

## مجموعه گزارشات روزانه «بهرام رحمانی» از دادگاه مردمی ایران تریبونال در دیوان لاهه - سال ۲۰۱۲!

این روزها دادگاه عباسی (حمید نوری) در دادگاه استکهلم در جریان است. او از دادیارهای زندان گوه‌رشت در دوران قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و یکی از دستیاران ابراهیم رئیسی بود که اکنون این آیت‌الله قتل‌عام به ریاست جمهوری اسلامی ایران رسیده است.

در این دادگاه به اسناد مختلفی از جمله اسناد ایران تریبونال استناد می‌شود به همین دلیل فکر کردم مجموعه گزارشاتی که در جریان دادگاه ایران تریبونال نوشته بودم مجدداً منتشر کنم تا احتمالاً کسانی که آشنایی به این حرکت ندارند تا حدودی با آن آشنایی پیدا کنند. البته علاقه‌مندان می‌توانند اسناد کامل «محاكمه جمهوری اسلامی ایران در دیوان لاهه» را در سایت اینترنتی ایران تریبونال مطالعه کنند.

\*\*\*

نامه افشاگرانه اسماعیل بخشی درباره شکنجه شدنش در بازداشتگاه وزارت اطلاعات، به موج گسترده‌ای از روایت و روشن‌گری زندانیان سیاسی و عقیدتی سابق و فعلی درباره شکنجه به‌موضوع بحث شهروندان در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های فارسی‌زبان تبدیل کرده است.



اسماعیل بخشی، این نماینده جوان و جسور، رنج‌دیده و شکنجه شده هزاران کارگر شرکت هفته‌تپه شوش، صفحه جدیدی به کارنامه مملو از وحشت، شکنجه و تجاوز، وزارت اطلاعات حکومت اسلامی و سربازان گمنام امام زمان آن افزوده است. پس از افشاگری بخشی، پایه‌های سست و لرزان حکومت اسلامی، عمیقاً به‌لرزه درآمده است به‌طوری که محمود واعظی رئیس دفتر شیخ حسن روحانی رئیس جمهور تبه‌کاران و آدم‌کشان حکومت اسلامی، روز پنج‌شنبه ۲۰ دی ۱۳۹۷ - ۱۰ ژانویه ۲۰۱۹، در حاشیه جلسه هیات دولت اعلام کرد نتیجه بررسی‌ها در مورد شکنجه اسماعیل بخشی مشخص شده و وزارت اطلاعات حق دارد از او شکایت کند.

او «درباره دستور رئیس جمهوری در خصوص ادعاهای اسماعیل بخشی»، بی‌شرمانه و وقیحانه چنین ادعا کرد: امروز وزیر اطلاعات گزارش کاملی از بررسی‌های خود در مورد این ادعاها ارائه کرد، در این بررسی‌ها حتی با خود با اسماعیل بخشی هم صحبت شده است و مشخص شد آن چه که این شخص ادعا کرده به هیچ وجه درست نبوده است و متأسفانه یک اقدام تبلیغاتی، هم در داخل ایران و هم خارج از کشور شده بود.

واعظی با بیان این که حقوق شهروندی همواره مورد حمایت دولت است، افزود: براساس دستور هفته پیش رئیس جمهوری وزیر اطلاعات هیاتی را به استان خوزستان فرستاد و از همه بخش‌های ذی‌ربط بررسی به عمل آمد. معاون رئیس جمهور در این مصاحبه گفته است که با اسماعیل بخشی صحبت شده است. در حالی که اسماعیل بخشی، در نامه کوتاهی که روز چهارشنبه منتشر کرد صراحتاً اعلام نموده که هیچ‌کدام از مقامات حکومتی با او هیچ گفتگویی نکرده‌اند. بخشی از مسئولین حکومتی خواسته که «به مردم دروغ نگویند!» اما این دروغ‌ها، امروز نیز در صحبت‌های رئیس دفتر حسن روحانی تکرار شد.

بدون شک اسماعیل بخشی با این اقدام جسورانه خود، بار دیگر دردها، رنج‌ها و زخم‌های قدیم و جدید مادران، پدران، همسران و فرزندان را به روز کرد تا بار دیگر تاکید گردد: «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!» بنابراین، وی نه تنها نماینده هزاران کارگر هفته‌تپه است، بلکه اکنون نماینده میلیون‌ها انسان داغ‌دیده جامعه ایران نیز محسوب می‌شود. جوانی پرشور، نترس و محبوب دوست داشتنی! این کار بخشی، در عین حال مرهمی شد برای التیام زخم‌های مادران خاوران‌های سراسر ایران. او اکنون نماینده نیروی جوان ایران است نیرویی که قبل از هر چیز تشنه آزادی و برابری و خواهان تحقق شعار «نان مسکن آزادی» و اداره شورایی جامعه است!

اکنون یک کمپین وسیع دادخواهی و افشاگری از انبوه جنایات حکومت اسلامی در داخل و خارج راه افتاده است. به همین دلیل، این مجموعه گزارشات دادگاه لاهه را مجدداً منتشر می‌کنم تا هم یک یادآوری مباحث تکان‌دهنده شاهدان این دادگاه سمبلیک باشد و هم کمی به گسترش این کمپین!

جمعه بیست و یکم دی ۱۳۹۷ - یازدهم ژانویه ۲۰۱۹

آنچه که در زیر ملاحظه می‌کنید مستقیماً از سخنان شهود و قضات در دادگاه لاهه تهیه کرده‌ام و روزانه توسط مسئولین دادگاه مردمی ایران تریبونال منتشر شده‌اند. تصاویر بالا نیز از سعید افشار است.

اوج وحشی‌گری حکومت اسلامی در دهه شصت، تابستان سال ۱۳۶۷-۱۹۸۸، بود که چندین هزار زندانی سیاسی را که تنها «جرم» شان آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی و مقاومت در برابر سرکوب‌های وحشیانه حکومت و دفاع از دستاوردهای انقلاب بود دسته‌دسته در زندان‌های سراسر ایران قتل‌عام کردند، در حالی که اکثر آن‌ها حکم حبس خود را می‌گذراندند و برخی حتی بعد از سپری شدن دوران محکومیت خود هنوز هم در زندان بودند و منتظر آزادی!

اما وحشی‌گری‌ها و آدم‌کشی‌های جمهوری اسلامی از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش با سانسور، سرکوب آزادی بیان و اندیشه، سرکوب زنان، حمله به کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان، سیستان و بلوچستان، برپایی دادگاه‌های صحرایی چند دقیقه‌ای و اعدام‌های گروهی خلخالی به فرمان خمینی (بنیان‌گذار حکومت جهل و جنات و ترور اسلامی) در همه شهرهای ایران، و ترور مخالفین در داخل و خارج کشور آغاز شد و به امروز نیز ادامه دارد و کاهش پیدا نکرده است. بنابراین، کشتارهای جمهوری اسلامی فقط به سال ۶۷ محدود نبوده اما تابستان ۶۷، اوج وحشی‌گری همه سران و مقامات و مسئولین حکومت اسلامی، علیه مردم آزاده سراسر ایران بوده است.

شاید بی‌مناسبت نباشد که در این مقدمه بازتکرار گزارشات روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ اکتبر ۲۰۱۲ از دیوان لاهه در یک مجموعه، به یک سؤال درباره ویژگی‌های دهه شصت جامعه ایران، جواب داده شود. «چرا بررسی جنایات حکومت اسلامی در دهه شصت از منظر سیاسی و اجتماعی و هم چنین قضایی مهم است؟»

مسئله، از جنبه‌های گوناگونی می‌توان به این سؤال جواب داد. به نظر من بررسی جنایت دهشتناک حکومت اسلامی ایران و زنده نگه‌داشتن دایمی آن در افکار عمومی، از چند جهت حائز اهمیت است:

نخست این که ماهیت حکومت تازه به قدرت رسیده را به نمایش می‌گذارد. یعنی این حکومت از همان روزهای نخست که به قدرت رسید ماهیت جنایت کارانه و تبه‌کارانه خود را به جامعه ایران و جهان نشان داد. این حکومت نشان داد که اولاً، ظرفیت‌های بسیاری بالای در انسان‌کشی، آزادی‌کشی و زن‌ستیزی دارد. دوم، این که در این دهه، همه گروه‌ها و جناح‌ها و عوامل و عناصر و گرایشاتی که حکومت اسلامی به رهبری خمینی، دست‌اندرکار تاسیس جمهوری اسلامی شدند؛ برخی از آن‌ها امروز یا در قدرت نیستند و یا به صف اپوزیسیون رانده شده‌اند، در حالی که همه آن‌ها مستقیم و غیرمستقیم در همه جنایات جمهوری اسلامی سهیم بودند. جامعه ایران حق دارد و باید این عناصر و گرایشات و سازمان‌ها را خوب بشناسد تا آن‌ها در آینده نتوانند با رنگ عوض کردن، دوباره به چشم جامعه خاک بپاشند و جنایات دیگری بیافرینند. سوم، این که بسیاری از همین عناصر حکومت اسلامی که امروز در خارج کشور به سر می‌برند و صرفاً منتقد جناح حاکم هستند با تمام قدرت تلاش می‌کنند دهه شصت نخست حکومت اسلامی از ذهن مردم پاک شود. چرا که این دهه برای همه آن‌ها خط قرمز محسوب می‌شود.

یعنی اگر پرونده جنایات این دهه در جامعه زنده بماند و هم چنان مطرح باشد این‌ها هر جایی حضور یافتند اولین سؤال از آن‌ها این خواهد بود که شما، در سرکوب و سانسور، کشتارها و ترورها، سرکوب سیستماتیک زنان و اوج آدم‌کشی و بربریت حکومت اسلامی در سال ۶۷، چه کاره بودید و چه نقشی داشتید؟ چهارم، این که اگر حکومت اسلامی، به معنای واقعی پایه‌های حکومتش را با سانسور، آدم‌کشی، آزادی‌ستیزی، زن‌ستیزی و رعب و وحشت گذاشته، طبیعی است که چنین حکومتی از بیخ و بن فاسد است و اصلاح‌پذیر نمی‌باشد. از این‌رو، کلیت آن، باید به عنوان یک حکومت جانی و ضدانسانی، مستقیماً با قدرت و همبستگی مردم ایران و بدون اتکا به سیاست‌های امپریالیستی و دولت‌ها از بین برود تا مردم ایران بتوانند در فضایی آزاد و برابر، حکومت دل‌خواه آزاد و برابر و انسانی و مرفه خود را انتخاب کنند.

با این مقدمه، آن چه که در گزارشات زیر ملاحظه خواهید کرد مستقیماً از لابلای سخنان دردآلود اما محکم و استوار و جسور شهود و وکلا در سه روز اجلاس تریبونال ایران در «دیوان لاهه» تنظیم کرده‌ام. در جایی که واژه‌هایی چون زندان، شکنجه، اعدام، دار زدن، تیرباران، تیر خلاص زدن، تجاوز به زندانی در زیر شکنجه، وادار کردن زندانی به همکاری با حکومت؛ تجاوز به زندانی؛ طلب هزینه تیر از خانواده‌های اعدام‌شدگان، تجاوز به دختران باکره زندانی قبل از اعدام، مادرم را اعدام کردند؛ پدرم را کشتند، عمویم را کشتند؛ همسرم را کشتند، دخترم

را کشتند؛ پسرم را کشتند، به ما ملاقات نمی‌دادند؛ خانواده‌ها را جلو زندان‌ها مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند؛ خانواده‌ها را تهدید می‌کردند؛ آتش‌زدن خانه بهائیان در شیراز و دستگیر آن‌ها؛ حتی به آن‌ها می‌گفتند که حق ندارید برای عزیزان خود که در زندان‌ها اعدام شده‌اند مراسم بگیرند؛ من گورکن این گورستان هستم... در این گورستان تا چشم کار می‌کند اعدامیان به شکل گمنام دفن شده‌اند، جنازه‌هایی که شبانه آوردند تا من دفن کنم همه جوان بودند، خلخالی که اوایل شب وارد این شهر شد در نیمه‌های شب ۶۰ جنازه را به این‌جا آوردند تا من دفن شان کنم؛ مرا وادار کردند در میدان اعدام زندانیان سیاسی، انگشت خودم را روی ماشه تفنگ پاسداری که لوله آن را به سینه یک زندانی نشانه رفته بود بود بچکانم...؛ من ۵ سال زندانی بودم؛ من ۸ سال زندانی بودم...؛ من ۹ ماه در تابوت‌های حاجی دادود رحمانی بودم...؛ لاجوردی در اوین...؛ قاضی مرتضوی، امامی...؛ قاضی صلواتی، حاج آقا قاضی...؛ اکبر خوش پوش در کمیته نازی‌آباد...؛ مرا سه روز سرپا نگه داشتند...؛ مرا به تخت بستند و آن‌قدر کابل زیر پاهایم زدند تا بیهوش شدم؛ مرا به صورت قپانی آویزان کردند شانه‌هایم آسیب دیده و خوب نمی‌شوند؛ نصف شب ما را به اتاق هیئت مرگ حسینعلی نیری، اشراقی، مصطفی پورمحمدی، رئیسی و... بردند؛ فتوای خمینی برای کشتار زندانیان سیاسی...؛ لشکری و ناصرین در تهدید و شکنجه زندانیان نقش مهمی داشتند...؛ ما در یک بند ۸۰ نفر بودیم که طرفیت آن خیلی کم‌تر بود...؛ هم‌بندی‌های ما ۱۲۰ نفر بودند که در اعدام‌های سال ۶۷، فقط چند باقی ماندیم و بقیه اعدام شدند؛ زندان تبریز، زندان سنندج، زندان ارومیه، زندان اردبیل، زندان عادل آباد شیراز، زندان مشهد، زندان اوین، زندان گوهردشت، زندان قزل‌حصار، کمیته مشترک، باغ شاه، زندان سپاه، زندان شهربانی، بند ۲۱۰، بند هشت؛ اعدام‌ها در حسنیه زندانی صورت می‌گرفت؛ در پارکینگ زندان اعدام می‌کردند؛ زندانی را حتی در بهداری هم بازجویی می‌کردند و...؛ در سالن می‌پیچیدند؛ در گوش‌های انسان‌ها زنگ می‌زدند؛ سرگیجه می‌آوردند؛ تن همه را به لرزه درمی‌آوردند؛ به قلب‌ها چنگ می‌زدند تا به این شکل با نشان دادن جنایات بی‌شمار جمهوری اسلامی ایران علیه بشریت، همگان را به مبارزه و پیکار بی‌امان در راه برقراری آزادی و برابری و عدالت و لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام در ایران فرا می‌خواندند و...

به‌علاوه تریبونال مردمی ایران، گرچه قدرت اجرایی ندارد اما به گسترده‌ترین شکلی جنایات دهه شصت جمهوری اسلامی را از طریق رسانه‌ها به خانه‌های مردم ایران و حتی بخشی از مردم جهان برده و یک بار دیگر نشان داد که مبارزه مردم ایران برای سرنگونی کلیت این حکومت، تا چه اندازه بر حق و انسانی دارد و نیازمند حمایت افکار عمومی جهانی است. این دادگاه نشان داد که دولت‌های جهان، چه در آن دوره و چه در این دوره نسبت به کشتار زندانیان سیاسی در زندان‌ها جمهوری اسلامی و نقش گسترده حقوق بشر و جنایات‌های گسترده علیه بشریت، بی‌تفاوت بوده‌اند.

نتایج این دادگاه علاوه بر این که کمی دل همه داغ‌دیدگان جامعه ایران را خنک کرد اما نتایج آن، به‌معنای واقعی آن شعار و خواست را بیش از پیش در نزد افکار عمومی جهان تقویت کرد که سال‌هاست اپوزیسیون آزادی‌خواه و برابری‌طلب و سوسیالیست در مقابل بایکوت اقتصادی ایران و احتمال حمله نظامی به این کشور، سر داده‌اند. به‌عبارت دیگر، بایکوت سیاسی جمهوری اسلامی به‌دلیل جنایت علیه بشریت، مبارزات مردمی در داخل و خارج کشور را تقویت می‌کند در حالی که برعکس، بایکوت اقتصادی ایران، فقر و بی‌کاری و گرانی بیش‌تری را بر اکثریت مردم تحمیل کرده و تاثیر چندانی بر حرکت ماشین آدم‌کشی حکومت اسلامی ندارد. اگر هم دول امپریالیستی در راستای اهداف و منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود، احتمالاً به ایران نیز هم چون عراق و افغانستان و لیبی حمله نظامی کنند فجایع و تراژدی انسانی این کشورها، بار دیگر در جامعه ما نیز تکرار خواهد شد. و جز جنگ و خشونت و تروریسم دولتی و غیردولتی و ناامنی، ارمغان دیگری به ایران نخواهند آورد همان‌طور که به عراق و افغانستان و لیبی نیز نبرده‌اند. اساساً کسانی که مخالف هرگونه شکنجه روحی و جسمی در زندان‌های جمهوری اسلامی؛ خواهان لغو اعدام در ایران، خواهان برقراری آزادی، برابری، عدالت اجتماعی در ایران هستند؛ هم‌چنین خواهان محاکمه همه عاملان و عامران و سران و عوامل جمهوری اسلامی به‌دلیل جنایت علیه بشریت در دادگاه‌های علنی مردمی هستند تا جامعه با آگاهی همه‌جانبه به سیاست‌ها و اهداف پشت پرده این جنایات، در آینده و در فردای سرنگونی حکومت اسلامی، به هیچ فردی و جمعی و حزبی اجازه ندهد در آینده نیز فجایع انسانی گذشته را تکرار کنند؛ و در این راه قصد انتقام‌گیری ندارند و می‌خواهند در تاریخ ایران، یک بار برای همیشه به بازتولید و ادامه سرکوب اندیشه، آزادی و برای، زندان و شکنجه و اعدام نقطه پایانی گذاشته شود؛ قطعاً نمی‌توانند موافق محاصره اقتصادی ایران و حمله امپریالیست‌ها به کشورشان و یا هر کشور دیگری باشند!

\*\*\*

## گزارش کوتاهی از اولین روز محاکمه جمهوری اسلامی در دادگاه لاهه بهرام رحمانی

مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی ایران، امروز پنجشنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۲ برابر با ۴ آبان ۱۳۹۱، ساعت ۹ صبح، کار خود را در سالن صلح، ساختمان دادگاه لاهه آغاز کرد. علاوه بر روسای دادگاه و کمیته حقیقت‌یاب، بیش صد نفر از خانواده‌های جان‌باخته‌گان، جان‌بدربرندگان از زندان‌های جمهوری اسلامی و فعالین سیاسی که از کشورهای مختلف اروپا و آمریکا و کانادا آمده‌اند، در این دادگاه حضور دارند.

نخست رییس هیات قضات جوان کریستین برسیگر، رسماً کار دادگاه را آغاز کرد. وی از آفریقای جنوبی است که پنج نفر هیات قضات را به نام‌های پروفیسور جان دوگارد از آفریقای جنوبی، پروفیسور هاگو هاتوا از کنیا، پروفیسور باتریشیا سلرز از بلژیک و پروفیسور مایکل هانس فیلد از انگلستان را معرفی کرد.

ایشان تاکید نمودند که ما به هیچ ایدئولوژی، سازمان و دولتی وابسته نیستیم و معیار فعالیت ما در این‌جا، براساس قوانین قضایی بین‌المللی است. وکلایی که در این مجموعه هستیم رابطه خاصی با همدیگر نداریم و هر کدام از یک گوشه دنیا آمده‌ایم تا به‌طور مستقل و داوطلبانه و بی‌طرف، جنایات جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم.

من خودم در دوران آپارتاید، یکی از قضات گروه حقیقت‌یاب دوران گذار از آپارتاید به دموکراسی بودم و الان هم بازنشسته هستم. ما افتخار داریم در این‌جا، حضور داریم و امیدواریم برای مردم ایران با صداقت خدمت کنیم.

سپس پروفیسور پیام اخوان، سرپرست تیم دادستانی، سخنان افتتاحیه دادگاه را ایراد کرد. وی، پس از معرفی همکاران خود، جنایات جمهوری اسلامی در دهه شصت را مورد بررسی قرار داد. وی تاکید کرد که حضورشان در این دیوان، داوطلبانه است؛ ما سال‌ها در دیوان جنایی لاهه و دیگر دادگاه‌ها، از حقوق بشر دفاع کرده‌ایم و الان هم از عدالت‌خواهی مردم ایران دفاع می‌کنیم، این مایه افتخار ماست.

اخوان، تاکید کرد که ما در این دیوان جمع شده‌ایم تا به جنایات رژیم جمهوری اسلامی رسیدگی کنیم. مقامات جمهوری اسلامی عامل این جنایت هستند. آنان حتی کسانی را که خواهان عدالت اند مورد پیگیری قرار می‌دهند. دادگاه‌های جمهوری اسلامی، خود ابزار سرکوب هستند. در دادگاه‌های ایران، هیچ عدالتی وجود ندارد. همه کسانی که در ایران زندانی و شکنجه و اعدام شدند نه حق دفاع به آنان داده شده و نه وکیل مدافع داشتند.

روسای دادگاه سئوالات مختلفی را از وی کردند و متقابلاً اخوان به سئوالات جواب داد. وی، اعلام کرد که خمینی، با فتوایی کشتار زندانیان در سال ۱۳۶۷ را صادر کرد و تاکید نمود: خمینی، فقط یک چهره مذهبی نبود او، رییس حکومت اسلامی بود.

تیم دادستانی عبارتند از: نانسی هورماشیا، مژده شهریاری، کاوه شهروز، جان کوپر، سر جفری نایس، گیسونیا و پیام اخوان.

نفر سوم، پروفیسور جان کوپر بود که در مقابل رییس دیوان و قضات، پشت میکروفون قرار گرفت و گفت: آقای رییس، اعضای محترم دیوان، در سال ۸۸ زندانیان گوهردشت از طریق کد مرس، خبر آمدن کمیسیون مرگ را به اطلاع همدیگر می‌رساندند. هدف کمیسیون، آغاز کشتار زندانیان بود. آن‌ها، ۲۴ سال پیش با انگلستان خود بر دیوارهای سیمانی زندان‌ها مرس می‌زدند این‌بار در دادگاه لندن، مستقیم و با شهادت حضور یافتند و شهادت دادند. اکنون آن‌ها، با صدای بلند صحبت می‌کنند. مردم ایران منتظرند تا عدالت اجرا شود. ما در لندن، به شهادت ۷۵ نفر گوش دادیم و اسناد آن را به دقت گردآوری کرده‌ایم. همه این ۷۵ نفر از قربانیان رژیم ایران هستند. شجاعت آن‌ها کمیسیون حقیقت‌یاب را تحت تاثیر قرار داد و ما از آنان صمیمانه تشکر می‌کنیم. این اقدام از سوی افکار عمومی بین‌المللی، مورد حمایت قرار گرفت. آن‌چه که من در این جا ارائه می‌دهم تنها یک نقطه کوچک در مقابل کوه بزرگی است که جمهوری اسلامی در دهه هشتاد بر علیه مردم ایران اعمال کرد.

دادستانی از دیوان درخواست می‌کند که گزارش کمیته حقیقت‌یاب را بپذیرند. در این گزارش، مسایل هولناکی آمده است که چگونه جمهوری اسلامی در دادگاه‌های ظاهری، حکم اعدام زندانیان سیاسی را صادر کرد و آن‌ها را کشت و جنازه قربانیان خود را نیز مخفیانه در گورستان‌های جمعی دفن کرد.

نفر چهارم سئوال و جواب با پروفیسور موریس کوپیتورن، گزارشگر سابق شورای حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران بود که به‌عنوان شاهد و امضاء کننده گزارش کمیسیون حقیقت‌یاب در مقابل دادگاه قرار گرفت. رییس دیوان، از ایشان سئوال کرد که آیا به‌عنوان رییس کمیسیون حقیقت‌یاب، این گزارش را امضاء کرده مورد قبولش است؟ ایشان جواب داد: بلی. رییس دیوان: آیا نتیجه کمیسیون این است که جمهوری اسلامی ایران، مرتکب جنایت علیه بشریت شده است؟ کوپیتورن: بلی، همین‌طور است.

نفر پنجم آقای «متین دفتری» بود که به عنوان شاهد فراخوانده شد. دادستانی: لطفا خودتان را معرفی کنید و این که چه سالی ایران را ترک کردید؟ متین دفتری: من قبلا معاون رییس شورای وکلای ایران بودم و در پاییز ۱۹۸۱، ایران را ترک کردم و به اروپا آمدم. وی در جواب سئوالی درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی و قدرت خمینی، گفت: قانون اساسی جمهوری اسلامی، برگرفته از قوانین اسلامی شیعه است. بر این اساس، خمینی به عنوان ولایت فقیه، نماینده امام غایب معرفی شد و قدرتش نیز بالاتر از هر قانونی بود.

نفر ششم خانم «ملکه مصطفی سلطانی» بود که به عنوان شاهد به سئوالات دادگاه جواب داد. دادستان: لطفا برای من بگویید چند خواهر و برادر بودید؟ ملکه: ما ۱۲ برادر و سه خواهر بودیم. دادستانی: چند نفر از خواهر و یا برادرهای شما به دست جمهوری اسلامی از بین رفتند. جمهوری اسلامی، پنج نفر از برادران مرا از بین برده است. چهار برادرم را اعدام کردند و یکی را نیز در راه کشتند. دادستان: لطفا تعلق سیاسی آنها را توضیح دهید؟

ملکه: آنها مدافع حقوق زنان و محرومان و مردم تحت ستم از جمله مردم کرد بودند. هنگامی که خلخال به مریوان آمد. پدرم خلخال را ملاقات کرد. او، به پدرم گفته بود مطمئن باشید بچه‌هایتان را آزاد می‌کنیم. آنها، در پادگان شهر زندانی بودند. اما فردا، برادران مرا با پنج نفر دیگر اعدام کردند. روز دوم، جنازه دو برادرم امین و حسین را همراه با ۹ نفر آوردند. خلخال پس از حمله ۲۸ مرداد به کردستان آمد و در همه شهرهای کردستان عده زیادی را اعدام کرد. او، در کردستان به قصاب مردم کرد معروف است. برادرم فواد سلطانی، یکی از بینان‌گذاران سازمان کومه‌له بود که با حمله نیروهای جمهوری اسلامی جان خود را از دست داد. دو برادر دیگرم نیز در تبریز دستگیر شدند. ماجد و امجد این برادرم از کادرهای کومه‌له بودند که در زندان تبریز اعدام شدند. من از شاهدانی که با برادرانم در زندان بودند پس آزاد به ما گفتند که برادران مرا بدون هیچ دادگاهی اعدام کردند. موسوی تبریزی، اعدام آنها را صادر کرده بود. همسر جعفر شفیعی را نیز با یک تصادف در کردستان عراق کشتند.

شاهد هفتم «مجدرضا آسو» بود که بعد از سال ۶۰، به دلیل هواداری از مجاهدین دستگیر شده بود. او در سخنان خود گفت: ما از خمینی استقبال کردیم و فکر می‌کردیم قول‌هایی که در پاریس داده عمل خواهد کرد. اما به محض این که وارد ایران شد قلم‌ها را شکست و زبان‌ها را بست. من دو بار دستگیر شدم و پنج سال در زندان بودم. تمام دوران زندان در زیر شکنجه بودم. ما را وادار می‌کردند تا با بازجویان همکاری کنیم. اگر نمی‌کردیم مرتب شکنجه می‌شدیم. ما تعدادی زندانی بودیم که شبانه به پادگان ولی عصر دزفول بردند نخست گفتند دوش بگیریم. سپس به ما کفن پوشاندند و سوار مینی‌بوس کردند که من توانستم دستم را باز کنم و در حالی که شبانه مینی‌بوس در حال حرکت بود پنجره را باز کردم و خودم را به بیرون پرت نمودم. همان شب ۴۴ نفر را در این پادگان اعدام کردند.

لازم به یادآوری است که مرحله نخست دادگاه رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ به مدت پنج روز، از ۱۸ ژوئن تا ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲ در مرکز اقدام حقوق بشر سازمان عفو بین‌الملل در لندن با موفقیت چشم‌گیری برگزار شده بود و انعکاس وسیعی در نزد افکار عمومی جامعه ایران و جهان داشت. در این مرحله از دادگاه، قضات تحقیق عضو کمیسیون حقیقت‌یاب، متشکل از شش حقوق‌دان و شخصیت برجسته و مترقی جهانی، ۷۵ تن از اعضای خانواده‌های جان‌سپردگان دهه شصت و جان بدر بردگان از اعدام‌ها دسته جمعی و کشتار زندانیان سیاسی در این دهه را، به دادگاه فراخواندند و از آنان تحقیق به عمل آوردند. شاهدان، از چهل شهر و استان ایران و از میان همه گرایش‌های سیاسی انتخاب شده بودند که رژیم جمهوری اسلامی، عزیزان شان را در دهه شصت اعدام و یا زندانی و شکنجه کرد.

یکی از ویژگی‌های مهم دادگاه مردمی ایران تریبونال، علنی بودن آن است. هم دادگاه لندن و هم لاهه، به روی همه رسانه‌ها باز و هم چنین شرکت کنندگانی که از قبل ثبت نام کرده بودند، باز بود. فرم ثبت‌نام از مدت‌ها قبل بر روی سایت تریبونال انتشار یافته بود و همگان به آن دسترسی داشتند. از همان ساعات نخست برگزاری دادگاه، حدود پانزده دوربین فیلم‌برداری در گوشه و کنار سالن مستقر شده بودند. هم‌چنین جلسات دادگاه، روزانه از ساعت ۹ صبح تا ۵/۳۰ بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی و ۱۰/۳۰ صبح تا ۷ بعد از ظهر به وقت ایران، مستقیما به صورت زنده از کانال ماهواره ای پخش می‌شود.

محاكمه جمهوری اسلامی در دادگاه لاهه، یک دستاورد مهمی برای مردم آزادی‌خواه و عدالت‌جوی ایران و برای همه مخالفین آزادی‌خواه جمهوری اسلامی است. دادگاهی که مستقل است و هیچ رابطه سیاسی و مالی با هیچ حزب، سازمان، نهاد و دولتی ندارد و تنها با اتکا به حمایت مردمی، این موفقیت بزرگ را کسب کرده است. بررسی جنایات جمهوری اسلامی، در روزهای جمعه ۲۶ و شنبه ۲۷ اکتبر، در دیوان لاهه ادامه خواهد یافت.

۲۵ اکتبر ۲۰۱۲

\*\*\*

## بخش دوم گزارش از اولین روز محاکمه جمهوری اسلامی در دادگاه لاهه بهرام رحمانی

گزارش زیر ادامه آخرین ساعات روز اول محاکمه جمهوری اسلامی در دادگاه لاهه است. در ادامه دادگاه روز اول ۲۵ اکتبر، شاهد هشتم «شورا مکاری» بود. وی به دادگاه گفت: هنگامی که مادر مرا دستگیر کردند من هشت ماهه بودم. من هشت ساله و در فرانسه بودم مادر مرا در قتل‌عام ۱۹۸۸ زندانیان سیاسی در ایران، اعدام کردند. بلی، مادر مرا به دلیل هواداری از مجاهدین در سال ۱۹۸۲ دستگیر کردند. من این اطلاعات را از فامیل‌ها و پدرم گرفته‌ام. فاطمه زارعی مادر من، در یک تظاهرات در بازار وکیل شیراز دستگیر شده بود. چون کارت شناسایی همراهش نبود روز بعد آزادش کردند اما هنگامی که می‌خواستند از در اداره پلیس بیرون بیاید یکی از شاگردان مادرم (او دبیر فیزیک بود) او را شناخت و دوباره او را نگه داشتند. مادر من در زندان عادل‌آباد شیراز نگاه داشته می‌شد. اما سپس او را به بازداشتگاه سپاه بردند. فشار بر زندانیان در زندان عادل‌آباد کم‌تر از سپاه بود. مادر مرا بارها شکنجه کردند و در سلول انفرادی قرار دادند. مادر مرا پنج ماه در سلول گذاشتند و هر روز صبح در سلول را باز می‌کردند، یک زندانی تواب را می‌آوردند تا توابی به‌صورت مادرم تف بیاندازند و بروند.

به گفته پدر بزرگم، در ژوئیه ۱۹۸۸ زندانیان در دیدار با خانواده‌ها وحشت زده به نظر می‌رسیدند و چیزی برای خانواده‌ها نمی‌گفتند. براساس گفته‌های پدر بزرگم در ملاقات با مادرم ماموری گفته بود که فاطمه، یعنی مادر من باید به یک سفر طولانی برود. از او سؤال کرده بودند آیا مجاهدین را قبول دارید؟ مادرم نمی‌دانست چگونه آن‌ها را قانع کند که هرگونه فعالیت سیاسی کنار گذاشته است؟ پس از این ملاقات درهای زندان را بسته بودند و خانواده‌هایی که بیرون جمع می‌شدند برای این که آن‌ها را متفرق کنند، می‌گفتند کار ساختمانی در زندان انجام می‌گیرد. از این‌رو، باید مدتی ملاقات‌ها قطع باشد. بعد از مدتی درها را باز شد. در اوایل دسامبر ۱۹۸۸ بود که پدر بزرگم به زندان احضار شد وقتی به آن‌جا رفت دید خانواده‌ها را یکی یکی توی اتاق می‌برند و از آن‌ها امضاء می‌گیرند که هیچ مراسمی برگزار نکنند. کاغذی به وی دادند که در روی آن کاغذ، شماره قبری را نوشته بودند که نشان می‌داد مادر مرا در آن‌جا دفن کرده بودند.

هنگامی که خاله‌ام دستگیر کردند حامله بود. اما با این وجود، او را ۴ ماه بازجویی و شکنجه کردند. اواخر ۱۹۸۲ او را اعدام کردند. بچه چی شد؟ آیا هنگام اعدام بچه در شکمش بود یا نه؟ در این مورد هیچ چیز نمی‌دانیم. شوهر خاله ام نیز در یک درگیری با پاسداران کشته شد.

شهره قنبری، شاهد نهم بود. خودتان را معرفی کنید؟ من شهره قنبری هستم. شما به چه گروه سیاسی تعلق داشتید؟ من هوادار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بودم. من دانشجوی بودم و فعالیت‌هایم در کتاب‌خانه دانشجویی و کوهنوردی شرکت می‌کردم. من در سال ۶۰ دستگیر شدم. ما در سال ۵۹، مخالف تعطیلی دانشگاه‌ها بودیم. سال ۶۰ من در منزل یکی از بستگانم بودم که شب در محکم زده شد. در را باز کردیم چند نفر با لباس شخصی وارد شدند و گفتند از دادستانی آمده‌ایم. آن‌ها، در مقابل چشم خانواده، من و خواهرم را جدا کردند. گفتند چادر سرتان کنید و سپس ما را بردند. در دو حکم جداگانه دادستانی، اسم من و خواهرم نوشته شده بود و چیز دیگری نوشته نشده بود. وقتی ما را بیرون آوردند دو ماشین منتظر بود. به ما چشم بند دادند و به چشم خود زدیم. اول نمی‌دانستیم ما را به کجا می‌برند اما وقتی به آن‌جا رسیدیم باغ شاه بود. تا صبح آن‌جا بودیم. صبح زود ما را به سمت اوین بردند. قبل از ما نیز خواهر کوچک من که حدود شانزده هفده ساله بود دستگیر کرده بودند. زمانی که ما به اوین رسیدیم صبح زود بود. ما را از اتاق کوچکی رد کردند. یک زن پاسدار ما را بازدید بدنی کرد. سپس ما را وارد ساختمان بازجویی‌ها کردند. ما صدای فریاد و جیغ و داد زندانی‌ها را می‌شنیدیم. شلاق زدن و صدای فریاد و ... از زیر چشم‌بند مردی را دیدم که آمد و چادر مرا گرفت و گفت با من بیایید. ته‌ایتا دری را زد و زن پاسداری بیرون آمد و ما را داخل اتاق برد. در این‌جا ما با بچه‌هایی روبه‌رو شدیم که همه شکنجه شده بودند. اتاق بوی خون و وحشت می‌داد که جایی به ما دادند و گفتند این‌جا بخوابید. فکر می‌کنم ۴ صبح در زندان و مرا صدا کردند و نمی‌دانم کجا بردند. فکر می‌کنم یک تخت دو طبقه بود به من گفتند بشین، ما می‌خواهیم با شما صحبت کنیم. دو نفر بودند. به من گفتند اگر با ما همکاری کنید فردا آزاد می‌کنیم. به من گفتند اگر به سئوالات ما جواب درستی ندهی سرنوشت‌ات مثل کسانی خواهد شد که در آن اتاق دیدید. گفتم من چیزی برای گفتن ندارم. من فقط مخالف بسته شدن دانشگاه‌ها بودم. دانشگاه‌ها هم تعطیل شد و من کاری نکردم. حدود نیم ساعت بعد آن یکی فحاشی می‌کرد و دیگری او را آرام می‌کرد. فکر می‌کنم فیلم بازی می‌کردند. یکی با خودکار سر من می‌زد و می‌گفت همه چیز را باید بگویی. ساعت شش صبح مرا بردند به شعبه ۶ که مخصوص بچه‌های چپ بود. شعبه ۵ توده - اکثریتی‌ها را می‌بردند که زیاد اذیت‌شان نمی‌کردند. شعبه ۷ مجاهدین بودند. بازجویی مرا صدا زد که بعدها شنیدم

تخصص او، شکنجه بچه‌های چپ بود. هیچ سئوالی از من نکرد و مرا برد روی تخت شکنجه. مرا خواباند و پایاهایم را محکم روی تخت کشید و بست. دست‌هایم را نیز دو طرف بست و پارچه‌ای به دهانم فرو کرد و زد. موقعی که می‌زد فحش می‌داد و با تمام قدرت شلاق می‌زد. دردهای وحشتناکی حس می‌کردم. نمی‌دانم چه قدر زد. من داشتم خفه می‌شدم. من شروع کردم به تقلا کردن که در اثر این تقلا چادر من افتاد. گیره سرم هم افتاده بود. او گیره را به سرم گذاشت و چادرم را نیز به سرم گذاشت. دوباره زد. میله‌ای زیر پایم فرو می‌کرد اگر پا حسی نشان نمی‌داد دیگر شلاق نمی‌زد. کمی صبر می‌کرد و دوباره می‌آمد و شلاق می‌زد. من تا شش بعد از ظهر در این حالت بودم. آب خوردن به خاطر این بود که کلیه‌ها زودتر از کار نیافتد و زندانی بیهوش نشود.

قبل از شکنجه دمپایی بزرگی آورد و گفت بعدا این‌ها را می‌پوشی. من تعجب کردم که چرا دمپایی به این بزرگی؟ گفت دو لیوان آب هم بخور. بعد شکنجه را شروع کرد. هنگامی که شکنجه تمام شد گفت دمپایی را بپوش. تازه فهمیدم که دمپایی به آن بزرگی، پایم نمی‌رفت.

در چنین شرایطی، بیش‌ترین نگرانی‌ام درباره خواهرم بود که دو سال از من کوچک‌تر بود. خواهرم به شدت از ناراحتی معده رنج می‌برد. کسانی که سال‌های ۶۰ و ۶۱ در زندان بودند می‌دانند که زندان‌ها، به حدی شلوغ بود که برای اقرار و سرعت کار و گرفتن اطلاعات زندانیان را شکنجه‌های وحشیانه می‌کردند.

حدود یک سال و نیم مرا به هیچ بازجویی صدا نکردند. ما حدود ۸۰ نفر در یک اتاق بودیم. همه هم بچه‌های چپ بودند. تقریباً همه مان وضع مشابهی داشتیم. بازجویی که مرا صدا زد این بار اطلاعات بیش‌تری از سازمان پیکار داشت. آخر گفت با همین بازجویی می‌فرستیم دادگاه. دو هفته بعد مرا به دادگاه فرستادند. در دادگاه یک حاکم شرع و منشی و یک نفر دیگر هم بود. من موقعی که وارد دادگاه شدم اتهامات مرا خواندند و حاکم شرع بلافاصله سئوالی از من کرد این بود که آیا مصاحبه کنی و پیکار را محکوم می‌کنی؟ اگر این کار را انجام دهید آزادت می‌کنیم. گفتم من کاری نکردم که مصاحبه کنم. سپس شروع کرد فحش دادن و به من گفت شما یک مشت فاحشه هستید. سپس مرا از دادگاه بیرون کردند. در واقع دادگاه من ۴ دقیقه بیش‌تر نبود. هیچ فرصتی برای دفاع به من ندادند.

دادستان: آیا دوست‌تان را هم همین طوری دادگاهی شدند؟

شهره قنبری: بلی. نود درصد دادگاهی‌ها شبیه دادگاه من بودند. در اتاق ما سه زن حامله بود که شوهران‌شان را اعدام کرده بودند. کمبود غذایی ما شدید بود. ما تازه از آن غذای کم هم، غذایی را برای مادران حامله و مریض‌ها ذخیره می‌کردیم. ما شرایط بهداشتی بدی داشتیم. یک خانم مسنی که به دلایل مالی دستگیر کرده بودند و سل داشت به اتاق ما فرستادند که پس از مدتی بسیاری از بچه مریض شدند. بچه‌ها در زندان به دنیا آمدند و در آن وضعیت بهداشتی بد زندگی کردند و بزرگ شدند.

خانواده‌هایمان که برای ملاقات می‌آمدند رنج بسیاری دیده بودند. به‌خصوص مدت‌ها به آن‌ها ملاقات نمی‌دادند آن‌ها همیشه نگران بودند که آیا فرزندان‌شان را اعدام کرده‌اند یا نه؟ من پس از پنج سال از زندان آزاد شدم.

\*\*\*

گزارش سوم از دومین روز محاکمه جمهوری اسلامی در دادگاه لاهه  
بهرام رحمانی

مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی ایران، که از روز پنج‌شنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۲ برابر با ۴ آبان ۱۳۹۱ آغاز شده، امروز ۲۶ اکتبر ساعت ۹ صبح، کار خود را در سالن صلح، ساختمان دادگاه لاهه آغاز کرد.

لازم به توضیح است که شاه‌دان نخست از سوی دادستانی مورد سئوال قرار می‌گیرند و سپس هیئت قضات سئوال‌ات خود را از شاهد می‌پرسند. من به دلیل تفاوت زیادی بین سرعت حسن گفتن و نوشتن، اجباراً تلفیقی از این سئوال و جواب‌ها را به صورت فشرده نوشته‌ام. کل این بحث‌ها و سئوال جواب‌ها هم از طریق تلویزیون‌ها و رسانه‌هایی که در سالن حضور دارند پخش می‌شوند و هم آن‌ها را بعداً مسئولین دادگاه و دست‌اندرکاران تریبونال به صورت کتاب منتشر خواهند کرد در دسترس عموم قرار خواهند گرفت. همان‌طور که اسناد لندن را به صورت کتاب به زبان انگلیسی چاپ کرده‌اند. این کتاب در اختیار وکلا قرار گرفته و هم‌چنین روی میز کتاب تریبونال به فروخته می‌شد.

امیر آتابی شاهد دهم است.

دادستان: لطفا خودتان را معرفی کنید؟

من امیر آتاپی هستم. من در زمان دستگیری عضو سازمان جوانان حزب توده بودم. من در طول مبارزه‌ام هرگز به مبارزه خشونت‌آمیز و مسلحانه دست نزده‌ام. ما سعی می‌کردیم مبارزه قانونی کنیم. حتی تلاش‌هایی از درون حکومت، یعنی اصلاح‌طلبان، آن هم در حفظ رژیم آغاز کردند باز هم حکومت اسلامی آن‌ها را تحمل نکرد و سرکوب نمود. حزب توده را هم تحمل نکرد. سرکوب ما همانند دیگران بود. اما سرکوب ما را دیر شروع کردند. ما مبارزه قانونی می‌کردیم. اما هنگامی که فعالیت ما را هم ممنوع کردند ما‌ها را دستگیر و زندانی و اعدام کردند.

دادستان: آیا شما را در سال ۱۳۶۲ دستگیر کردند و به زندان اوین فرستادند؟

بلی. من اواخر ۶۲ وارد زندان اوین شدم که در آن موقع، کمی شکنجه‌ها کم شده بود.

دادستان: آیا ممکن است به دادگاه بگویید چگونه شما را شکنجه کردند؟

من در دانشگاه فنی تهران، از زمان شاه فعالیت داشتم مرا می‌شناختند. کاغذی به من دادند تا من سابقه خود را بنویسم. چون آن‌ها مرا می‌شناختند همه چیز را نوشتم. اما مرا بردند به اتاق شکنجه. گفتم سعی نکنید با شکنجه از من اعتراف بگیرید چون من خودم را از آن لحظه به بعد مرده می‌دانم. مرا شکنجه کردند. از صبح ساعت ۸ صبح مرا دستگیر کردند تا ظهر می‌زدند. ادار من خونی شده بودند آمپولی که برای جلوگیری از کار افتادن کلیه لازم بود به من تزریق کردند و سپس تا شب به شکنجه کردن من ادامه دادند. شب مرا به بیمارستان بردند و پاهای مرا پانسمان کردند. من یک هفته در بیمارستان بودم. یک هفته بعد بازجو مرا خواست و آن قدر روی پانسمان‌هایم شلاق زدند دوباره به بیمارستان منتقل شدم و یک هفته آن جا بودم.

من زندانیانی را دیدم به قدری به پاهایشان شلاق زده بودند که انگشتان‌تان پایشان افتاده بود. زندانیان با انواع و اقسام شکنجه‌های روحی و جسمی روبرو بودند. در تمام دوران زندان از سلول بیرون می‌رفتید باید همیشه چشم بند به چشم می‌زدید. در تمام سلول‌ها و بندها بلندگویی وصل بود که صدای اعتراف تواین را پخش می‌کردند؛ اذان و قرآن پخش می‌نمودند و هر چه دل‌شان می‌خواست پخش می‌کردند تا زندانی را آزار دهند. سران این حکومت خود را نماینده خدا می‌دانند و قوانین شان نیز اسلامی است از این‌رو، هرگونه مخالفت آن مخالفت با حکومت‌شان را به مثابه مخالفت خدا و اسلام قلمداد می‌کردند و هر بلائی به عقل شان می‌رسید به سر زندانی می‌آوردند. هدف این بود که زندانی را تواب کنند و به همکاری با رژیم بکشانند و دست کم او را منفعل سازند. زندانیان را به کار اجباری در کارگاه‌ها و ادار می‌کردند.

دادستان: شما در سال ۸۸ در قتل‌عام زندانی در زندان بودید مشاهده شما چیست؟

این قتل‌عام سال ۶۷، کاملاً سازمان‌دهی شده بود. هنگامی که سرکوب نیروهای سیاسی آغاز شد برخی مقامات حکومت می‌گفتند هیچ زندانی دستگیر شده نباید بیرون برود مگر این که تواب شود. بنابراین، این قتل‌عام سازمان یافته بود و تصادفی و اتفاقی نبود. در آن دوره، تفتیش عقاید راه انداخته بودند و این که سازمان ات را قبول دارید؟ نظرتان درباره حکومت و یا جنگ چیست؟ نمایی می‌خوانید و...؟ از جمله سئوالاتی بودند که از زندانی می‌کردند و یا در فرم‌های مخصوص می‌نوشتند.

زندانیان را دسته‌بندی کرده بودند. آن‌هایی که سر موضع بودند و یا تواب و منفعل شده بودند جدا کرده بودند. سعی می‌کردند آن‌هایی که سر موضع بودند هر چه بیشتر از ایزوله کنند. اولین سری اعدای‌های دسته‌جمعی در تابستان ۶۷، با زندانیان سر موضع آغاز شد.

دادستانی: لطفاً درباره کمیسیون مرگ بگویید؟

ما ۵۲ نفر بودیم. یک نفر را قبل از آغاز قتل‌عام‌ها اعدام کردند. اتفاق که در اوایل مرداد ماه ۶۷ اتفاق افتاد این بود که ناگهان امکانات بند ما را گرفتند و ارتباطات را قطع کردند. بلندگوها را قطع کردند. تلویزیون را بردند. ملاقات‌ها را قطع نمودند. ما فکر کردیم اتفاق ناگوار دارد می‌افتد. ما شنیده بودیم حکومت قطع‌نامه صلح را پذیرفته بود. ما دیدیم که مرتب به زندانیان به حسینیه زندان می‌بردند و کسی از آن‌جا برمی‌گردانند. روزهایی می‌دیدیم که پاسداران پارچه‌هایی را آتش می‌زدند. نیمه‌های شب ما صدای انداختن چیزی در یک کامیون می‌شنیدیم که نیمه شب اتفاق می‌افتاد. من ضربه‌ها را شمردم که شبی ۵۰ تا ۵۵ می‌رسید. یک شب یک کامیون آمد که رو باز بود. ما از بندمان از روزه‌ای دیدیم که اجساد را چهار دست پا پرت می‌گیرند و به داخل کامیون می‌اندازند. ما تازه فهمیدیم که آن‌هایی را که با خود می‌بردند دیگر بر نمی‌گردانند، پس اعدام‌شان می‌کنند. بند ما بالا بود و ما از جایی این صحنه‌ها را می‌توانستیم ببینیم. از سلول‌های بغل مرس می‌زدند که ما را به اعدام می‌برند. ما حتی از بخش دادستانی می‌شنیدیم که بازجویان فتوای خمینی را تفسیر می‌کردند که بر اساس آن با زندانی چگونه رفتار کنند. از نظر تکنیکی چگونه زندانیان را اعدام کنند. یعنی آیا دار بزنند و یا تیرباران کنند.

دادستان: آیا شما هنگامی که با جوخه مرگ روبه‌رو شدید با چه رفتاری روبه‌رو شدید؟

پس از اعدام مجاهدین، نوبت چپ‌ها رسید. موقعی که به زندانیان چپ رسید اعدام‌ها با حداکثر آرا انجام می‌شد. موقعی که مرا در مقابل هیئت بردند نیری مرا محاکمه کرد و ده سال حکم داد. در آن‌جا، پورمحمدی و اشراقی از من از



جمله سؤال کردند: آیا گروه‌ات را قبول دارید؟ گفتم بلی. مسلمان هستید یا نه؟ گفتم من هیچ موقع با اسلام مخالف نبودم و فعالیت سیاسی هستم. آیا نماز می‌خوانید؟ گفتم نماز نمی‌خوانم. مرا بیرون بردند و گفتند نماز بخوانید من گفتم نمی‌خوانم. ما آن قدر در راهرو دادستانی نشستیم تا شب شد. آن‌هایی که گفتند نماز نمی‌خوانند گفتند برای هر وعده نماز ده ضربه کابل باید بخورند. برای من و تعداد دیگری کابل مغرب زدند. باز سراغ من و شهبازی آمدند دیدند نماز نمی‌خوانیم دوباره کابل زدند. ناصرین، ما را به یک سلول برد و به ما گفت: این جا طناب و شیشه است اگر خواستید خودتان را بکشید. باز صبح ده ضربه به ما کابل زدند. ما می‌دانستیم اگر براساس قانون اسلام، سه روز نماز نخوانیم حکمش اعدام است. ما فکر کردیم سرانجام مرگ است. گفتیم ما را به دادگاه ببرید و حکم اعدام ما را بدهید. به ناصرین گفتیم ما را به دادگاه ببرید دوباره ده ضربه کابل زد. اما همان روز پس مدتی ما را بردند به دادگاه. این بار در دادگاه پایم را نشان دادم و گفتم اگر اسلامی این است من مسلمان نمی‌شوم. این بار مرا بین اعدای‌ها نشانند و هر لحظه اسامی تعدادی را می‌خواندند و دسته دسته آن‌ها را به سالن مرگ می‌بردند. از این عده فقط یکی ر ابرگرداندند. شش نفر شش نفر می‌بردند برای اعدام. پشت اتاق هئیت مرگ یک پرده کشیده بودند که پشت آن، مسئولین اطلاعاتی و بازجوها بودند که کار می‌کردند. بازجوی من آمد به من گفت که شما از زمان شاه هوادار چریک‌ها و کمونیست شدید. اما من قبول نکردم. تا شب مرا نبردند و موقعی که هیئت از اتاق بیرون آمد گفت کار این‌ها را فردا رسیدگی می‌کنیم. ششم شهریور فکر کردم مرا به اعدام خواهند برد من شروع به نماز خواندن کردم. اما شهبازی قبول نکرد. شهبازی یکی از شیشه‌های مربا را برداشت و شکم خود را پاره کرد و کشته شد. شهبازی اکثریتی بود.

دریند ما، زمان اعدام ۵۲ نفر بودند که من اسامی ۲۶ نفر از اعدامیان را دارم. یک نفر مجاهد بود و بقیه توده‌ای و اکثریتی بودند. برخی از آن‌ها، اعضای رهبری حزب توده و مشاورین آن بودند. دادستان: شاهد یازدهم. لطفا خودتان را معرفی کنید؟

من جلیل شرحانی هستم. از طرف‌های اهواز هستم و الان در لندن زندگی می‌کنم. شما در شهادت نامه خودتان می‌گویید که پدرتان و عموی‌تان را دستگیر کردند آیا آن‌ها فعال سیاسی بودند؟ جلیل: دستگیری نزدیکان ما، تنها به این سه نفر محدود نبود و تقریباً ۲۵ نفر از فامیل‌های ما را دستگیر کردند. پدرم ۶۵ سال داشت و کشاورز بود و بی‌سواد. عمویم هم همین‌طور. اما برادرم سیاسی بود و مطالبات عادی مردم را به‌عنوان یک شهروند و انتظاری که از انقلاب داشت مطالبه می‌کرد.

فعالیت برادرتان در چه زمینه‌ای بود؟ ایشان اعلامیه‌هایی را می‌نوشت و در آن‌ها، حقوق مردم عرب را مطرح می‌کرد. یعنی به‌عنوان یک فعال مستقل و خودجوش بود. این سه نفر صرفاً به‌دلیل عرب بودن اعدام شدند. دادستانی: چرا دلیل اعدام آن‌ها عرب بودن شان بود؟ در آن زمان مسایل مردم عرب در اهواز مطرح بود و در انقلاب شرکت کرده بودند امیدی به آزادی بیشتر داشتند. ما را به‌عنوان شهروند قبول نمی‌کردند و به چشم جاسوس کشورهای عربی به ما نگاه می‌کردند. تنها همسایه ما کشور عراق بود. هنگامی که برای دستگیری پدرم و دیگر فامیل‌هایم آمدند به ما می‌گفتند: عرب خر.

دادستان: آیا آن‌ها قبل از اعدام دادگاهی شدند؟

نزدیک ساعت ده صبح این‌ها دستگیر شدند و نزدیک ساعت ۱۱ همان روز جنازه آن‌ها را که هفده نفر بودند در فرمانداری سوسنگرد به کامیون‌ها گذاشتند و بردند. در مجموع شاید بین ۱ ساعت و یک ساعت بین دستگیری و اعدام آن‌ها فاصله بود. پدرم را در ماشین دیگری گذاشته و جای دیگری برده بودند. ایشان در اریب‌هشت سال ۶۰ اعدام شد و جسدش را در روستایی رها کردند و ما جسد پدرم را پیدا نکردیم. اما قبر برادرم و عمویم را با جست‌وجوی خودمان پیدا کردیم. برادرم کارمند وزارت بهداشت بود. او را قبل از اعدام در فرمانداری شکنجه کردند. کسانی که در فرمانداری بودند بعدها این مسایل را به ما گفتند.

اعدام آن‌ها در فرمانداری، در ملاءعام بود. آن موقع خلخال به آن‌جا آمده بود و این اعدام‌ها را انجام می‌داد. دستگیرشدگان به خلخال گفته بودند چرا ما را بدون دادگاهی اعدام می‌کنید خلخالی گفته بود اگر جرم دارید به جهنم می‌روید و اگر بی‌گناه هستید مستقیماً به بهشت می‌روید. این تنها جواب او به آن‌ها بودند. آن‌ها را به لعنت آباد اهواز برده و در آن‌جا دفن کرده بودند. مسئولین دولتی هیچ جواب و اطلاعی به ما نمی‌دادند. اما ما هم چنان دنبال گور آن‌ها گشتیم. سرانجام قبر آن‌ها را در لعنت آباد اهواز که این اسم را حکومت روی آن‌جا گذاشته پیدا کردیم. ما توسط یک آشنا، قبر عمویم و برادرم را پیدا کردیم. هنگامی که آن‌ها را اعدام کردند من سیزده سالم بود. اما مرا از ادامه تحصیل در دانشگاه محروم کردند. یعنی من از کنکور کتبی قبول شدم اما در مصاحبه شفاهی گزینشی، به خاطر اعدام فامیل‌هایم، مرا رد کردند.

دستگیری‌ها جمعی بود و سر فامیل و عرب بودن بود. آن‌هایی که از فامیل ما بود هیچ شانس برای فرار نداشتند و دستگیر می‌کردند چون که فامیلی شان در شناسنامه یکی بوده است. اواخر سال ۶۱، بسیاری از فامیل‌های من

دستگیر شده بودند. ما سه برادریم. یکی اعدام شد و یکی در ایران زندگی می‌کند و من هم خارج کشور. این برادرم را هم دستگیر کرده بودند تا سال ۶۱ در زندان بود و هیچ دادگاهی هم برایش تشکیل نداده بودند. این حملات به خفا و سوسنگرد بسیار تبه‌کارانه بود و هنگامی که وارد منازل می‌شدند به شدت زن و بچه و بزرگ و پیر را کتک می‌زدند.

شاهد دوازدهم خانم «شکوفه سخی» است.

دادستان: آیا شما در ۱۹۸۹، در حالی بازداشت شدید که یک بچه داشتید؟

شکوفه: بلی. دادستانی: شما را دو هفته در راهرو زندان نگاه‌داری کردند، لطفا کمی در این مورد توضیح دهید؟ شکوفه: بلی. من با چشم بند دو هفته در راهرو زندان اوین با یک پتو بودم. بعد مرا به بند ۶ بردند. من هنگام دستگیری‌ام دانش‌آموز بودم و به‌عنوان محصل با یک گروه چپ فعالیت می‌کردم. دادستانی: درباره ازدواج و مذهب از شما پرسیدند؟ شکوفه: من گفتم پدر و مادرم مسلمان هستند. مصاحبه تلویزیونی خواستند من گفتم من کاری نکردم. من مقاومت می‌کردم. بعد از این که مرا به زندان اوین منتقل کردند بعد از یک ماه مرا صدا زدند و گفتند: شما به حبس ابد محکوم هستید.

دادستانی: آیا این حبس تغییر کرد؟

شکوفه: بلی والدین من شکایت کردند و من هم از درون زندان اعتراض کردم. نهایتاً مرا صدا کردند و گفتند من باید مسلمان شوم. گفتم من مسلمانم. گفتند باید نماز بخوانید. آن‌ها حبس مرا تغییر دادند و به پنج سال زندان تقلیل دادند.

دادستان: شما چندین سه زندان اوین، قزل حصار و گوهردست بودید، ممکن است درباره تابوت بگویید؟ شکوفه: اول ما را بردند راهرو و سپس بازجویی کردند و تهدید کردند. بعداً بردند به ساختمانی، به نام مجتمع زندان. دادستانی: کی بود که به شما گفت به آن جا بروید؟ شکوفه: حاجی داود رحمانی. او به من گفت ما کاری می‌کنیم که شما مجبور به اعتراف شوید. او از این طریق می‌خواست که ما را اعدام کنند و قبلاً هم این کار را کرده بود. بعد مرا به بند ۲۹ می‌بردند چشم‌ام را بسته بودند. آن‌ها مرا در یک اتاق کوچک هل دادند. یکی با کابل به پشت من می‌زد. بعد سرنگهبان گفت مرا به جایی می‌فرستد که با هیچ کس حرف نمی‌زنی تا اعتراف کنی.

دادستان: اول شما را شلاق نزدند اما الان زدند؟

شکوفه: بلی.

داستان: آیا این اتاق که شما را بردند اتاق تابوت بود؟

شکوفه: بلی. تابوت این بود که تخته‌هایی به اندازه یک متر ارتفاع و یک متر طول داشتند و هر زندانی در ۸۵ سانتی متر در دو متر جا داشت و ما را بغل هم می‌گذاشتند نفر اول رو به دیوار و بعدی رو به پشت. ما چهارده پانزده ساعت بیست و چهار ساعته چشم ما را بسته بود و پی‌صدا می‌نشستیم. فقط هنگام توالی چشم ما را باز می‌کردند. من هشت ماه و نیم در این تابوت بودم.

دادستان: شما چشم بسته می‌نشستید و نمی‌توانستید حرف بزنید در این شرایط چه حسی داشتید؟

شکوفه: بلی. اگر می‌خواستیم چهارزانو بنشینیم و یا جرت بزنیم می‌آمدند و می‌گفتند بیدار باشید.

پس از مدتی برنامه‌های مذهبی از تلویزیون مداربسته پخش می‌کردند؛ یا اعترافات رفقای ما را پخش می‌کردند؛ می‌گفتند تواب شده‌اند؛ اکنون با رژیم همکاری می‌کنند و هم این‌ها برای ما شکنجه بود. یا نماز جماعت را پخش می‌کردند. یعنی آن‌ها، همواره با هوش و هواس و جسم ما بازی می‌کردند. حاج داود می‌گفت هدف ما این است که نه تنها طوری بشکنید و توبه کنید، بلکه با ما همکاری کنید. این جا اتاق تواب‌سازی است.

شخصی کابل دست داشت و تابوت‌ها بغل دیوار بود. بعد شروع به زدن کسی می‌کرد و یا از پشت به کلیه‌ات لگد می‌زد. با مسخره می‌گفت کابلم را از اسرائیل آوردند و چکمه‌هایم را از آمریکا. هنگامی که فهمیدند این نوع شکنجه موثر است زندانیان بیشتری را به آن‌جا آوردند. می‌خواستند از زندانیان تواب‌های واقعی بسازند. حاجی داود به تواب‌ها می‌گفت: صفر کیلومتر. یعنی کسی که تازه کاری را آغاز می‌کند. علت این که ما را آن‌جا بردند هدف شان شکست‌تان ما بود. دادستان‌ها نصف شب می‌آمدند ما را تهدید می‌کردند و فحش می‌دادند و لگد می‌زدند.

اول فکر می‌کردم ما را خواهند کشت اما بعداً روش تابوت را تغییر دادند تا بیش تر زندانیان را خرد کنند و آن‌ها را به افرادی خنثی تبدیل کنند. چنین فضایی را در زندان عادل‌آباد و گوهردشت ساختند که هیچ کس با کس دیگری صحبت نکند در حالی که در جمع بودند. فقط صداها را از برنامه‌های تلویزیونی مداربسته می‌شنیدیم. آن‌ها تواب‌ها را به بندها می‌فرستادند تا زندانیان سر موضع کنترل کنند و حتی زندانیان سیاسی را با صحنه‌سازی کتک بزنند. در حقیقت این بار کنترل بیش‌تر شده بود و توابان نیز به عوامل رژیم اضافه شده بودند.

داستان: شما در این تابوت‌ها چگونه هویت خود را نگه داشتید؟

شکوفه: در طی چند ماه اول سعی کردم به هیچ کدام از ابزارهای تبلیغاتی حکومت که در تلویزیون پخش می کردند گوش نکنم. یواش یواش اسامی فامیل هایم را تکرار می کردم اما اغلب این اسامی یادم نمی آمد. سعی می کردم چهره مادرم و پسر را به یاد بیاورم اما برخی مواقع نمی توانستم. در نتیجه به این فکر افتادم زیاد با مغزم کار کنم. این بار تصمیم گرفتم با حواس جمع تری به تمامی تبلیغاتی که از تلویزیون پخش می کردند گوش کنم. سعی کردم در ذهن خود استدلال های خودم را درباره آنها پیدا کنم و از این طریق مقاومت می کردم تا هوش و حواس خود را از دست ندهم.

۱۹۸۷ گروهی از ما زندانیان را به آسایشگاه بردند و در آنجا، نمایندگان وزارت اطلاعات سئوالاتی می کردند. هم چنین جزوه هایی به ما می دادند که در آنها از جمله نوشته بودند: نظرتان درباره جنگ، رهبری جمهوری اسلامی، سیاست های دولت و غیره می پرسیدند. ما زندانیان مقاوم، معمولاً به هیچ کدام از این سئوالات پاسخ نمی دادیم. پس از پایان جنگ، همه چیز قطع شد مانند هواخوری و ملاقات ها و غیره. یعنی سخت گیری بیش تر شد. یک بار قاضی مرتضوی از اتاق ما بازدید کرد و اسم همه را پرسید و این که به کدام سازمان وابسته ایم و غیره. او عصبانی شد و گفت: دیگر زمان تنفس و زمان خوب به پایان رسیده است.

پس از این که بازجویی زندانیان را آغاز کردند. بغل ما مجاهدین بود. صدای آنها را می شنیدیم اما روزبه روز کم می شد. من با یکی از آن ارتباط مرسی داشتم او به من گفت که ما را بازجویی می کنند و می گویند ما باید همکاری کنیم. او را اعدام کردند.

نگهبانان گروهی از زندانیان از بندها را بیرون می بردند و آنها را برنمی گرداندند. یک روز یک زن نگهبان را دیدیم که بالا می آورد و می گفت تحمل نمی کنم و یکی دیگر به او می گفت همه ما باید برویم. این دستور رییس زندان است. ما فهمیدیم که همه زندان بانان باید در فرایند اعدام شرکت کنند تا همه شان به این مساله آلوده شوند. دادستان: شما با کدام سازمان سیاسی فعالیت داشتید؟

من به یک گروه کوچک چپ گرا تعلق داشتم که به چین و روسیه و هم چنین مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشت. داستانی: در حال حاضر وضع پسران چه طور است؟

شکوفه: پسر من می خواهد من خوب باشم و نمی خواهد درباره گذشته بشنود. هم چنین در یک خشم ناشناخته زندگی می کند. زندان و شکنجه برای من، اثر درازمدت داشته اما در عین حال دیدن این وضعیت به من آموخت انسان چگونه باید یک انسان باقی بماند. تاثیرش زندان بر من همین است. من نوزده سالم بود در تابوت نشستم و فکر کردم مقاومت کنم و در آن جا رشد کردم. اما فکر آن جا مرا را رها نمی کند. ما با کسانی که در زندان بودیم یا اعدام شدند و یا حواس خودشان را از دست دادند. من همه این را می دانم و با آنها زندگی می کنم. من هم کار می کنم و هم زاری. هم زندگی می کنم و هم سوگواری می کنم به همه این مسایلی که اتفاق افتاده است. دادستان: آیا این دادرسی به شما کمک می کند؟

شکوفه: عالی عالی است! در این جا ما با شما صحبت می کنیم به این دلیل که هیچ نهاد رسمی نیست حرف های ما را بشنود. موقعی که من می بینم مقاومت وجود دارد و همین مقاومین این دادگاه را تشکیل داده اند و قضات با وجدان در این جا هستند، نشان می دهد که ما نهاد خودمان را تاسیس می کنیم در حالی که نهادهای رسمی دولت ها ما را قبول نمی کنند. ما در این جا سخنان خود را راحت بیان می کنیم! شاهد سیزدهم. دادستانی: لطفا خودتان را معرفی کنید؟ من حوریه جهان پور هستم. من هم در دبیرستان درس می دادم و هم در آموزشگاه پرستاری در شیراز تدریس می کردم.

دادستان: شما اقلیت بهایی هستید؟ در مورد وضع بهائیان در ایران، توضیح دهید؟

همه بهائیان در جمهوری اسلامی وضع شان دگرگون شد. پس از انقلاب ۵۷، حدود یک سال طول کشید که به مرور زمان، بهائیان را از ادارات و موسسات رسمی کار اخراج کردند. از جمله خود من. بعد به خانه های بهایی تعرض کردند. ازدواج بهایی را به رسمیت نشناختند. حق استخدام شدن نداشتند. بعدها دیگر مصادره و آزارهای دیگر. دادستان: شما گفتید یک مقام شناخته شده در رسانه ها به بهایی ها حمله کرد آیا می توانید در این مورد توضیح بدهید؟

حوریه: بهائیت را بر اساس الهامات شیعه قبول نداشتند و روحانیون ریختن خون آنها را مجاز دانسته اند. از تاریخ دیانت بهایی علمای اسلامی تلاش کرده اند بهائیت را از بین ببرند. این ها می گویند بهایی ها آدم های کثیف هستند؛ خدا ندارند و مسایلی از این قبیل را در جامعه بازتولید می کنند. یکی از امام جمعه های شیراز در مسجد مردم را تحریک می کند که به خانه های بهائیان حمله کنند. من یادم می آید که یک روز بهائیان به همدیگر خبر دادند که از چهارگوشه شهر به خانه های بهائیان حمله کرده اند. خانه های بهائیان را در شیراز آتش زدند و غارت کردند. آن روز به حدود ۴۰۰ خانه بهایی حمله کردند. در حالی که در آن روزهای سخت، خیلی از همشهری های شیرازی به بهائیان کمک می کردند. همان روز آیت الله محلاتی در تلویزیون اعلام کرد که بهائیان فرقه ضاله هستند.

عکسی از معبد بهائیان نشان داده شد و خانم حوریه درباره آن معبد، توضیح داد که پاسداران جمهوری اسلامی، با لودر این معبد را ویران کردند.

دادستان: شما را بر چه اساسی از کارتان اخراج کردند؟

صبح رفتم مدرسه رییس مدرسه گفت از سوی آیت الله خمینی و مراکز رسمی دستور آمده که بهایی را اخراج کنند به این شکل مرا اخراج کردند.

من دو بار دستگیر شدم. در کنار خیابان پاسداری مرا صدا کرد، کارت شناسایی و اسلحه‌اش را نشان داد. نخست کیف مرا گرفت و سپس مرا سوار ماشین کردند که در آن چند پاسدار دیگر نیز نشسته بودند. آن‌ها، مرا به زندان بردند. چشم بسته پرونده درست کردند و روی پرونده من فقط نوشتند: حوریه جهان پور. بهایی. در طول بازجویی‌ها شکنجه شدم و بعد آزادم کردند. اما من بعداً متوجه شدم آن‌ها مرا زیر نظر گرفته‌اند. چون که چند ماه بعد، چند پاسدار شبانه به خانه ما ریختند. آن‌ها، اولین سؤالشان از ما این بود که شما بهایی هستید؟ ما هم گفتیم بلی. خانه را گشتند. اسامی را پرسدند. تمام کتاب‌های بهایی و معمولی و حتی قرآن را برداشتند. پدرم اعتراض کرد که چرا قرآن را برمی‌دارید؟ آن‌ها گفتند شما به قرآن اعتقاد ندارید. حتی تمام آلبوم‌های خانوادگی ما را نیز بردند. من و شیرین را بردند. مدتی طول کشید پرونده تشکیل دادند و ۱۲ شب ما را به سلول بردند. بعد بازجویی‌ها و شکنجه و دادگاه‌ها شروع شد. یک روحانی و کنار دستش یک منشی بود که آن هم ملای جوانی بود، ما را دادگاهی کردند. این روحانی خیلی به من اهانت کرد.

دادستان: آیا به شما وکیل مدافع دادند؟ حوریه: نه.

شیرین داربند، دوست نزدیک من و فارغ التحصیل رشته جامعه‌شناسی بود. او بیش‌تر با ما بود. چون که پدر و مادرش در خارج بودند. شیرین با من دستگیر شد. یکی از سئوالاتی که از او کرده بودند این بود که چه قدر استقامت می‌کنید؟ شیرین مقاومت کرد. سرانجام شیرین را در ۱۹ جون سال ۱۹۸۳، همراه با چند زن دیگر در زندان کشتند. شکنجه‌گران حکومت، زندانی را آن قدر شکنجه می‌کردند و کف پایش شلاق می‌زدند که آن‌ها نمی‌توانستند حتی سر پا بایستند. اما با این وجود، زندانی را وادار می‌کردند روی پای زخمی خود راه برود. برای مثال، من در زندان دو خانم نسبتاً مسن به نام‌های ظاهرپور و یلدا را می‌شناختم که در زندان آن‌ها را شدیداً شکنجه کرده بودند و پاهایشان آسیب‌دیده بود. آن‌ها را نیز اعدام کردند.

شاهد چهاردهمین، «مهدی معمارپور» است.

دادستان: آقایان قضات محترم این شاهد شماره چهاردهمین است. لطفاً وابستگی سیاسی خودتان را توضیح دهید؟

مهدی: من هیچ وابستگی سیاسی نداشتم. من بعد از انقلاب فکر می‌کردم ما باید از دستاوردهای انقلاب حفاظت کنیم. به‌همین دلیل، من در صف تظاهرات‌های سازمان‌هایی چون چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین شرکت می‌کردم. ولی هیچ وابستگی سیاسی به آن‌ها نداشتم.

دادستان: شما در سال ۱۹۸۱ شش ماه در زندان شدید. چه اتفاقی افتاد؟ من بعد از تظاهرات ۳۰ خرداد در تهران دستگیر کردم. ما اطلاعیه‌های این سازمان را می‌گرفتیم و دست‌نویس می‌کردیم و به همدیگر می‌دادیم. من دست‌نویس این اطلاعیه‌ها به یک فامیل می‌دام که او هم آن‌ها توزیع کند. او بعد از دستگیری، اسم مرا داد و من هم دستگیر شدم. این فرد را به کمیته نازی آباد برده بودند. روزی دنبال من آمدند. من در منزل نبودم و دست‌نویس‌ها و کتاب‌هایم را جمع کردند و با خود بردند. خواهر مرا هم با خودش بردند و به مادرم گفتند هر موقع مهدی خودش را معرفی کرد او را آزاد می‌کنیم.

دادستان: چرا خواهر شما در زندان بستری شد؟

بعد از این که من در همان روز دستگیر شدم، خواهرم امید داشت آزاد شود. اما بازجو به او گفته بود نه تنها آزادت نمی‌کنیم، بلکه اعدام خواهید شد. این مساله ضرب‌شدیدی بر خواهرم زد به طوری که او را دچار شوک شدید کرد. هنگامی که به سلول برگشت احساس خفگی بر او دست داد. زنان زندانی فریاد می‌زدند مرد و مرد. پاسداران خواهر مرا به بیمارستان بردند و صبح برگرداندند. اما این شوک هرگز خواهرم را رها نکرد.

دادستان: چه مدتی خواهر شما را در زندان نگاه داشتند؟

یک روز بیش‌تر نبود که آزاد شد. مرا هم به کمیته نازی آباد بردند. ما را هفت روز در آن‌جا نگاه داشتند. دلیلش این بود که در زندان اوین جا نبود. بعد چند روز در راهروهای اوین بودم. بعد به بند بردند و این مدت شش ماه طول کشید.

دادستان: شما در بازجویی‌هایتان گفته بودید کاره‌ای نیستید؟

به نوعی خود را تواب نشان می‌دادید؟ مهدی: بلی، من باورم این بود که من هیچ کاری نکرده بودم و واقعیت را می‌گفتم. شاید این را بیش‌تر عنوان می‌کردم که من با سیاست کاری ندارم و خوشم نمی‌آید شاید آزادم کنند. این مساله را برخی زندانیان پیش می‌گرفتند و با تواب نشان دادن خود، شاید آزاد شوند.

دادستان: شما چگونه اثبات کردید که طرفدار حکومت هستید؟ مهدی: یک بار مرا صدا کردند و گفتند توبه کردید؟ گفتم بله. گفتند آیا حاضرید در اعدام افراد شرکت کنید؟ گفتم بله. فکر می‌کردم که اگر به سئوالات آنها، جواب مثبت بدهم آزادم خواهند کرد!

اما متأسفانه من و یکی دیگر که در آن بند بودیم بردند و چند نفر را نیز از اتاق‌های دیگر آوردند. به ما کلاهی داده بودند روی چشم خود بکشیم اما ما از زیر کلاه بیرون را می‌دیدیم. این جمع بیش‌تر و بیش‌تر شد. ما را به یک اتاق بردند و بعد سوار مینی‌بوس‌ها کردند. بردند به محلی که در آنجا زندانیان را اعدام می‌کنند. من تا آنجا باز بر این تصور بودم که هم چنان دارند بلوف می‌زنند. هرگز فکر نمی‌کردم این‌ها اسلحه به دست ما بدهند. صحنه‌ای دیدم که پاسدارها با ماسک ایستاده بودند. هر کدام از ماها را هم پشت یک پاسدارها مسلح گذاشتند.

دادستان: ممکن است توضیح بدهید تقریباً چند نفر بودید؟

فکر می‌کنم حدود صد نفر بودیم. سه مینی بوس پر بود که بسیاری هم ایستاده بودند. ما که پشت پاسدارها ایستاده بودیم به ما گفتند چشم بندهایمان را باز کنیم. من سعی می‌کردم خودم را کنترل کنم. اما توان دیدن این صحنه را نداشتم. آن وقت، کسانی را آوردند و در مقابل پاسداران قرار دادند تا تیرباران شوند. آنها را در چند متری روبه‌روی پاسدارها قرار دادند.

دادستان: چند نفر قرار بود اعدام شوند؟

از سمت چپ ۷ یا ۸ نفر را دیدم. اما از سمت راست تا چشم کار می‌کرد اعدامی‌ها ایستاده بودند.

دادستان: آیا زن و مرد با هم بودند؟ مهدی: بلی با هم بودند. دادستانی: آیا سن آنها حدس زدید؟

مهدی: بلی. من پشت آن پاسداری که ایستاده بودم مردی روبرویش بود که یک طرفش دختری بود و آن طرفش یک پسر بچه بود. واقعا بچه بود. دختر هم کوچک بود اما روسری سرش بود نمی‌توانستم بگویم چند سالش بود. سه چهار نفر.... (بغض و گریه شاهد) و سکوت مطلق در سالن!

دادستان: آیا قادر هستید، ادامه دهید؟

مهدی: بلی. این تصویر بیست و هشت سال است که در مقابل چشمانم قرار دارد. دو نفر دیگر را دیدیم که واقعا بیش از ۱۵ سال نداشتمند. دختری بود که با همان صدای لرزانش به سازمانش درود می‌فرستاد.

دادستان: گروه شما که در پشت پاسداران ایستاده بودید، می‌توانید توضیح دهید چه اتفاقی افتاد؟

مهدی: بلی. مدتی گذشت که به ما گفتند به طرف پاسداران برویم. در همان حال در ردیف ما برخی افتادند و ما جلو رفتیم و به پاسدارها رسیدیم. گفتند دست ما را روی دست پاسدار بگذاریم و انگشت‌مان را روی ماشه. من هم همین کار را کردم. بعد قرآن خواندند. سپس دستور شلیک آمد و شلیک شد. بعد آن پاسدار به من گفت چرا فشار ندادید. من عقب رفتم. کسی جلو رفت و به اعدامی‌ها تیر خلاص زد. تعداد اعدامی‌ها خیلی زیاد بود. آن‌هایی که نتوانسته بودند جلو بروند و ادارشان کردند جنازه‌ها در خون غلتیده را به کامیون‌ها بگذارند. آن‌ها دو نفری دست و پای اعدام‌شدگان را می‌گرفتند و درون کامیون‌ها می‌انداختند. بعد ما را سوار مینی‌بوس‌ها کردند. چشمان ما باز بود. همه مات و مبهوت و شکوه زده بودیم. برخی لباس‌هایشان خونی بود. چون آنها اعدامیان را به کامیون انداخته بودند.

من باور مذهبی دارم و آدم مذهبی هستم. یک بار هنگامی که نماز می‌خواندم تنها کسی که می‌دانست به من چه گذشته است همان خدایی ست که در بالاست. در این حالت آن‌قدر گریه و زاری کردم که دیگر یاد نمی‌آید چه اتفاقی افتاد. بعد از آن برای خودم یک دیوار کشیدم که هنوز هم آن را دارم.

دادستان: آیا مطلب دیگری هست که اضافه کنید. لطفا بفرمایید؟

مهدی: این اتفاقی که برای من افتاد یک تجاوز روحی به من بود. این تجاوز، مانند هر تجاوز دیگر، آن‌چنان به روح و اعماق وجود انسان می‌نشیند که هرگز التیام پیدا نمی‌کند. من فقط یک‌بار در زندگی ام ماهیگیری کرده بودم به شدت از این کار خود ناراحت و پشیمان بودم. اما اکنون من آدمی شده بودم که دستش به خون کسی آلوده است؛ دستیار قاتلی شدم تا یک انسان آزادی‌خواه کشته شود. این درد را تا آخر عمرم با خودم دارم و خواهم داشت.

پس از پایان سئوال و جواب از این شاهد، سالن به حدی منقلب شده بود که در آن سه روز سابقه نداشت. البته همه می‌دانند که مهدی و مهدی‌ها، نه تنها مقصر نیستند، بلکه قربانی یک سیستم تبه‌کار و جنایت‌کار هستند. بنابراین، مقصر اصلی و واقعی آن سیستم و حکومتی است که انسان‌ها را به این روزگار سراسر از هراس و نگرانی و عذاب وجدان دچار می‌کند. بنابراین، تنها راه رهایی از این وضعیت، تلاش و مبارزه بی‌وقفه در جهت سرنگونی کلیت

این حکومت جهل و جنایت و ترور و لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام و برچیده شدن زندان‌های سیاسی در جامعه ایران است.

پی‌شک، با سرنگونی این حکومت جانی و برقراری یک جامعه آزاد و برابر و انسانی، اندکی از زخم‌های عمیق و وسیع ستم‌دیدگان، داغ‌دیدگان و جان بدربرندگان از کشتارهای جمهوری اسلامی و همه آسیب‌دیدگان جامعه ایران، تسکین پیدا خواهد کرد. مهدی نیز همین راه را انتخاب کرده است!

بیست و ششم اکتبر ۲۰۱۲

\*\*\*

گزارش چهارم از دومین روز محاکمه جمهوری اسلامی در دادگاه لاهه  
بهرام رحمانی

مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی ایران، که از روز پنج‌شنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۲ برابر با ۴ آبان ۱۳۹۱ آغاز شده، امروز ۲۶ اکتبر ساعت ۹ صبح، کار خود را در سالن صلح، ساختمان دادگاه لاهه آغاز کرد. این گزارش بخش دوم این دادگاه در روز ۲۶ اکتبر است.

شاهد پانزدهمین، نیما سروستانی بود که برادرش رستم را در ۱۹ سالگی اعدام کرده بودند. نیما، ویدئو کلیپ کوتاهی از پدر و مادر مسن و داغ دیده‌اش نشان داد و تاکید کرد که آن‌ها باید در این‌جا حضور می‌یافتند و شهادت می‌دادند. آن‌ها همانند هزاران خانواده ایرانی که فرزندان‌شان در راه آزادی، طعمه جنایت‌کاران حکومت اسلامی شدند همیشه در درد و غم زندگی می‌کنند.

نیما: من چند سال پیش به‌عنوان خبرنگار رسمی تلویزیون سوئد در سال ۲۰۰۵، به ایران رفتم و با استفاده از این فرصت، به‌طور مخفیانه فیلم مستندی تهیه کردم به نام «آن‌ها که گفتند نه»!

در این فیلم مستند، گورستانی در جنوب ایران را می‌بینیم که اعدامی‌های بی‌شماری را در آن‌جا دفن کرده‌اند. برای مثال، نیما در این مستند نشان می‌دهد: این قبر برادرم رستم است. اما هیچ نشانی از آن‌ها وجود ندارد. قبر دختر ۱۶ ساله‌ای را نشان می‌دهد که هوادار یک سازمان چپ بود.

نیما، در این فیلم مستند قبرهایی را نشان می‌دهد که ناشناخته شده هستند. او با پیرمردی گفت‌وگو می‌کند که اعدامیان را دفن می‌کند. گورکن در این فیلم می‌گوید: من می‌دانم که در این قبرها مرده‌هایی دفن شده‌اند، اما هویت آن‌ها را نمی‌دانم. شبی پنج یا شش نفر می‌آوردند و می‌گفتند دفن‌شان کنیم. خلخال که یک شب به شیراز آمد نزدیکی‌های صبح ۶۰ نفر اعدامی به این‌جا آوردند و از من خواستند تا آن‌ها را دفن کنم.. می‌گفتند این دو نفری که خاک کردید زن و شوهر هستند. اعدامی‌ها بیش‌تر از ۲۰ سال نداشتند. آماری ندارم. خیلی در این‌جا خاک شده است. نیما، از وی می‌پرسد: آیا شما می‌دانستید آن‌ها اعدام شده‌اند؟ معلوم است کسی که شش هفت گلوله خورده و سرش تیر خلاص زده‌اند اعدام کرده‌اند. زیر ماشین که نرفته است. این‌ها رحم ندارند و هر کس دست‌شان افتاد اعدامش کردند.

گورکن و نیما، دقیقه‌ها در گورستان راه رفتند و او، به نیما قبرهایی را نشان می‌داد و می‌گفت این و آن و آن، همه اعدامی هستند. گورکن می‌گفت: کلاً همه این‌ها اعدامی‌اند. بدبخت‌ها همه جوان بودند. همه این‌ها اعدامی‌اند. همه شان جوان بودند. بدبخت خانواده‌هایشان. این ردیف تا آن آخر اعدامی‌اند. جوانانی را دفن کردیم عین سرو بودند و من خجالت می‌کشیدم به آن‌ها نگاه کنم.

فیلم مستند دیگر نیما، از گورستان خاوران است و مادری می‌گوید اسم این‌جا را لعنت‌آباد گذاشته بودند که ما گلزار خاوران نامیدیم. این گورهای سال شصت است. هر کس برای قبرهایی که شناسایی کرده‌اند نشانه‌ای گذاشته‌اند. سعید آذرنگ، زرشناس آن‌جا دفن شده‌اند که بیش از ۶۰ ساله بودند. این‌جا یک کرد بود که شناسایی نشده است. جنازه‌ها سطحی دفن شده بودند ما جایی را کندیم و انوشیروان پسر را شناسایی کردیم. این‌جا دستی از زیر خاک بیرون افتاده بود که داد زدند این کیست. همه مادران این‌جا ریختند. خاک‌ها را کنار زدیم. یکی از مادران فریاد زد این جنازه حسین است. آن یکی گفت این پسر من است و... مثل الان نبود که سیمان بریزند. زمین را با دست‌هایمان می‌کندیم. از آن‌جا که می‌بینند دیوار کشیدند گورستان بهایی‌هاست. این‌جا جنازه‌های سال شصت را دفن کرده‌اند و اجازه نمی‌دهند ما سنگ قبر بگذاریم اگر بگذاریم می‌آیند و می‌شکنند.

در همین لحظه کسی آن‌ها را صدا می‌کند و می‌گوید زود سوار ماشین‌تان شوید و از این طرف بروید. چون که از آن طرف ماشین مامورین می‌آید. نیما می‌گوید ما توانستیم از تعقیب مامورین که تا مدتی در جاده‌ها دنبال ما بودند بگریزیم.

نیما: من به عنوان خبرنگار سمی تلویزیون سوئد، آخرین باری که به ایران رفتم در فرودگاه مرا گرفتند و بازجویی کردند. از آن موقع به ایران نرفتم. من این فیلم‌ها را هنوز در جایی نشان نداده‌ام و الان هم گفتیم کسی فیلم نگیرد. این فیلم که شما تکه‌های کوتاهی از آن را دیدید چندین ساعت فیلم از گورستان خاوران و گفت‌وگو با گورکن است. خود گورکن که در مقابل دوربین قرار گرفت خودش موافقت کرد که فیلم از صورتش بگیریم. در واقع من از آن فرصت‌ها، سوءاستفاده کردم و این فیلم‌ها را گرفتم.

جنانه برادرم را به خانواده‌ام ما تحویل داده بودند و من توانستم مستقیماً بر سر قبر آن بروم و با گفت‌وگوهای زیاد و در ارتباطات خود، گورکن برای این گفت‌وگو راضی کردم. آن دختر هم که گفتم ۱۶ ساله است او را را خانواده من در کنار قبر برادرم دفن کرده‌اند. اما اجازه نمی‌دهند آن‌ها سنگ قبر داشته باشند و هر موقع خانواده‌ها هم سنگ قبر گذاشتند بلافاصله می‌شکنند. اما در خاوران هرگز به خانواده‌ها اجازه نداده‌اند سنگ قبر بگذارند.

احمد موسوی، هفدهمین شاهد بود. احمد در جواب سؤال دادستانی گفت: من فعالیت‌های سیاسی‌ام را از سال ۵۶، هنگامی که دانشجوی بودم شروع کردم و از پاییز ۵۷ کم‌کم با اطلاعیه‌های سازمان فدایی آشنا شدم. بعد از انقلاب، با پیشگام سازمان وابسته به چریک‌هایی فدایی به فعالیت‌هایم در دانشگاه ادامه دادم.

اولین باری که دستگیر شدم در روستایی و در باغی به صورت مخفی زندگی می‌کردم. یک روز گشت سپاه آمد و گفت احمد کیست؟ گفتم من. گفتند بیا پایین. من از طبقه بالا پایین آمدم. در همین زمان، صدای فریادهای مادرم را شنیدم. آن‌ها نخست به در خانه ما رفته بودند که در آن نزدیکی بود. سپس به باغ آمده بودند. مادرم به سوی باغ می‌دوید تا مرا خبر کند. اما دیگر دیر شده بود. مرا سوار پیکانی کردند و بردند. مادرم خودش جلو ماشین انداخته بود تا مرا نجات دهد. اما من ۱۵ روز بعد آزاد شدم. چون که مدرکی از من نداشتند.

دادستان: شما ۱۳ مارس ۱۹۸۲ دوباره دستگیر شدید. لطفاً توضیحی درباره این دستگیری‌تان بدهید؟

احمد: این بار هنگام دستگیری‌ام در مخابرات عمومی در حال تلفن کردن بود. این بار آن چنان شکنجه نشدم. دو سال بعد از اعضای دیگر سازمان دستگیر شدند مرا از قزل حصار به زندان چالوس بردند. آن موقع بازجویی‌ها و شکنجه‌های شدید را آغاز کردند. وقتی به‌طور مشخص از شکنجه سخن می‌گویم به تخت بستن و کابل زدن است. باها وقتی بر اثر کابل زدن متورم می‌شود باز می‌کنند روی زمین راه بروید تا جریان خون راه بیافتد. سپس دوباره کابل می‌زنند. هنگامی که کابل زدن تمام می‌شد تمام بدنم می‌لرزید. وقتی توالی رفتنم ادرارم خونی بود.

مرا بعد از زندان‌های چالوس، انزلی، و رشت به زندان قزل حصار تهران بردند. زمانی که حاجی داود یکه تاز این زندان بود. یکی از شکنجه‌های حاجی داود، سر پا نگه داشتن بود. من یک بار ۳۷ ساعت با چشم بسته کنار دیوار ایستادم. فقط هنگام غذا خوردن ۱۵ دقیقه می‌نشستیم. بعد از این مدت انسان به هذیان‌گویی می‌افتد. یکی از دوستانم که الان در ایران است ۷۲ ساعت ایستاده نگاهش داشتند و بعداً دیگر توان راه رفتن وجود نداشت. دوره بعد از حاجی داود، زندانیان را به قرنطینه می‌بردند. تخته‌ها، یعنی تابوت‌ها نبودند اما همه آن شرایط برقرار بود.

دادستان: شما می‌گویید در زندان‌های مختلفی بودید آیا سیستم شکنجه در آن‌ها یکی بود؟

احمد: تقریباً یکی بود. من پس از ۴ سال از زندان تهران به زندان رشت برگشتم دیدم که سیستم حاجی داود، تازه در آن جا آغاز شده بود.

من از پاییز ۶۵ تا مرداد ۶۸ ملاقات نداشتم. به دلیل این که ما لباس زندانی نمی‌پوشیدیم از ملاقات و بیمارستان رفتن و غیره محروم شده بودیم.

داستان: شما چگونه متوجه اعدام زندانیان شدید؟

به‌نظر من قبل از قتل‌عام زندانیان سیاسی، طرح و برنامه‌ریزی داشتند. ملاقات‌ها را قطع کردند. لیست اسامی بچه‌هایی را خواندند که وسایل شان را جمع کنند. آن‌ها ساک‌های خود را برداشتند و بیرون رفتند. ما تصورمان این بود که این‌ها به دلیل تراکم زندانیان، به جاهای دیگری منتقل می‌شوند. ساعتی بعد دوباره با لیست اسامی دیگر می‌آمدند. ما کم‌کم نگران شدیم. اما فکر نمی‌کردیم دارند اعدام می‌کنند. از بند ۱۲۰ نفری ما حدود ۳۰ نفر را بردند. در یکی دو روز ۸۱ نفر از ما و ۳۰ نفر از بندهای دیگر را بردند. ما مدتی بعد فهمیدیم که ساک‌های بچه‌ها را برگردانده‌اند و ما نگران‌تر شدیم. بازجویی من از انزلی آمد تا آزادی مرا صادر کند. آن‌جا رسماً به من گفت بسیاری از رفقای شما را زدیم. شرط آزادی این است که همکاری کنید و شرایط ما را بپذیرید. آن‌جا به‌طور رسمی برای اولین بار خود بازجو به من گفت که زندانیان سیاسی را از این‌جا بردیم و کشتیم. بعد از چند ماه که ساک‌ها را می‌خواستند به خانواده‌ها بدهند عبدالهی به خانواده‌ها اعلام می‌کند که به زندان بیایند. من این موضوع را از زبان خواهرم نقل قول می‌کنم.

رئیس زندان می‌گوید اسامی را که من می‌خوانم سمت راست بایستند. تصور برای خانواده‌ها این بود که آن‌ها اعدام شده‌اند. همه نگرانند. این مرحله تمام می‌شود. سپس اسامی برخی خانواده را اعلام می‌کنند و می‌گویند جلو بروند.

هر کس جلو می‌رود به وی برگه‌ای می‌دهند و می‌گویند ساک بچه‌هایشان را بگیرید. در این جاست که آن صحنه، شیون و گریه و زاری بلند می‌شود و می‌دانند که چه کسانی اعدام شده‌اند.

من با ۸۱ نفری که هر روز با هم بودیم غیر از دو نفر همه را اعدام کردند و فقط دو نفر برگشت. یکی از این دو نفر را نیز مدتی بعد دوباره بردند و اعدام کردند. در واقع هیئت مرگ فقط در تهران نبود، بلکه در تمام کشور در زندان‌ها پخش شده بودند. دولت در این جوخه‌های مرگ یک نماینده، یعنی وزارت اطلاعات و رییس شورای عالی قضایی به عنوان نماینده رهبر در آن دوره، موسوی اردبیلی بود. لیست زندانیان اعدامی را تهیه می‌کردند. من فکر می‌کنم در زندان گیلان پس از تهران، تعداد زیادی اعدام شدند.

هفدهمین شاهد، مهدی اصلانی است.

دادستان: لطفا خودتان را معرفی کنید؟

مهدی: من مهدی اصلانی هستم. اما پیش از آن که به پرسش‌های شما پاسخ بدهم تمایل دارم بیوگرافی خود را به اطلاع حضار برسانم؟

دادستان: بفرمایید.

مهدی: بند ۸ زندان گوهردشت. درست ۲۴ سال پیش هنگامی که دارها را جمع می‌کردند و خون‌شویی می‌کردند به خانواده‌ها اطلاع دادند به مکان‌هایی در تهران مراجعه کنند. خانواده‌ها، در مکان‌های تعیین شده تجمع کردند. یکی از این تجمعات، مادری را احضار می‌کنند کیفی را به او می‌دهند و این مادر روی فرش خیابان از حال رفت. مادر ریاحی دو ساک؛ مادر رضایی چهار ساک و...

من گوهردشتی و بند هشتی هستم. ۲۴ سال است در همان جا ایستاده‌ام. من در حال حاضر این‌جا هستم تا گزارش یک جنایت غریب و مکرر را بدهم. کامیون‌هایی که جنازه بار زدند و ۲۴ سال است در خاوران انتظار جنازه‌ها را می‌کشند. من ۲۴ سال است در همان جا ایستاده‌ام. من از دریچه‌ای از بند هشت، کسانی را دیدم که حسینه و کامیون‌ها را تمیز می‌کردند. خدا در آن شب جهنمی کجا بود؟ احتمالاً ملائک بادش می‌زدند و فرمان را به دست نمایندگان زمین‌اش داده بود.

دادستان: شما گفتید بند هشت ویژه بود منظورتان چیست؟

مهدی: در زندان گوهردشت بندها پارالل هم‌دیگر هستند و به ترتیب یک بلوک آپارتمانی است. ما آمفی‌تئاتر و حسینه را از لای کرکره‌ها بند ۸ می‌دیدم. ما از فاصله اول تا چهارم مرداد ماه شاهد حوادثی بودیم که دیگران آن‌جا را نمی‌توانستند ببینند. این بند بیش‌ترین حادثه را دید. یکی از شب‌های نیمه مرداد بود که شروع شد کامیون‌های یخچال‌داری را که معمولاً برای حمل گوشت استفاده می‌شد شب‌ها در جایی پارک می‌شدند. ما کسانی را می‌دیدیم که ماسک زده‌اند و سمپاشی می‌کنند. آن‌ها، همواره مشغول کاری بودند. بعداً متوجه شدیم در آن مکان، زندانیان را دار می‌زدند و برای این که در گرما بو ندهد سمپاشی می‌کردند. و جنازه‌ها را نیز در این کامیون‌های یخچال‌دار می‌انداختند و می‌بردند؟

دادستان: چه طوری فهمیدید در آن کامیون‌ها چه بود؟

مهدی: ما در آن موقع نمی‌دانستیم این کامیون‌ها برای چه کاری شب‌ها در آن‌جا پارک می‌شدند؟ موقعی که نوبت ما رسید دقیقاً پنجم شهریور ماه بود. دیدیم بچه‌ها از بند بالا پا می‌زدند گویا آن‌ها را پیش هیات مرگ می‌بردند. روز بعد نوبت بند ما، یعنی بند هشت بود. پاسداران ریختند و همه ما را بیرون کردند. ما بیرون ایستادیم. فکر می‌کردیم می‌خواهند بند را بگردند. اما چشمان همه ما را بستند. ما را پیش داود لشکری سرنگهبان و مدیر داخلی زندان و نصریان دادیار زندان بردند. این دو نقش مهمی در زندان داشتند. سئوالاتی از ما می‌کردند مبنی بر این که سازمان ات را قبول داری؟ مسلمانی یا نه؟ و... تعدادی را بردند. اما ما را که در آن‌جا باقی مانده بودیم ناگهان پاسداران حمله کردند و با زدن شلنگ و کابل ما را به سمت چپ زندان راندند. ما را بردند طبقه بالا و در اتاق‌هایی قرار دادند که هیچ پنجره و منفذی نداشتند. این اتاق‌ها معروف بودند به اتاق‌های گاز. البته کسی را در آن‌جا با گاز نکشته بودند. بیش‌تر کسانی که در تابستان ۶۷ کشتند از شیوه دار زدن استفاده کردند و هنوز هم این کشتار، یک راز دولتی است. ناگهان پاسداران درها را باز کردند و گفتند ده نفر اول به‌سوی هیات. من این واژه را اولین بار می‌شنیدم. تمام ده نفری را که انتخاب کردند وجهه مشترکشان این بود که همگی هیکل‌های درشت داشتند. من هم جزو این ده نفر بودم. ما ایستادیم تا پاسدار فرمان حرکت داد. در این فرمان‌ها می‌گفتند به چپ و یا راست به پیچید. من که اول صف بودم یک دفعه اشتباهی پیچیدم، صف شکست. این بار من اول صف نبودم. جهان بخش از بچه‌های فدایی در صف اول قرار گرفت. ما را آوردند جلو اتاقی نشاندند. کسانی را به اتاق صدا می‌زدند و دقایقی بعد بیرون می‌آمد می‌گفتند این نفر را به چپ و یا راست ببرید. جهان بخش که نفر اول بود به اتاق رفت و بیرون آمد به سمت چپ بردند. احتمالاً بردند و دارش زدند و در آن کامیون‌های یخچال‌دار که ما از بند هشت می‌دیدیم قرار دادند. مرتضی اشراقی، به‌عنوان دادستان و نیری و مصطفی پور محمدی هم نماینده وزارت اطلاعات بود. از من سئوال



کردند: مسلمانی یا مارکسیست؟ قطعاً جواب برخی از آنها این بود که مارکسیست هستم. پرسش از مجاهدین محارب با خدا بود اما از چپ‌ها سؤال می‌کردند مسلمانی یا مارکسیست. در واقع کشتن فکر بود. من همواره در زندان از پرسش‌های ایدئولوژیک فرار می‌کردم. کسانی که از جواب گویی به این سئوالات طفره می‌رفتند با پرسش‌های بعدی «نیری» روبه‌رو می‌شدند. پرسش‌های دیگری مطرح می‌کرد: اگر مسلمانی باید نماز بخوانی یا می‌زنیم تا نماز بخوانی. بنابراین، می‌زدند تا نماز بخوانی. کسانی که با سئوالات ایدئولوژیک مواجه شدند سرانجام به خاوران برده شدند.

هیچ‌کدام از زندانیان دهه شصت، وکیل مدافع نداشتند. حاجی دادود می‌گفت: مهم نیست شما توبه کنید باید محرز شود که توبه کرده‌اید. در تابستان ۶۷، کسانی که از حاج آقا نیری پرسیده بودند چرا سؤال می‌کنید مسلمانی و یا مارکسیست. جواب داده بود می‌خواهیم آنها از همدیگر جدا کنیم. بنابراین، ویژگی کشتار ۶۷ با دروغ و فریب همراه بود.

من دو بار در مقابل هیات مرگ قرار گرفتم. بار اول شهریور ۶۷ بود. گفتند چشم بند خود را بالا بزن. سؤال اول‌شان این بود که: مسلمانی و یا مارکسیست. من از جواب فرار می‌کردم. در این لحظه تلفن زنگ زد. مرا از اتاق بیرون بردند و نه به چپ و نه به راست، بلکه به بند دیگری بردند و علتش را من نمی‌دانم. دادستان: شما در اوین و گوهردشت بودید به نظر شما شکنجه‌های شبیه هم بودند؟

مهدی: نظام زندان جمهوری اسلامی، بر دو مینا استوار بود: دریدن روح و جسم. اما اشکالش فرق می‌کرد. قطعاً کسانی که در تابوت‌های حاجی داود بودند سختی بیش‌تری کشیدند. من ۶۳ به زندان رفتم. دوستانی که از تابوت‌ها گفتند ما گفتیم چه خوب که ما نبودیم. اما در سال ۶۷ ما چیزهایی دیدیم که دیگران می‌گفتند چه خوب که ما نبودیم. اما کسانی چون شکوفه، هر دو را دیدند و عمیق‌تر این مسأله را تصویر نمودند. شاهد هجدهمین نادر (فرهاد) بوکالی است.

دادستان: بعضی از سئوالات من ممکن است تکراری باشد اما تلاش ما این است که ادله به دست قضات بدهیم. نادر: من به پنج سال زندان محکوم شدم. اما هشت سال زندان کشیدم. به غیر از کمیته محلی که مرا دستگیر کرده بود به کمیته مرکزی بهارستان بردند و سپس به زندان اوین منتقل شدیم. مرا ۲۳ آذر ۶۰، به زندان اوین بردند. از آذر ۶۰ تا فروردین ۶۵ من در دو واحد ۱ و ۳ قزل حصار بودم. فروردین ۶۰، به زندان گوهردشت منتقل شدم و در بند هشت بودم. بعد از کشتار ۶۷، در دی ماه ۶۷ آزاد شدم.

ما از بند خود، تریلی بزرگ حمل گوشت دیدیم. ما خبری شنیدیم که تعداد زیادی از مجاهدین را بردند در زندان اوین اعدام کردند. ما هیچ وقت فکر نمی‌کردیم دار بزنند. به زندانیان نگفتند می‌خواهیم شما را اعدام کنیم. شاید اگر می‌گفتند تعدادی از آنها عقب‌نشینی می‌کردند و اعدام نمی‌شدند. مثلاً عباس از سازمان پیکار در بند ما بود و می‌دانست اعدام خواهد شد ایستاد و اعدام هم شد. اما خیلی‌ها نمی‌دانستند.

ششم شهریور ۶۷ ده صبح آمدند سراغ بند ما. مرا بردند اتاق داود لشکری. او، اسم و اتهام مرا پرسید: گفتم راه کارگر. گفت مصاحبه می‌کنی، گفتم نه. گفت مسلمانی؟ پاسخ من این بود من باید در این مورد تحقیق بکنم. در زندان هم امکانش نیست. گفت رک جواب دهید: مسلمانی یا نه؟ گفت حرف نزن خدا را قبول داری یا نه. باز من همان جواب را دادم. گفت این آسمان‌ها و کهکشان‌ها تحقیق می‌خواهد؟ آن پیززن هفتاده ساله می‌گوید خدا و خدا تحقیق می‌خواهد. به پاسدار گفت بیر بیرون تا تحقیق کند. نهم شهریور ساعت نه صبح آمدند و ما را بردند به دادگاه. ما حدود ۴۵ نفر بودیم که در راهرو دادگاه جمع کردند. اما چند نفر را برده بودند ما از وضع آنها خبر نداشتیم. اما در دستشویی‌ها یادداشت‌های پیدا کردیم که روی آنها نوشته بودند: بچه‌ها را اعدام می‌کنند.

ناصریان آمد و یکی یکی ما را از بند بیرون آورد و تک تک می‌پرسید مسلمانی: جواب می‌دادیم آره. من نفر دهم بودم همین جواب‌ها را دادم. اما با مشت و لگد ما را به انفرادی برگرداندند. این دفعه داود لشکری آمد. گویا نیری می‌گوید این‌ها مسلمان نیستند و دروغ می‌گویند. داود لشکری آمد و سؤال کرد کسی هست مسلمان نباشد؟ کسی دستش را بالا نیاورد. کمی فحش داد و رفت. ما دوباره به پیش هیات مرگ نرفتیم و خیلی‌ها نرفتند و زنده ماندند. بیست و ششم اکتبر ۲۰۱۲

\*\*\*

گزارش پنجم از سومین روز محاکمه جمهوری اسلامی در دادگاه لاهه  
بهرام رحمانی

مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی ایران، که از روز پنج‌شنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۲ برابر با ۴ آبان ۱۳۹۱ آغاز شده، امروز ۲۷ اکتبر ساعت ۹ صبح نیز کار خود را در سالن صلح، ساختمان دادگاه لاهه آغاز کرد.

خانم «محسن نوال»، نوزدهمین شاهد است.

دادستان: خانم محسن، آیا اظهاریه‌ای که به دادگاه داده‌اید کامل است؟ نوال: نه. من آن را با عجله نوشته‌ام اکنون می‌خواهم آن را تکمیل کنم. من ده روز پس از دستگیری شوهرم «حسین تاج مهر ریاحی» از رسانه‌ها شنیدم که ۲۱ نفر از اعضای اتحادیه کمونیست‌ها همراه با رهبرشان حسین دستگیر کرده‌اند.

دادستان: شما برای شوهرتان وکیل گرفتید؟

نوال: در ایران دادگاهی و وکیل مدافعی وجود نداشت که من هم وکیل بگیرم. کسی که او را در روزهای نخست دستگیری‌اش دیده بود می‌گفت چانه‌اش را شکسته بودند.

دادستان: چه تاریخی بود؟

چند روز پس از دستگیری‌اش بود. دادستان محاکمه آن‌ها، آن لاجوردی بود.

دادستان: آیا گیلانی در این دادگاه بود؟

نوال: بلی. او ریاست دادگاه را به عهده داشت.

دادستانی: این دادگاه چه قدر طول کشید؟ فکر می‌کنم دادگاهی آن‌ها، چهار ساعت طول کشید؟

من فیلم دادگاهی آن‌ها را دارم. در اختیار شما قرار می‌دهم. دادگاه آن‌ها از تلویزیون ایران پخش شده بود. فیلم آن را در همراه خود دارم. این فیلم را یک ماه پیش از ایران برای من آوردند. دادستانی: آیا می‌خواهید این فیلم را به دادگاه بدهید؟

نوال: بلی. اما یک کپی را به من بدهید. دادستان: آیا مدتی که شوهر شما در زندان بود توانستید با وی ملاقات کنید؟

نوال: نه. چون که آن‌ها دنبال من بودند.

دادستان: شما در ایران ماندید؟

نوال: من سه ماه در شرایط سختی در ایران ماندم تا این که سرانجام من با یک فرزندم توانستم از ایران خارج شوم و به سوئد بروم. فامیل‌هایم پس از مدتی دخترم را هم از ایران به پیش ما آوردند.

بعد از این که این گروه دستگیر و زندانی شدند رژیم مردم‌آمل را شدیداً سرکوب کرد و منازل آن‌ها را مورد تفتیش قرار داد. چون آن‌ها به گروه سریداران که در آمل با عوامل رژیم می‌جنگیدند کمک کرده بودند.

دادستان: خانم محسن این مبارزه با اعدام رهبری آن پایان یافت؟ نوال: نه. آن‌ها را کشتند اما گروه‌های زیادی به مبارزه برخاستند. چون که این رژیم انسان‌ها را ترور می‌کند، می‌کشد و آزادی‌شان را می‌گیرد به این دلایل، مردم از مبارزه خود دست برنخواهند داشت. شوهر من و گروهی که با هم مبارزه کردند مبارزه‌شان عادلانه و آزادی‌خواهانه بود بنابراین، این رژیم جمهوری اسلامی است که باید در تمام دنیا محکوم شود.

شاهد بیستم، آقای «صادق نحومی» است. دادستانی: آیا اظهارنامه‌تان را تایید می‌کنید؟ نحومی: بلی. دادستانی: لطفاً کمی به بازداشت خودتان در سال ۱۹۸۰ بپردازید؟ نحومی: از سال ۵۵ در روند انقلاب سرنوشت خودم را با مسایل سیاسی رقم زدم. در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و در سازمان جوانان آن پیشگام فعال بودم. در سال ۵۹ دستگیر شدم و پس از یک سال از طریق دادگاه تبریز آزاد شدم.

من ۱۵ روز در زندان شهربانی با زندانیان عادی بودم. من در آن موقع ۱۷ ساله بودم. از بچه‌های مجاهدین ۱۳ یا ۱۴ ساله هم در آن‌جا زندانی بودند. دادگاه فاروق شهسواری یک دقیقه طول نکشید. گفته بود دادگاه را قبول ندارم از دادگاه بیرونش کردند. دومین نفر یک خانم بود. یک نوبت من رسید. حاج آقا «قاضی» بود و یک هم‌نفر که آدم فاسد معروفی بود بغل او نشسته بود. ایشان از من سؤال کرد کمک‌های مالی که قبض‌هایش را دارید از کجا آوردید؟ من هم نگفتم از کجا آورده‌ام. دادگاه من خیلی سریع تمام شد. اصلاً نه وکیلی در کار بود و نه به ما گفته بودند که دادگاهی خواهیم شد.

دادستان: اتهام شما چی بود؟

در آن زمان جرم سازمان‌ها، یعنی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اکثریت) این نبود که مخالف جمهوری اسلامی باشیم. ما مخالف جمهوری اسلامی نبودیم. اطلاعیه‌هایی که پخش کرده بودم و به این دلیل هم مرا گرفته بودند اتفاقاً در دفاع از جنگ میهنی بود و تشویق مردم برای رفتن به جبهه‌های جنگ بود.

دو روز ما در دادگاه انقلاب بودیم. دو جوان ۱۲ یا ۱۳ ساله بودند که بسیار هم خوش تیپ بودند نصف شب این دو را از بند صدا کردند و بردند. ما بیست نفر بودیم همه گریه کردیم چون که فکر می‌کردیم اعدام‌شان خواهند کرد. نزدیکی‌های صبح این‌ها را آوردند ما خوشحال شدیم که آن‌ها را اعدام نکرده‌اند. آن‌ها هوادار مجاهدین بودند.

پس از یک سال مرا به زندان بسیج بردند. به‌عنوان خوش‌آمدگویی یک سیلی توی گوش من زدند. بعد یک کاغذ گذاشتند که همه چیز را بنویسم. صبح مرا بردند تا ساعت ۱۲ شکنجه‌ام کردند.

دادستان: شما گفتید یک نفر را اعدام کردند شما شاهد بودید؟ چگونه شاهد بودید؟

نحوی: وی مجاهد بود به سرین می رفته اتفاقی او را گرفته بودند. او را نصف شب به بازجویی بردند و صبح هم اعدام کردند. او به ژنرال مجاهدین معروف بود و نام واقعی اش را نمی دانیم. او را در زندان یخچال اردبیل اعدام کردند. ما شنیدیم که در این زندان، ۱۷ نفر را بدون محاکمه اعدام کردند. همه آن ها را من می شناختم. من که هفده سالم بود و برخی از آن ها را از مدرسه می شناختم دو سه سالی از من کوچک تر بودند. ازادی یکی از اعدام شدگان، دو روز بعد از اعدامش از دادگاه تبریز آمد.

بعد از سال ۶۲ و ضربه حزب توده، سازمان اکثریت هم ضربه خورد. سازمان یک سازمان مخفی درست کرد که رژیم نفوذی های زیادی را در آن جای داده بود. من هم با این سازمان در ارتباط بودم. سال ۶۵ پس از کنگره سازمان در تاشکند که حتی فیلم آن در دست رژیم بود و به بچه ها در زندان اوین نشان داده بودند من دوباره در این سال دستگیر شدم. دو سال اول هیچ محاکمه ای نداشتم. پس از آن به پنج سال زندان محکوم شدم که آن دو سال را حساب نکردند.

حدود دو ماه مرا در انفرادی قرار دادند. مادرم همه جا را گشته بود. اما نتوانسته بود سراغی از من بگیرند. مادرم می گفت از مادران زندانیان شنیده بود اگر دستگیری کسی را انکار کنند احتمالاً اعدامش کرده اند. از این رو، مادرم خیلی نگران بود.

داستان: اتهام شما چی بود؟

نحوی: این بار سرنگونی حکومت اسلامی و محارب با خدا بود. در دادگاه، یک سؤال را حداقل چهل پنجاه بار می پرسیدند تا بلکه چیزی پیدا کنند. نصف شب برای بازجویی می بردند، نوار آهنگران را با صدای بلند می گذاشتند و می زدند تا به سئوالات آن ها جواب مثبت دهید.

دادستان: محاکمه رسمی شما چه مدت طول کشید؟

نحوی: حاج آقا «قاضی» نماینده مجلس شده بود. این بار شهر ما قاضی شرع نداشت. من بدون محاکمه حدود دو سال در زندان شهربانی بودم. سرانجام با فشار مادرم یک آخوند را از تبریز آوردند تا مرا دادگاه کند. این دادگاه، حدود ده دقیقه طول نکشید و روز بعد به من خبر دادند که پنج سال زندان برایم بریده اند.

شاهد بیست و یکم، آقای «ایرج مصداقی» است. دادستانی: آیا شما در ۱۹۶۰ در تهران متولد شده اید؟ مصداقی: بلی. دادستانی: شما در سال ۱۹۷۷ از ایران به آمریکا رفیید. اما در سال ۷۹ به ایران برگشتید. درست است؟ مصداقی: بلی. من بین سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱ زندان بودم و در سال ۹۱، همراه خانواده ام به ترکیه فرار کردیم و به سوئد رفتیم.

بار اولی که دستگیر شدم یک و ماه و نیم در زندان بودم. بعد آزاد شدم.

دادستانی: چگونه دستگیر شدید؟ توسط یکی از بستگانم شناسایی شدم و دستگیر شدم. من یکی از آدم های خوش شانس بودم که آزاد شدم. وقتی آزاد شدم در یک شرکت برقی کار می کردم. بار دوم در این جا دستگیر شدم. نخست مرا به یکی از کمیته های تهران و سپس به کمیته نازی آباد بردند. من در آن کمیته، توسط اکبر خوش پوش بازجویی و شکنجه شدم. ضربات کابل به زیر پاهایم می زدند و به نقاط حساس بدم می زدند. بعد به زندان اوین منتقل شدم. در اوین به ده سال زندان محکوم شدم، در یک دادگاه چند دقیقه ای، من خوش شانس بودم چشم باز بازجویی شدم و از خودم چند دقیقه ای هم دفاع کردم. خیلی ها چنین شانس نداشتند و از بین رفتند. در بهمن ماه ۱۳۶۰ که موسی خیابانی و اشرف را کشته بودند در زندان اوین، مرا برای دیدن جنازه آن ها بردند. خود لاجوردی با دو نفر دیگر مرا بردند و از من خواستند برخی از جنازه ها را که نمی شناختند من شناسایی کنم. گفتم نمی شناسم. ۱۲ جنازه به شکل وحشتناکی کشته شده بودند، در آن جا بود.

بند ۲۱۰ زندان اوین بسیار معروف بود و در حال حاضر نیز است. زندانیان را در همان جا بازجویی و شکنجه می کنند و در زیرزمین آن نیز زندانیان را اعدام می کنند. در کشتار ۶۷ اعدام ها با دار زدن انجام می گرفت. یکی از شکنجه ها قپانی نام دارد. در زیر این شکنجه ناراحتی شانه پیدا کردم و هنوز هم مشکل دارم. سرم هم آسیب دیده و هم چین کلبه ام.

وقتی که پاهایم زیر ضربات کابل قرار می گیرد هم تورم می کنند و هم بافت هایشان از بین می رود. در نتیجه خون توسط کلبه دفع نمی شود و زندانی به ناراحتی کلبه دچار می گردد. به همین دلیل، آن دوره که من در آن جا بودم دستگاه دیالیز به زندان اوین آوردند تا زندانی آسیب دیده را دیالیز کنند. هدف شان از این کار این بود که زندانی زنده بماند تا اطلاعاتش را بگیرند. و یا با این نوع شکنجه ضربه شدیدی به زندانی وارد کنند. بنابراین، آوردن دستگاه دیالیز به زندان، به هیچ وجه با هدف انسانی و یا کمک به زندانی صورت نگرفته است. خود بهداری اوین نیز در خدمت شکنجه گران بود. مثلاً پانسمن زخم را با فشار بر روی زخم باز می کردند و یا پنس و قیچی را محکم روی زخم

می‌گرداندند و زندانی را به نوع دیگری شکنجه می‌کردند. بر این اساس حضور در بهداری زندان، مساوی بود با حضور در شکنجه‌گاه!

دادستان: شما در اظهارنامه خود، به شکنجه‌ای به نام فوتبال اشاره کرده‌اید. منظورتان از فوتبال چیست؟  
مصادقی: در معیارهای رژیم به این شکنجه نمی‌گویند. زندانی را شچم بسته در یک اتاقی سر پا نگه می‌دارند و دور آن را چند شکنجه‌گر می‌گیرند و به جای توپ فوتبال، زندانی را زیر مشت و لگد و زنجیر می‌گیرند. البته این نوع شکنجه در مقایسه با شکنجه‌های دیگر چندان شکنجه سختی نبود.

ببینید آن‌چه که در اوین بر زندانیان می‌گذشت هنوز بخش زیادی از وقایع آن، بیان نشده است. برای مثال، برخی از زندانیان در مقابل این مساله قرار می‌گرفتند به این دلیل که شاید جلو دوربین تلویزیون بروند مصاحبه کنند تا بلکه سریع اعدام‌شان کنند و از شکنجه‌های دردناک و تحقیرآمیز مداوم راحت شوند. به برخی دیگر نیز می‌گفتند اگر مصاحبه کنند آزادش خواهند شد. اما برخی از آن‌ها را اعدام کردند.

بعد از کشتار سال ۶۷، می‌خواستند ملاقات به زندانی بدهند به خانواده‌ها و زندانیان در محل اعدام ۶۷ ملاقات دادند تا آن‌ها با حضور در این قتل‌گاه، هر چه پیش‌تر تحت فشار روحی قرار گیرند.

دادستان: آیا شما در ژانویه ۱۹۸۴، به زندان قزل حصار منتقل شدید؟

مصادقی: بلی. در یک سلول یک تخت سه طبقه بود که ما ۲۲ نفر در آن‌جا زندگی می‌کردیم. آن قدر هوای اتاق کثیف بود که انسان را بی‌حال می‌کرد. حتی جای ایستادن هم نبود. دو نفر جلو پنجره که مقابل یک دیوار کشیده بودند می‌نشستند به بلبل معروف بودند و آن‌جا امتیاز داشت چون هوای بهتری داشت.

شکوفه دیروز صحبت کرد من در قیامت و تابوت مدت کمی بودم. بیش‌ترین آزار و اذیت را آن‌جا دیدیم. بیست و چهار ساعت زیر کنترل بودیم. حتی اگر کسی صرفه و عطسه می‌کردیم مورد شکنجه قرار می‌گرفتیم.

سر پا نگاه داشتن نوع دیگر شکنجه بود. من زیاد نایستادم فقط دو سه روز بود. بعضی‌ها را مجبور می‌کردند طولانی و هفته‌ها بایستند. من در سال ۶۴ توسط لشکری محاکمه شدم. چشمم باز بود و توانستم چند دقیقه از خودم دفاع کنم. البته دادگاه‌های جمهوری اسلامی، آن‌چه که شما می‌دانید و می‌شناسید، هیچ شباهتی ندارند. زندانی را با چشم بسته دادگاهی می‌کردند و حکم خود را می‌دادند. حتی در بهداری اوین روی تخت بیماری نیز زندانی را دادگاهی می‌کردند و حکم می‌دادند.

در کشتار ۶۷، در دو زندان تهران، بیش‌ترین کشتار کردند: بخشی در گوهردشت و برخی در زندان اوین. هیات مرگ یکی بود. یعنی هیئت مرگ هنگامی که در اوین بود در گوهردشت اعدامی نبود. هنگامی که این هیئت در گوهردشت بود در اوین اعدامی صورت نمی‌گرفت.

قبلا ما را تهدید می‌کردند اگر امام فرمان دهد شما را قتل‌عام می‌کنیم. آن‌ها منتظر چنین فرمانی بودند. لاجوردی در مصاحبه‌هایش می‌گفت: ما باید فضایی به وجود آوریم که آب خوش از گلوئی زندانیان پایین نرود.

دادستان: تجربه شما در زندان گوهردشت چه بود؟ راهرو مرکزی زندان گوهردشت، به راهرو مرگ معروف است. در انتهای این راهرو، حسینیه زندان واقع شده است. افراد پس از دادگاه در این راهرو می‌نشستند و می‌آمدند اسامی افراد را می‌خواندند و می‌گفتند این‌ها را به سلول‌شان ببرید. این اسم رمز اعدامی‌ها بود. چراغ‌های این راهرو تاریک بود.

اولین روز کشتار در هشتم مرداد ۱۳۶۷ بود که ما را در انفرادی بودیم به دادگاه بردند. اما بین خودشان بگو و مگو شد و ما را به سلول‌هایمان برگرداندند. سپس ما را دوباره به راهرو مرگ بردند. ما واکنش پاسداران و هیات و بازجویان را می‌شنیدم.

حسینعلی نیری، رییس هیات مرگ بود. او معاون عالی دیوان قضایی بود. اشراقی در حال حاضر یک دفتر وکالت در تهران دارد. رئیسی نفر سوم هیئت مرگ بود که در کشتار ۶۷، ۲۷ سالش بود. مصطفی پورمجدی نیز عضو کمیته مرگ بود و در آن موقع معاون وزارت اطلاعات بود و الان رییس اطلاعات کل کشور است و قبلا نیز وزیر کشور بود. من در کشتار ۶۷، چهار بار به دادگاه هیات مرگ رفتم. بار نخست دستگیری‌ام من تعهد داده بودم کار سیاسی نکنم. بار دوم ندامت نامه نوشتم.

دادستان: همه زندانیانی که با شما بودند همگی مرد بودند؟ مصادقی: بلی. دادستانی: میانگین سن آن‌ها چه قدر بود؟  
مصادقی: کسانی که با من هم بند بودند میانگین سن شان از سیزده سالگی شروع می‌شد تا ۷۰ سالگی نیز می‌رسید. در شکنجه‌ها سن و جنس مطرح نبود و همه مورد انواع و اقسام شکنجه‌ها قرار می‌گرفتند. حتی بچه‌های کوچک را به پای جوخه‌های مرگ می‌برد.

۱۵ مرداد ۶۷، من خود شاهد واقعه‌ای بودم که ناصر فلج شده بود و با هم هم‌بند بودیم. گفتند ناصر خودکشی کرده است. گفتند ناصر خودش را از پنجره زندان به پایین انداخته. معلوم نیست که ناصر چگونه میله‌های اتاق زندان را شکسته و خودش را پایین انداخته است؟! کسی را دیدم که دو پایش فلج بود با این وجود اعدامش کردند.

روز ۲۲ مرداد، یکی از هم‌بندی‌های من بیماری صرع داشت. هنگامی می‌خواستند او را برای اعدام ببرند حمله صرع به او دست داده بود و زمین افتاده بود. اما او را روی دوش یکی از زندانیان گذاشتند و بردند و اعدامش کردند و... من در نشست‌های اتحادیه اروپا، کمیسیون حقوق بشر، گزارشگران، سازمان بین‌المللی کار و دیگر نهادهای بین‌المللی شرکت کردم و وضعیت نقض حقوق بشر در ایران را برای آن‌ها توضیح دادم. اما متأسفانه هنوز هم هیچ کدام از این نهادهای رسمی بین‌المللی در رابطه با کشتار ۶۷، موضع خاصی نگرفته‌اند.

شاهد بیست و دوم، خانم «آن برلی» از کمیته حقیقت یاب تریبونال ایران است. دادستانی: می‌خواهم دو سؤال مطرح کنم. این سند به دیوان تسلیم شده است. آیا شهادت نامه را تایید می‌کنید؟ آن برلی: بلی.

دادستانی: آیا قبول می‌کنید که دیوان آن را بپذیرد؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: شما سال‌ها پیش گزارشی درباره ایران تنظیم کرده‌اید. دوره‌ای که شما این گزارش را تهیه می‌کردید برای کی کار می‌کردید؟

آن برلی: من این گزارش را برای سازمان غیردولتی عفو بین‌الملل تهیه کردم. هنگامی که من در آنجا کار می‌کردم این سازمان به نقض حقوق بشر در جهان می‌پرداخت. مقرر آن که من کار می‌کردم در لندن است و البته می‌تواند در هر جای دیگر هم باشد.

دادستانی: شما در سال ۲۰۰۲ بازنشسته شدید؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: شما محقق این سازمان بودید در کشورهای مختلف چون یونان، ترکیه و ایران. درست است شما از سال ۷۴ تا ۸۴ به تحقیق پرداختید؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: شما در نوامبر ۸۸ به ایران سفر کردید؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: آیا شما در آن موقع رییس بخش آفریقایی جنوبی عفو بین‌الملل بودید؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: شما از سال ۷۲ تا ۸۴ محقق درباره حقوق بشر در ایران بودید؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: با مجموعه‌ای از افراد در داخل و خارج ایران تماس داشتید؟

آن برلی: بلی. در زمان شاه به دست آوردن سند از زندان‌های ایران خیلی سخت بود. اما کسانی به خارج می‌آمدند و با ما تماس می‌گرفتند. کسانی که در تبعید به سر می‌بردند از طریق دوستان خود وضعیت زندانیان را می‌گرفتند و به ما می‌دادند. ما خودمان نیز با سازمان‌های مختلف تماس می‌گرفتیم تا اطلاعات مختلفی را در رابطه با نقض حقوق بشر در ایران به دست آوریم.

ما از هر کسی که می‌توانستیم دسترسی داشته باشیم اطلاعات می‌گرفتیم. از وکلا اطلاعات می‌گرفتیم. البته کسانی چون مهدی بازرگان و صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی افرادی بودند که به آیت‌الله خمینی نزدیک بودند و قبل از انقلاب نگران نقض حقوق بشر در ایران بودند با ما در ارتباط بودند. آیت‌الله‌های زیادی بودند که خود در زمان شاه زندانی بودند.

دادستانی: ما از پارامترهای این دادگاه آگاه هستیم. شما به‌عنوان کمیته حقیقت‌یاب، در بخش نتایج و توصیه‌هایتان به دستگیری‌ها و حبس‌ها می‌پردازید؟ سازمان عفو بین‌الملل بر حق هر انسانی تأکید دارد که خودسرانه بازداشت و زندانی نشود. زندانی باید از همه حقوق خود برخوردار باشد. هیچ‌کس نباید از آزادی خود محروم شود مگر این که قانون تعیین کرده باشد. قانون نباید افراد را از آزادی بیان و اندیشه محروم کند و هر کس محبوس شود باید مجاز باشد وکیل بگیرد و از محاکمه عادلانه برخوردار باشد. توصیه‌های دیگری هم هست. خانواده باید آگاه باشد که افراد خانواده‌اش به چه دلیل دستگیر شده و این که کجا نگهداری می‌شود. آیا این توصیه‌ها را در آن دوره اوایل انقلاب ایران، به حکومت ایران فرستادید؟ آن برلی: بلی فرستادیم. خمینی حرف‌هایی که قبل از انقلاب زده بود با حرف‌هایی که بعد از انقلاب زد بسیار متفاوت بوده و وضع حقوق بشر در ایران وخیم تر شد.

دادستانی: شما عضو کمیته حقیقت‌یاب بودید. چگونه پروتکل را خودتان تدوین کردید. آیا کس دیگری در تدوین آن دخالت داشت؟

آن برلی: نه خیر. کس دیگری دخالت نداشت. ما خودمان به‌عنوان کمیته حقیقت‌یاب مستقیماً پس از شنیدن شهادت ۷۵ نفر در لندن، آن را تهیه و تنظیم کردیم.

دادستانی: تجاوز در زندان‌ها جمهوری اسلامی به زنان رایج بود و حتی زنان به مدت یک هفته ناپدید می‌شدند. آیا درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: خانمی در لندن توضیح داد که در زندان به او تجاوز کردند. درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: در صفحه ۴۳ گزارش کمیته حقیقت‌یاب، شما از جمله به دو موضوع می‌پردازید: به مساله زنان و کودکان. سوءاستفاده جنسی از زنان گسترده بود. درست است؟

آن برلی: بلی. سلول‌های زنان و مردان جدا بود.

دادستانی: بعضی از زنان در کیسه کتک زده می‌شدند. به زنان و مردان زندانی، شکنجه‌های یکسانی اعمال می‌شد. آیا درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: بخش چهار گزارش حقیقت‌یاب، مربوط به خردسالان است که همراه مادران خود در زندان بودند. در برخی موارد آن‌ها در زندان باقی ماندند. برخی مواقع زندان بانان به مادران آن‌ها می‌گفتند که کودک‌شان نیز زندانی است. آیا درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: برخی کودکان مستقیماً شاهد شکنجه مادران خود بودند. آیا درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: در دو مورد مختلف کودکان بازی‌هایی یاد گرفته بودند و آن هم‌بازی با زندانی بود. حداقل سه شاهد تایید کرده اند که کودکان شکنجه شده بودند و در یک مورد کودک ۱۲ ساله را تواب کرده بودند که او را در جوخه مرگ قرار داده بودند. آیا درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: در بخشی از گزارش، به اعدام خردسالان نیز اشاره دارد. خردسالان هم اعدام می‌شدند. دار زده می‌شدند. تیرباران می‌شدند. زیر شکنجه کشته می‌شدند. از جمله یک کودک ۱۱ ساله را در تبریز اعدام کردند. آیا درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: در بخشی از گزارش، به اعدام خردسالان نیز اشاره دارد. خردسالان هم اعدام می‌شدند. دار زده می‌شدند. تیرباران می‌شدند. زیر شکنجه کشته می‌شدند. از جمله یک کودک ۱۱ ساله را در تبریز اعدام کردند. آیا درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: مادری به ما گفت در زندان از چیزهایی برای بچه خود عروسک درست کرده بودند و به او داده بودند تا بازی کند. اما این کودک، عروسک خود را کتک می‌زد. چون که همیشه شاهد کتک زدن زندانیان بود. آیا درست است؟

آن برلی: بلی.

دادستانی: آیا دیوان ستوالی از شاهد دارید؟

یکی از قضات: بلی من ستوال کوتاهی دارم. شما بعد از انقلاب ایران، گزارشی از این کشور تهیه کرده بودید و هم چنین در کمیته حقیقت‌یاب تریبونال ایران هم حضور دارید. در صفحه ۷۴ گزارش کمیته حقیقت‌یاب، جمله‌ای را می‌بینیم که به تایید همه اعضای آن کمیته رسیده است. شهادت همه شهودی که ما در این جا شنیدیم حاکی از آن است که در سطح گسترده‌ای حقوق بشر در ایران نقض شده و در سراسر کشور اعدام بوده به این ترتیب، دولت جمهوری اسلامی ایران، تنها مقام مسئول است برای چنین جنایاتی. آیا شما تایید می‌کنید؟

آن برلی: بلی.

قاضی: خیلی ممنونم. من مایلیم از شما تشکر کنم به خاطر شهادت‌تان.

آن برلی: تاکید کنم که محاکمه عادلانه در زمان شاه نیز وجود نداشت و در حکومت اسلامی نیز همین‌طور. اما در مقایسه، در جمهوری اسلامی محاکمات ناعادلانه بیش تر است.

قاضی: حداقل در این دادگاه به مساله سوءاستفاده جنسی مطرح نشد اما در گزارش کمیته حقیقت‌یاب نوشته است که سوءاستفاده جنسی در زندان‌های ایران گسترده بوده است. آیا این‌طور است؟

آن برلی: آن چه که ما در لندن از شهود شنیدیم ما را به این نتیجه رساند که تجاوز جنسی در زندان‌های ایران رایج بوده است.

قاضی: دادگاه‌های انقلاب اسلامی را چه کسانی اداره می‌کردند؟

آن برلی: اغلب روحانی بودند که هیچ تجربه و سواد قضایی نداشتند و تنها به دستور حاکمیت، حکم زندان و شکنجه و اعدام صادر می‌کردند. من فکر می‌کنم جایگاه عدالت بسیار مهم است برای خانواده‌های قربانیان. من

فکر می‌کنم همه ما موظفیم به آنها اطمینان بدهیم که کشتارهای دهه شصت ایران فراموش نشده است و دنیا باید بداند.

قاضی: شما فکر می‌کنید که بعد از این چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چه می‌خواهید اتفاق بیفتد؟

آن برلی: من می‌خواهم دولت ایران به این کشتارهایش اعتراف کند و خسارت آن را نیز بپذیرد. ما باید به دولت ایران فشار بیاوریم و دولت‌های دیگر را نیز مجبور کنیم در گفت‌وگوهای خود با مقامات ایرانی این مساله را مطرح کنند و یافته‌های دیوان را به آن بفهمانند و بگویند یک نهاد بین‌المللی حقوقی بی‌طرف و مستقل درباره ایران به این نتیجه رسیده است. ما باید این اطلاعات را در جامعه جهانی مطرح کنیم تا نزدیکان قربانیان دل‌داری پیدا کنند. دنیا باید از آنها مطلع گردد.

قاضی: من نمی‌توانم بفهمم چرا این همه وحشی‌گری در ایران و به این شکل طولانی در جریان است و حاکمان آن هیچ‌گونه رحمی به کسی نمی‌کنند؟

آن برلی: دولت ایران نگفته است که ما استانداردهای بین‌المللی قبول نداریم اما آنها تفسیر خود را دارند. کسانی که به این سطح بربریت نزول می‌کنند ما باید آن را مجرم بشناسیم.

رئیس دیوان: من شهود خودمان را به خاطر شهامت‌شان، تقدیر می‌کنم. ما نظر خودمان را بعد از شور قضات به شما خواهیم داد. خیلی ممنون.

رئیس دیوان: خواهش می‌کنم یک تنفس کوتاه ۱۵ دقیقه‌ای داشته باشیم تا به بحث‌های اختتامیه بپردازیم. لیلا قلعه‌بانی، یکی از دست‌اندرکاران تریبونال، از سوی «خانواده‌های شرکت‌کننده در دادگاه مردمی ایران تریبونال»، پیامی را خطاب به دیوان قرائت کرد. وی در بخشی از سخنان خود گفت: «اینک لحظات پایانی دادگاهی را می‌گذرانیم که نه تنها برای مردم ایران، بلکه برای تاریخ انسانیت و بشر قرن حاضر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خوشبختانه در همین زمان کوتاهی که از برگزاری کمیسیون حقیقت‌یاب در لندن می‌گذرد بازتاب سیاسی اجتماعی اظهارات ما در آن دادگاه به بار نشست و صدای دادخواهی و اعلام جرم مان علیه جمهوری اسلامی را مردم ایران و جهان شنیده‌اند. شادمانیم از این که توانسته‌ایم صدای عزیزان به خون خفته خود باشیم و هرگز از فریادهای دادخواهانه خود کوتاه نخواهیم آمد.

تأثیر این دادگاه و شهادت خانواده‌ها و زندانیان سیاسی جان بدربرده از کشتارهای دهه شصت، آن‌چنان بوده که هیچ‌کس را در مقابل خود بی‌تفاوت نگذاشته است. از تشویق و حمایت گسترده مردم، به‌ویژه استقبال نسل‌های بعد از دهه ۶۰ گرفته تا پوشش خبری دادگاه از سوی رسانه‌های جمعی بین‌المللی.

...

ما ضمن تبریک برگزاری این دادخواهی تاریخی، از همه افرادی که آگاهانه و داوطلبانه به برگزاری این دادگاه یاری رسانده‌اند و در همه این سال‌ها برای این دادخواهی تاریخی با ما بوده‌اند قدردانی می‌کنیم. آن را اقدامی بسیار مهم در راستای روشن شدن جنایاتی می‌دانیم که جهان سی سال است چشم بر روی آن بسته است. این یک دستاورد تاریخی برای ما خانواده‌ها و همه مردم ایران است، که شکل‌گیری آن را یک موفقیت بزرگ در راستای مبارزات مردم ایران برای رهایی می‌دانیم.»

سر جفری از تیم دادستانی: حالا نوبت من است که بحث اختتامیه دادستانی را ارائه دهم. این پیام ما به دولت ایران و دولت‌های دیگر است. در دنیای ما، تکنولوژی آن قدر قوی است که شهروندان نیز بتوانند بخشی از قوانین را به دست بگیرند و آن را به کار ببندند. در این‌جا شهود آمدند و مواردی را به دادگاه ارائه دادند و دادگاه از آنها مطلع شد که بعضا فکر آنها نیز بسیار سخت است. این باور و قدرت آنهاست که به این‌جا آمدند و شهادت دادند. بنابراین، هیچ ادله‌ای وجود ندارد که بگوییم اسناد موجود غیردقیق است. ما مستقیماً براساس شهود ثابت کردیم که در ایران، حقوق بشر به‌طور جدی نقض شده و این نقض گسترده و سیستماتیک بوده است. این اقدامات نیز براساس موازین دولتی صورت گرفته است.

داستانی در جمع بندی خود، از جمله به موارد زیر تأکید کرد:

– جمهوری اسلامی ایران، جنایت کرده است.

– اعدام شدگان زیاد بوده است.

– برخی از افراد با گلوله اعدام شدند و تیر خلاص به آنها زدند. حتی برخی از زندانیان را نیز مجبور کرده بودند تیر خلاص به زندانیان بزنند.

– در سال ۸۸، با فتوای خمینی، دست‌کم ۵۰۰۰ زندانی سیاسی اعدام شدند و اغلب دار زده شدند.

– همه زندانیان سیاسی در ایران شکنجه شده‌اند.

- یک زندانی گفت که زندانیان را هفته‌ها و ماه‌ها در یک تابوت قرار می‌دادند تا به کلی هویت‌شان را فراموش کنند.
- دیگری گفت که او مورد تجاوز روحی قرار گرفته و وادارش کرده‌اند ماشه اسلحه پاسداری را که به‌سوی یک زندانی نشانه گرفته بود، بکشد.
- نمونه‌های تجاوز به زنان مطرح شد. جمهوری اسلامی تجاوز به زندانیان را نادیده گرفته است.
- از خانواده‌های اعدامیان پول تیر گرفته‌اند.
- درمانگاه‌های زندان به زندانیان رسیدگی نمی‌کرد و حتی زندانی را در آن‌جا نیز آزار می‌دادند.
- با توصیه زندان بانان، زندانیانی بودند که خودکشی کردند.
- نقض حقوق بشر در ایران بسیار گسترده و سیستماتیک بوده است.
- در سی زندان ایران، شکنجه و اعدام صورت گرفته است.
- حکومت اسلامی ایران، با آفریدن این همه رعب و وحشت سعی می‌کند مردم را وادار به سکوت نماید.
- همه دستورات از مقامات بالای حکومت می‌آمد و اجرا می‌شد.

...-

من سخنان خود را به این شکل به پایان می‌برم. آنچه که ما در این جا از زبان شهود شنیدیم همه ما از خود پرسیدیم اگر ما در آن شرایط قرار می‌گرفتیم چه کار می‌کردیم؟ البته جواب بسیار سخت است. چگونه است افرادی می‌توانند در جوامعی بزرگ شوند و به مجرم تبدیل گردند؟ چگونه افرادی چنین اعمال شدیدی را می‌پذیرد و اعمال می‌کنند؟ پس از کشتارهای نازی، نازی‌ها گفتند نسل‌کشی کرده‌اند و گفتند ما چگونه این جنایات را انجام دادیم؟ اما در جمهوری اسلامی ایران، هنوز کسی به این نتیجه نرسیده است. اگر اراده بین‌المللی وجود داشته باشد به مرتکبانی که چنین جنایاتی را انجام داده‌اند، نباید راحت گذاشته شوند. این دیوان حکم محکومیت جمهوری اسلامی را صادر می‌کند و این حکم، ماندگار خواهد بود.

پیام اخوان نیز گفت سر جفری، نظر هیات دادستانی را به حضور این دیوان محترم ارائه داد. به خصوص تاکید کنم که به نحوی که در قوانین بین‌الملل تعیین شده در ایران جنایت علیه بشریت صورت گرفته و این جنایت نیز متوجه دولت جمهوری اسلامی ایران است.

اخوان تاکید کرد: جنایت علیه بشریت اولین بار در دادگاه نورنبرگ در محاکمه سران نازی مطرح شد و تعریف شد. یک تعریف عرفی جنایت علیه بشریت است. این تعریف برای این دادگاه نیز مصداق دارد.

در سال ۱۹۸۸، فتوای قتل زندانیان توسط خمینی، رهبر جمهوری اسلامی صورت گرفته است و این هم به تنهایی سندی مهم برای محکوم کردن حکومت اسلامی ایران کافی است. هیچ تردیدی وجود ندارد که این همه جنایات صورت گرفته در ایران، از خمینی شروع شده تا دیگران و جلادان زندان‌ها انجام شده است. به علاوه این که حدود صد نفر شاهد نیز مستقیماً مشاهدات خود از جنایت جمهوری اسلامی را به دادگاه ارائه داده‌اند. ما امیدواریم که در آینده یک کمیته حقیقت‌یاب بزرگ در ایران آزاد، برای شنیدن دادخواهی بازماندگان قربانیان و اعترافات جنایت‌کاران داشته باشیم. خلاصه این که ما امیدواریم حکم این دادگاه نه پایان، بلکه آغاز فضای بزرگی برای دادخواهی باشد.

رئیس دیوان اعلام کرد: ما تا یک ماه آینده گزارش کامل خود را منتشر خواهیم کردیم. اما تصمیم مقدماتی را در این جا به اطلاع شما خواهیم رساند. برای این کار، ما به دو ساعت وقت نیاز داریم. بنابراین، جلسه دادگاه تا ساعت ۴ تعطیل است.

۲۷ اکتبر ۲۰۱۲

\*\*\*

یک خبر مهم تاریخی:

دادگاه مردمی ایران تریبونال در لاهه، جمهوری اسلامی را به جنایت علیه بشریت محکوم شد!  
بهرام رحمانی

مرحله دوم محاکمه جمهوری اسلامی ایران، که از روز پنج شنبه ۲۵ اکتبر ۲۰۱۲ برابر با ۴ آبان ۱۳۹۱ آغاز شده، امروز ۲۷ اکتبر ساعت ۹ صبح، کار خود را در سالن صلح، ساختمان دادگاه لاهه آغاز کرد و رای خود را علیه جمهوری اسلامی ایران صادر کرد.



در فاصله ای که قضات برای شور و مشورت و تصمیم‌گیری سالن را ترک کرده بودند، در آنجا چند نفر از دست‌اندرکاران تریبونال و حضار میزگردی تشکیل داده بودند که هر کدام از شرکت‌کنندگان در این میزگرد، روند دادگاه مردمی تریبونال را از زوایای مختلفی مورد بحث و بررسی قرار دادند.

هم اکنون بیش از صد نفر در سالن حضور دارند و با هیجان بی‌سابقه‌ای منتظرند هیات قضات وارد سالن شوند و حکم خود علیه جمهوری اسلامی را اعلام نمایند. در طول سی و چهار سال حاکمیت نکبت‌بار و خونین جمهوری اسلامی، اولین بار است که یک دادگاه بی‌طرف و مستقل در مقر لاهه، حکومت اسلامی ایران را به جنایت علیه بشریت محکوم می‌کند.

ساعت ۱۶ و ۴۲ دقیقه قضات وارد سالن شدند. رییس دیوان اعلام کرد: دیوان از کمیته حقیقت‌یاب، فعالین و دست‌اندرکاران تریبونال ایران و هم چنین حضار تشکر می‌کند.

دیوان از جمهوری اسلامی از طریق سفارتش در لاهه دعوت کرده بود که در این دادگاه شرکت کند و جواب‌گو باشد اما جواب ما را ندادند.

دیوان تحت تأثیر مطالبی قرار گرفته که محکم و مستند هستند. دیوان در روند تلاش‌های چندین ساله به این نتیجه رسیده است. این دیوان بر اساس قوانین بین‌الملل و مستقل و بی‌طرف تشکیل شده و هر کدام از قضات مستقل هستند. کمیته حقیقت‌یاب، قبلاً سخنان ۷۵ شاهد را به ما داده بود و این‌جا نیز سخنان ۱۹ شاهد را شنیدیم. تمامی این ادله موجود است و گزارشات تکمیلی نیز ضمیمه گزارش است. کمیسیون یک گزارش ۶۵ صفحه‌ای را همراه با مطلب تکمیلی تدوین کرده است که ادله لازم برای محکومیت جمهوری اسلامی در آن وجود دارد. همه اسناد نشان می‌دهند که جمهوری اسلامی، مجموعه از جرایم را علیه زندانیان اعمال کرده است و نمایانگر این حقیقت غیرقابل انکار است. در جمهوری اسلامی ایران، شکنجه و اعدام، تجاوزات جنسی، ناپدید شدن در جریان بوده است. بنابراین، جمهوری اسلامی مرتکب قتل و جنایت شده است. هم چنین در یک شب شصت جنازه را به یک گورکن تحویل دادند که آن‌ها را دفن کند. در فیلم مستندی که دیدیم گورکن قبرها را نشان می‌دهد. مامورین ایرانی، سنگ قبر زندانیان را می‌شکنند. به بسیاری از اعدامیان پس از اعدام تیر خلاص زده‌اند.

برخی موارد کودکان زندانی را وادار کرده‌اند که به زندانیان تیر خلاص بزنند. علاوه بر این‌ها، خانواده‌های زندانیان تحت آزارهای شدید قرار گرفته‌اند. از آن‌ها پول تیر گرفته‌اند. مصطفی سلطانی موقعی که رفته بود جنازه برادرش را از زندان تبریز بگیرد به او آنقدر گلوله زده بودند که تمامی ارگان‌های درونی بدنش بیرون ریخته بود.

شکنجه و کشتار در تمامی زندان‌های جمهوری اسلامی صورت گرفته است. شهود نشان دادند که اعدام‌های فراقضایی هم در سراسر ایران صورت گرفته است. این جنایات براساس دستگاه مرکزی حکومتی صورت گرفته و جمهوری اسلامی مسئول همه این جنایات است.

اکنون حاکمان ایران، باید مسئولیت قضایی این جنایات خود را به‌عهده بگیرند و جواب‌گو باشند. علاوه بر کلیت جمهوری اسلامی، هر کدام از مقامات آن هم مسئول هستند.

ما اعلام می‌کنیم که:

- دولت جمهوری اسلامی ایران، مسئول جرایم فاحش خود بر علیه شهروندان است و دولت ایران مرتکب جنایت بر علیه بشریت شده است.

پیشنهاد دیوان:

جوامع بین‌المللی، باید درباره این جنایت گسترده علیه بشریت تحقیق کنند.

کمیسیونی تشکیل شود برای پیگیری این جنایات کمیسیون دائمی تشکیل شود تا درباره جنایات جمهوری اسلامی تحقیق کند.

دولت‌ها طبق قوانین بین‌المللی باید پیگرد مقامات ایرانی شوند که مرتکب جنایت علیه بشریت شده‌اند.

دیوان یک‌بار دیگر از شهود و افراد حاضر در این‌جا تشکر می‌کند که فرایند دادگاه را به این‌جا رساندند. ختم جلسه را اعلام می‌کنم. دیوان از همه تشکر می‌کند.

سپس به‌عنوان تقدیر به هر کدام از قضات یک دسته گل داده شد. و آن‌ها هر کدام در سخنان کوتاه خود، ضمن هم‌دردی با مردم داغ دیده ایران، آزادی کردند که مردم ایران خودش را آزاد کند.

در پایان حضار تصاویر جان‌باخته‌گان را بالا بردند و سرودهای انقلابی دسته‌جمعی خواندند و با شور و شوق و گریه این پیروزی و موفقیت بزرگ تاریخی را به مردم ایران و جهان و همدیگر تبریک گفتند.

در مورد دادگاه مردمی ایران تریبونال، طبیعتاً باید یک جمع‌بندی همه‌جانبه و عمیق‌تری صورت گیرد. اما اگر بخواهم در این‌جا جمع‌بندی کوتاهی از نتایج ایران تریبونال بدهم باید تاکید کنم که این اقدام، یکی از آن پروژه‌ها یا کمپین‌های موفق خانواده‌های قربانیان و جان‌بدربرندگان از سرکوب‌ها و کشتارها و جهنم سوزان جمهوری اسلامی

ایران، ابویزیسیون آزادی خواه و عدالت جو در خارج کشور در این سه دهه گذشته است. کمپینی که پس از پنج سال تلاش به بار نشست و جنایات حکومت جهل و جنایت اسلامی، به ویژه دادخواهی دهه شصت را با صدای بلند به گوش مردم ایران و جهان رساند و این حکومت را به جنایت علیه بشریت محکوم کرد.

پیام این تریبونال به سران و مقامات جمهوری اسلامی، خیلی صریح و واضح و روشن این است که برای آن‌ها راه گریزی از دست عدالت وجود ندارد. اکنون آن‌ها بیش از گذشته در نزد افکار عمومی جامعه ایران و جهان، محکوم به آدم کشی و آزادی کشتی شده‌اند. هم‌اکنون با طرح وسیع و گسترده جنایات جمهوری اسلامی در جهان، تشویش و نگرانی سران این حکومت جانی چندین برابر شده است. آن‌ها می‌دانند که رفت و آمدشان به خارج کشور و حضورشان در مجامع بین‌المللی، سخت‌تر از گذشته خواهد شد. آن‌ها بعد از این، هرگز قادر نخواهند شد با مستندسازی جنایاتشان توسط تریبونال، از ارتکاب به آدم‌کشی‌شانه خالی کنند. اکنون اسناد این تریبونال به خانه‌های مردم ایران و بخشا جهان نیز رفته است.

فیلم‌ها و نوشته‌های نزدیک به یک صد نفر شهودی که در دو مرحله دادگاه مردمی ایران تریبونال شهادت دادند آن‌چنان قوی و محکم است که هیچ کس نمی‌تواند منکر جنایات حکومت اسلامی باشد.

اکنون تلاش‌های دادگاه مردمی ایران تریبونال، به عنوان یک شبکه مستقل و متکی به خود و حامیانش، خواهان لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی، اعدام و سنگسار و هم‌چنین خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی و آزادی بیان و اندیشه و تشکل است.

هر چند که حکومت اسلامی هنوز بر سر کار است اما از هم‌اکنون توسط یک دادگاه مستقل و مردمی به جنایت علیه بشریت محکوم شده و این امید را در دل‌ها به‌ویژه مادران و پدران و فرزندان داغ‌دیده و جامعه آزادی‌خواه و عدالت‌جوی ایران، روشن کرده که روزی سران و مقامات جمهوری اسلامی ایران را که در این آدم‌کشی‌ها و آزادی‌کشی‌ها دست داشتند هم چون دادگاه نورنبرگ که سران آلمان نازی را محاکمه کرد و آن‌ها اقرار کردند که مرتکب چه جنایات هولناکی علیه بشریت شده‌اند، سران حکومت اسلامی ایران نیز به آدم‌کشی و جنایات طولانی خود، اقرار کنند. آن روز دور نیست و امیدواریم که در آینده نزدیک حکومت اسلامی با قدرت و همبستگی و مبارزه مردم آزاده ایران سرنگون شود و با دخالت مستقیم همه شهروندان، جامعه نوینی ساخته شود که در آن جامعه، زندان‌ها همانند اردوگاه‌های مرگ نازی، به موزه‌هایی برای بازدید عموم تبدیل شوند و نه تنها هیچ زندانی سیاسی در ایران وجود نداشته باشد، بلکه هیچ انسانی نیز به دلیل فقر و ناداری دست به بزهکاری‌های اجتماعی زده است زندانی نگردد و تحت کنترل نهادهای اجتماعی بازسازی قرار گیرند. نهایتاً جامعه‌ای که در آن، حرمت و موجودیت انسانی بالاتر از هر منفعت و مصلحت حکومت قرار گیرد. به امید آن روز!

به این ترتیب، تیر دادخواهی و عدالت‌جویی و آزادی‌خواهی که از دادگاه مردمی ایران تریبونال از لاهه شلیک شد دقیقاً به قلب حکومت اسلامی فرو رفت.

بیست و هفتم اکتبر ۲۰۱۲

رای نهایی دادگاه ایران تریبونال، با «محکومیت کلیت حکومت اسلامی» صادر شد!  
بهرام رحمانی!

«بیانیه کارزار مردمی ایران تریبونال در رابطه با حکم دادگاه» در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۹۱ برابر با ۱۰ فوریه ۲۰۱۳، منتشر شده است. در بخشی از این بیانیه آمده است: «اکنون که بیش از سه ماه از تشکیل دادگاه لاهه می‌گذرد، قضات ایران تریبونال، طبق قوانین و عرف‌های حقوقی بین‌المللی و با توسعه جرم جنایت علیه بشریت علیه جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک حکومت، جمهوری اسلامی را در تمامیت آن به ارتکاب جنایت علیه بشریت محکوم نمود.»

در پایان این بیانیه، چنین تأکید شده است: «با امید به این که فعالان جنبش دادخواهی، در عرصه داخلی و بین‌المللی، با در دست داشتن این حکم، قدم‌های بعدی را در جهت اهداف عدالت‌خواهانه خود بردارند.

با امید به روزی که، شاهد برگزاری دادگاه‌های مردمی توسط مردم در سایر مناطق جهان، در جهت رسمیت بخشیدن به حق خود در مقابل حکومت‌های سرکوب‌گر و متجاوز باشیم.

کارزار ایران تریبونال، این پیروزی را به توده‌های مردم ایران و جهان تبریک می‌گوید.

حکم دادگاه ایران تریبونال، مشتمل بر ۵۱ صفحه و ۱۷۰ ماده است که به زودی به فارسی ترجمه و در دسترس فارسی‌زبانان قرار خواهد گرفت.»

واقعاً این یک دستاورد بزرگ و مهم برای همه مردم آزاده و نیروهای سرنگونی طلب و چپ است. این دستاورد مهم حاصل مبارزات و تلاش‌های پیگیر جان به دربرندگان از کشتارهای حکومت اسلامی، بخشی از خانواده‌هایی که حکومت اسلامی در دهه شصت عزیزان آن‌ها اعدام کرده است، فعالان سیاسی، فعالان جنبش‌های اجتماعی برابری طلب و عدالت جو مانند جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانش‌جویی، فعالان عرصه‌های فرهنگی، هنری، کودکان و... است.

با وجود این که در درون کارزار ایران تریبونال گرایشات مختلفی فعالیت داشتند اما این تریبونال مستقل از سازمان‌ها و احزاب و دولت‌ها مبارزات خود را با حمایت مردمی پیش برده است. مهم‌تر از همه نتیجه آن بسیار مهم است که نه یک عنصر و یا عنصری و جناحی از حکومت اسلامی، بلکه کلیت آن را به دلیل جنایت علیه بشریت محکوم کرده است. به علاوه در عرصه حقوق بین‌الملل نیز این یک دستاورد مهمی است. چرا که برای اولین بار در تاریخ یک دادگاه بین‌المللی حکومتی را که بر سر کار است محکوم کرده است. تاکنون از دادگاه فاشیست‌های آلمانی گرفته تا دادگاه جنایت‌کاران حکومت پل پوت، پینوشه، صرب و... را پس از سقوط حکومت‌هایشان به عنوان افراد و به دلیل جنایت علیه بشریت محکوم کرده‌اند. در حالی که هنوز حکومت اسلامی بر سر کار است اما دادگاه ایران تریبونال، کلیت آن را به دلیل جنایت علیه بشریت محکوم شده است.

به این ترتیب، دادگاه ایران تریبونال، جنایات دهه شصت و محاکمه حکومت اسلامی ایران را به جرم جنایت علیه بشریت، با اتکا به قوانین حقوقی جهان‌شمول محکوم کرده است. با وجود این که قوانین حقوقی بین‌المللی در رابطه با محاکمه حکومت‌ها، به‌ویژه به جرم جنایت علیه بشریت، دارای نقص‌های اساسی هستند. طبق این قوانین نمی‌توان دولت‌ها و حکومت‌ها را محاکمه کرد، بلکه فقط می‌توان عناصر حکومتی را به ارتکاب جنایت علیه بشریت محکوم نمود.

اگرچه جنایت علیه بشریت تا پیش از تصویب قانون رم که در ژوئیه ۲۰۰۲ به اجراء درآمد، به طور جامع مدون نشده بود، یک ارگان دائمی عرف حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۸۰، جنایت علیه بشریت را تعریف کرد و خواستار اجرای آن شد. با این حال، هیچ یک از قوانین بین‌المللی، هیچ تعریفی از کارکرد این قوانین در مقابله با جنایات دولتی ارائه نکرده‌اند، مگر در مورد جنگ و درگیری‌های مسلحانه.

کارزار ایران تریبونال که یک پروژه دادخواهی مردمی است و با هدف پیش‌برد یک دادخواهی جهانی و محکومیت جمهوری اسلامی ایران به جرم جنایت علیه بشریت شکل گرفت طبیعتاً، باید هرگونه حکمی منطبق با این دادخواهی مردمی باشد. از این رو، در حکم مقدماتی دادگاه ایران تریبونال، پنج توصیه ذکر شده بود دارای اشکالات جدی بود و منطبق با اهداف دادخواهانه کارزار ایران تریبونال نبود، اما برای همه مسلم بود که بنا به گفته وکلای تریبونال، اعلام حکم در پایان دادگاه لاهه، یک حکم مقدماتی بود. از این رو، اعلام کرده بودند که حدود دو تا سه ماه زمان لازم دارند تا رای نهایی خود را براساس قوانین جهان‌شمول تدوین و انتشار دهند. در عرصه حقوقی و قضایی، رای مقدماتی می‌تواند با رای نهایی متفاوت باشد. دادگاه ایران تریبونال، حدود سه ماه کار کرد تا این که به این نتیجه رسید توصیه‌های حکم مقدماتی خود را کنار بگذارد و در حکم نهایی، کلیت حکومت اسلامی را به دلیل جنایت علیه بشریت محکوم کند.

اکنون قضات ایران تریبونال، مضمون و شکل واکنش به محکومیت حکومت اسلامی را محدود به توصیه‌های خود نکرده و امر دادخواهی را به‌عهده فعالان ایران تریبونال، خانواده‌های جان‌سپردگان، جان به دربرندگان و همه مردم عدالت‌خواه و آزاده ایران و جامعه بشری گذاشته‌اند تا به هر شیوه‌ای که صلاح می‌دانند، از مجامع و نهادهای حقوقی بین‌المللی دادخواهی کنند.

اسناد این دادگاه می‌تواند به فعالین سیاسی و سازمان‌ها و احزاب سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که در جهت سرنگونی کلیت حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی مبارزه می‌کنند از جمله در عرصه حقوقی و در تنگنا قرار دادن سفرهای خارجی حکومت اسلامی کمک کند. یعنی علاوه بر مبارزه پیگیر در جهت سرنگونی حکومت اسلامی، در مخالفت با تحریم‌های اقتصادی ایران که ضررش با گسترش بی‌کاری و گرانی و فقر به مردم می‌رسد بایکوت سیاسی حکومت اسلامی را با طرح تعطیلی سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌ها و دیگر مراکز آن و هم چنین عدم فروش سلاح و دستگاه‌های شکنجه، دستگاه‌های سمعی و بصری جاسوسی، پیگیرد قرار دادن سران و عناصر و مقامات حکومت اسلامی در سفرهای خارجی‌شان و... را با اتکا به همین اسناد مطرح کرد.

دست‌اندرکاران کارزار تریبونال ایران، به مدت پنج سال در عرصه‌های مختلفی چون تبلیغات، دیدار با وکلای سرشناس و جلب نظر آن‌ها به ایران تریبونال، جمع‌آوری کمک مالی، سازمان‌دهی دو دادگاه در لندن و لاهه و تهیه اسناد و مدارک و غیره تلاش کردند و هنوز هم در این راستا می‌کوشند به معنای واقعی باید گفت خسته نباشید و شایسته قدردانی و تشکر هستید.

به امید روزی که کلیت حکومت اسلامی ایران، نه با دخالت قدرت‌های خارجی و نیروهای ارتجاعی وابسته به آنها هم چون عراق و افغانستان و لیبی، بلکه با قدرت مردمی و با هدف برقراری یک جامعه آزاد و برابر و عادلانه سرنگون گردد تا همه عاملین و عامرین سرکوب و سانسور و کشتار ده‌ها هزار تن از مردم ایران و هم‌چنین فقر و فلاکت اقتصادی و اجتماعی اکثریت مردم جامعه مان، در دادگاه علنی و عادلانه با حضور مردم ستم‌دیده و سرکوب شده محاکمه شوند.

شنبه بیست و یکم بهمن ۱۳۹۱ - نهم فوریه ۲۰۱۳

\*\*\*

اهداف جانین جمهوری اسلامی ایران از قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷!  
بهرام رحمانی

در جهان امروز شاید هیچ حکومتی را سراغ نداشته باشیم که به اندازه جمهوری اسلامی ایران، وحشی و آدم‌کش و مافیایی باشد. این حکومت از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش، شمشیر خود را از رو بست تا گردن هر مخالفی را بزند. تجربه چهل و یک سال حاکمت جمهوری اسلامی، به ما نشان داده است که سران سیاسی و نظامی و قضایی و نیروهای سرکوبگر آن، هر لحظه هم انتظار اعتراض را دارند و هم آمادگی برای سرکوب خونین معترضین. نیروهایی چون طالبان، القاعده، بوکوحرام، حشد الشعبی، حزب‌الله، حوثی‌ها، داعش و... از جمله گروه‌های تروریستی اسلامی هستند که یا مستقیماً تحت تاثیر و کنترل حکومت اسلامی قرار دارند و یا در بربریت و وحشی‌گری و تروریستی، حتی به گرد جمهوری اسلامی ایران هم نمی‌رسند.

اعدام‌ها و ترورهای دهه شصت جمهوری اسلامی ایران نه تنها شهروندان ایران، بلکه جهان را نیز حیرت‌زده کرد بنابراین اعدام‌های سال ۱۳۶۷ آن‌هم با فتوای دو سطری آیت‌الله خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران اوج بربریت و وحشی‌گری این حکومت بود. قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان، پاییز و زمستان آن سال در سراسر زندان‌های ایران اجرا شد.

در این مطلب نگاهی می‌اندازیم به ابعاد مختلف این جنایت جمهوری اسلامی علیه بشریت، به‌ویژه اهداف جانین جمهوری اسلامی ایران از قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷.

خمینی در فتوای معروف خود که در آن حکم به اعدام زندانیان سر موضع داده است، می‌گوید: «کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری می‌کنند، محکوم به اعدام می‌باشند. تشخیص در تهران با آقایان نیری(حاکم شرع)، اشراقی(دادستان تهران) و نماینده وزارت اطلاعات است.»  
براساس فایل صوتی که از آیت‌الله منتظری منتشر شده است، او تنها مقام مخالف در حکومت وقت ایران با این احکام بوده است.

قتل‌عام زندانیان در سال ۱۳۶۷ به واقعه‌ای گفته می‌شود که طی آن به فرمان روح‌الله خمینی بیش از ۳۰ هزار زندانی سیاسی در زندان‌های حکومت ایران از اواخر تیرماه تا اواسط پائیز ۶۷ در تهران و در شهرستان‌ها اعدام شدند و به‌صورت مخفیانه در گورهای جمعی در مکان‌هایی غالباً نامعلوم دفن گردیدند. مقامات جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه این قتل‌عام را انکار نکردند و برخی از آن‌ها به صراحت به آن اذعان نمودند. حسینعلی منتظری، بلندپایه‌ترین روحانی جمهوری اسلامی ایران بعد از خمینی بود که در زمان اعدام زندانیان سیاسی قائم مقام خمینی بود، از مخالفین اعدام‌های گسترده بود که با نوشتن چندین نامه به خمینی و دیدار با هیئت مجری و دست‌اندرکار قتل‌عام زندانیان سیاسی، مخالفت خویش را ابراز کرد. مخالفتی که به برکناری‌اش از جانشینی توسط روح‌الله خمینی و حبس خانگی تا پایان عمر منجر شد.



قتل عام در لغت یک ترکیب وصفی است که معنای آن کشتن دسته‌جمعی، کشتن مردم، کشتار دسته‌جمعی از حیوانات یا از انسان و جز آن است. این کلمه در کنار کلماتی هم‌چون قتل‌های زنجیره‌ای، قتل عمد، قتل غیرعمد، قتل سیاسی، قتل فجیع، قتل نفس، قتل و کشتار، قتل و غارت و در قیاس با آن‌ها به کار برده می‌شود. بنابر تعریف برخی منابع کشتار جمعی، به قتل چهار نفر یا بیش از آن گفته می‌شود که بدون وقفه انجام شده باشد. کشتارهای جمعی اساساً توسط دولت‌ها و یا گروه‌های نیابتی از دولت‌ها انجام می‌شود ولی هم‌چنین ممکن است توسط افراد یا حتی توسط سازمان‌ها انجام شود. اعدام‌های دسته‌جمعی از اسرای جنگی، یا اعدام‌های جمعی از میان زندانیان، برجسته‌ترین انواع قتل عام‌هاست. تیراندازی به معترضین غیرمسلح، پرتاب نارنجک به درون زندان‌ها و اعدام تصادفی شهروندان غیرنظامی نیز از موارد کشتار جمعی محسوب می‌شود. انجام کشتار جمعی متفاوت با کشتار دوره‌ای است که در آن مرتکب در چند نوبت و در مکان‌های متفاوت و در زمانی مشخصی بین آن‌ها دست به کشتن دو نفر یا بیشتر می‌زند. هم‌چنین متفاوت با آدم‌کشی زنجیره‌ای است که در آن قاتل تعداد زیادی را در محدوده زمانی طولانی به قتل می‌رساند. بزرگ‌ترین کشتارهای جمعی تاریخ تلاش برای نابودی گروهی از مردم و جوامع بر اساس ملیت و مذهب بوده است که بعضی از این کشتارها با عنوان نسل‌کشی و بقیه با نام جنایات علیه بشریت شناخته می‌شود. قتل عام مغول‌ها در تاریخ ایران، مردم کرمان به دست آغامجدخان قاجار، کشتار روندا و سرپرینیتسا و قتل عام سال ۱۳۶۷ در زندان‌های حکومت اسلامی از نمونه‌های برجسته قتل عام است. واقعا هدف و منظور واقعی این جانان، از توسل چنین آشکار و بی‌شرمانه به جنایت و وحشی‌گری چی بود؟ شکی نیست که سران و مقامات تئوریسین‌های جمهوری اسلامی، چنین اعمال و شیوه‌هایی را کاملاً با وقوف بر تاثیرات و انعکاس اجتماعی آن و مطابق یک نقشه معین در پیش گرفته بودند.

بی‌گمان یکی از اهداف جانان اسلامی از کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، تهی کردن جامعه از فدارکارترین و جسورترین کادرهای سیاسی و انقلابی بود! کادرهایی که در هر محله و شهر و کشور مورد احترام مردم و چهره‌های محبوب و فداکاری بودند و فراخوان‌هایشان جواب مثبت می‌گرفت. این سیاست سبب شد که دست کم حدود ده سال اعتراضات جدی و مردمی در ایران صورت بگیرد. البته اعتراض و اعتصاب‌ها پراکنده و موضعی برخی از واحدهای کارگری همیشه وجود داشت و دارد. قتل‌های زنجیره‌ای و سرکوب شدید خیزش ۱۸ تیر دانش‌جویان در سال ۱۳۷۷ نیز باز هم سبب شد اعتراضات حدود ده سال یعنی تا سال ۸۸ که عمدتاً اعتراض‌های جناحی بر سر تقلب در انتخابات ریاست جمهوری بود شکل بگیرد. اما شش بعد اعتراض‌هایی راه افتاد که به لحاظ سیاسی و طبقاتی و شعارها شفاف‌تر و رادیکال‌تر از گشته علیه کلیت جمهوری اسلامی بود. این هنوز دو سال نگذشته بود که اعتراض‌های سال ۹۶ را راه افتاد و این بار هدف معترضان حمله به ایدئولوژی اسلامی، یعنی امام جمعه‌ها و مراکز مذهبی، حمله با به ماهیت سرمایه‌داری حاکمیت، یعنی بانک‌ها و نهایتاً مراکز قدرت و سرکوب حاکمیت، یعنی مقرها و پاسگاه‌های بسیج و سپاه و نیروی انتظامی بود. اگر این خیزش‌های مردمی را تا این‌جا جمع‌بندی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که جامعه با گذر زمان کادرهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود را پرورش می‌دهد، مبارزه هم با افت و خیزهایی تداوم پیدا می‌کند. هم‌چنین به مرور زمان فاصله خیزش‌های مردمی کوتاه‌تر و شعارها و مطالبات رادیکال‌تر می‌گردد و هم ترس مردم می‌ریزد. به عبارت دیگر سرکوب، شکنجه، زندان، اعدام و ترور نیز کارآیی سابق خود را از دست می‌دهد.

اما تا آن‌جا که به کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت به‌ویژه سال ۶۷ برمی‌گردد در مورد رقم کلی اعدام‌های آن سال اخبار و گزارشات متفاوتی منتشر شده است. صحبت از ۴ هزار و بعضی از ۱۰ هزار می‌کنند. حتی یک خبرنگار آلمانی که سال ۶۷ از ایران دیدن کرده تعداد اعدام شده‌ها را حدود ۲۳ هزار نفر می‌داند.

جمهوری اسلامی ایران از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش شمشیر خود را از رو بست تا گردن هر معترضی را از بدنش جدا کند. بربریت و وحشی‌گری جانان اسلامی و حزب‌اللهی در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۶۲ دست به کشتار زندانیان زد اما در سال ۶۷ کاملاً از ارتکاب این جنایت بزرگ و اتخاذ شیوه‌های ضدانسانی، هدف معینی را در پیش گرفت. این حکومت خواست به مردم بگوید که با به‌کارگیری تمامی توان و ظرفیت ضدانسانی و با توسل به هر درجه از جنایت و وحشی‌گری خواهد کوشید تا از سقوط حاکمیت‌اش جلوگیری کند. حکومت اسلامی با تن دادن به قطع جنگ ۸ ساله و از موضع ضعف و زبونی، در موقعیتی بحرانی و در عین حال در مرحله جدیدی از حیات خود قرار گرفت. نگرانی از اوج‌گیری اعتراضات مردم در برابر همه جنایات و مصائب دوران جنگ، آن عامل اصلی هراس سران جمهوری اسلامی در روزهای بعد از قطع جنگ بود. سران و مقامات سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی خوب می‌دانستند که ابعاد و عمق خشم و نفرت مردم به حدی است که اگر به خیابان‌ها بریزند، مهار آن به این سادگی‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود. جمهوری اسلامی سعی کرد که طوفان را قبل از آن‌که به حرکت درآید متوقف سازد. آن‌ها برای آن‌که از مردم زهر چشم بگیرند که هدف‌شان فقط تهدید نیست، هزاران زندانی کشتار کردند، جواب اعتراضات پراکنده را با گلوله دادند، عده زیادی را دستگیر و زندانی کردند، اجساد اعدام‌شدگان را به‌طور دسته‌جمعی در گودال‌ها و زیر لایه نازیکی از خاک دفن کردند و رابطه زندان‌ها و زندانیان سیاسی را با دنیای خارج قطع نمودند. آن‌ها کوشیدند تا با اعمال جنایت‌کارانه به مردم بگویند برای حفظ حکومت اسلامی‌شان آمادگی دارند به هر جنابیتی متوسل شوند.

جانان حاکم بر جامعه ایران با قطع ملاقات‌ها، با قطع رابطه زندانیان و بندهای مختلف هر زندان با هم و با قطع یا بسیار محدود شدن رابطه زندان‌ها با دنیای خارج، شمار اعدام شده‌ها هر روز افزایش می‌داد و از سوی تشویب و نگرانی مردم تحت ستم مخصوصاً خانواده و بستگان زندانیان حد و مرز نداشت. هاشمی رفسنجانی در نمایش جمعه در روز دهم مهرماه ۶۰ گفت: «حکم این‌ها ۴ چیز است: اول این‌که کشته شوند. دوم سر به‌دار شوند، سوم قطع دست راست و پای چپ و چهارم این‌که از جامعه جدا شوند.»

مجددی گیلانی در یک مورد دیگر گفت: «به فتوای خمینی می‌توانیم زیر شکنجه، جان زندانیان را بگیریم و هیچ نیازی به محاکمه هم نیست.»

حاج داود رحمانی که رییس زندان قزل‌حصار بود نقل شده است که می‌گفت: «خیالتون راحت باشه آگه تقی به توقی بخوره تو همین سلول با تیوپ دارتون می‌زنم.»

ملاحسنی، نماینده خمینی در ارومیه یک‌بار به یکی از رسانه‌ها گفته بود: «حضرت امام خمینی (ره) در جواب برخی از روسای دادگاه‌های انقلاب، که نمی‌خواستند خیلی اعدام بدهند، فرمودند: اگر یک میلیون نفر هم باشند، یک‌شنبه دستور می‌دهم همه این‌ها را به رگبار ببندند و قتل‌عام کنند.»

خمینی در وصیت‌نامه‌اش نوشت: «... حکم خداوند تکلیف شما را معین کرده، باز از نیمه راه برگشته و توبه کنید. و اگر شهادت دارید تن به مجازات داده و با این عمل خود را از عذاب الیم خداوند نجات دهید؛ والا در هر جا هستید عمر خود را پیش از این هدر ندهید و ...»

در سال ۱۳۶۲ واحد مسکونی در زندان قزل‌حصار با هدف حذف هویت و نابودی زندانی سیاسی زن راه‌اندازی شد. این امر با فرمان لاجوردی و با مدیریت داوود رحمانی و حضور شبانه‌روزی تعدادی از بازجویان و پاسداران در محل واحد مسکونی پاسداران در بخشی از ورودی زندان قزل‌حصار عملی شد.

اکثر زندانیان زن بعد از نزدیک به یک سال و نیم، از واحد مسکونی و از واحد قفس‌ها در زندان قزل‌حصار به بند ۸ برگشتند. آن‌ها به شدت لاغر، شکننده، قوز شده و دچار تشنج و سایر ناراحتی‌های عصبی می‌شدند. بعضی‌ها موهایشان در طی این مدت سفید شده بود. اغلب شب تا صبح نمی‌خوابیدند و یا روزها به‌حالت ضعف می‌افتادند... بعضی از آن‌ها در بند راه می‌رفتند و ناگهان فریاد می‌زدند: «من ترا می‌شکنم.»

سپاه پاسداران از همان ابتدا معتقد به نگه‌داشتن زندانی نبود و می‌خواست همه اعدام شوند. در سال ۶۲ محسن رفیق‌دوست که در آن وقت وزیر سپاه پاسداران بود بازدید از زندان‌ها از جمله از سلول‌های انفرادی گوهردشت داشت. او حامل طرحی بود که زندانیان به سه دسته که با رنگ‌های سفید، زرد، سرخ مشخص می‌شدند دسته‌بندی می‌شدند. سفید آن‌هایی بودند که به گفته زندانبانان توبه‌شان مورد تایید قرار گرفته و می‌بایست مشمول عفو قرار گرفته و آزاد شوند، سرخ‌ها زندانیانی هستند که حاضر به کوتاه آمدن از هویت سیاسی خویش نیستند و در نتیجه باید اعدام شوند. (اعتقاد به قتل‌عام زندانیان سرموضع) و زردها زندانیانی را شامل می‌شده که در زمان دسته‌بندی هنوز تعیین تکلیف نشده و طبق این طرح می‌بایست با فشار گذاشتن فزاینده به یکی از دو دسته سفید یا سرخ منتقل شوند.

لاجوردی به‌عنوان دادستان وقت مرکز معتقد بود که نگه‌داشتن زندانی به‌نفع نظام نیست، چنین پاسخ می‌داد که: «من کاری می‌کنم همه شون حزب‌اللهی بشن. اینا از جمع‌شون انگیزه می‌گیرن، پاشون به انفرادی برسه مبارزه

یادشون میره.» او خطاب به زندانیان گفته بود: «کاری می‌کنم یا حزب‌اللهی بشین، یا توابع بشین یا دیوونه.» او هم‌چنین یک‌بار در حسینیه اوین گفت: خیامی رییس ایران ناسیونال در زمان شاه گفته بود: «به امید روزی که هر ایرانی یک پیکان داشته باشه» و من هم الان می‌گویم «به امید روزی که هر زندانی یک سلول انفرادی داشته باشه.» او با همین استدلال از مهر سال ۱۳۶۱ با تکمیل سلول‌های انفرادی زندان گوهردشت که دارای ۱۰۰۰ سلول انفرادی بود، سیاست فشار حداکثر را در گوهردشت و هم‌زمان در اوین و زندان قزل‌حصار به اجرا گذاشت. او احکام آزادی زندانیانی که حکم‌شان پایان یافته بود را تعلیق کرد و در واقع چیزی شبیه به حکم حبس ابد را برای همه زندانیان اجرا کرد. او رسماً در حسینیه اوین اعلام کرد در زمان شاه به زندانیانی که اضافه بر مدت حبس خود می‌کشیدند «ملی‌کش» می‌گفتند اما در زمان ما «فرجی‌کش» می‌گویند و توضیح می‌داد که یعنی زندانی باید تا فرج امام زمان در زندان باقی بماند.» این انفرادی‌ها که از مهرماه ۱۳۶۱ شروع شده بود تا اردیبهشت ۱۳۶۴ ادامه یافت. لاجوردی، ۹ ماه بعد از انتقال این زندانیان وقتی مورد سؤال قرار گرفت که زندانی محکوم به حبس مشخص نباید در زندان انفرادی بماند پاسخ داد که شرط بازگشت شما به بند عمومی پذیرش مصاحبه برای ابراز ندامت در جمع زندانیان است که از تلویزیون سراسری کشور پخش شود و تا وقتی که این شرط را نپذیرید در انفرادی می‌مانید.

زندان‌بانان در طول این مدت فشارهای فزاینده‌ای را برای درهم‌شکستن زندانی استفاده کردند. حمله‌های ناگهانی در نیمه‌شب‌ها و کابل زدن زندانی در وسط راهروی بند، کاهش شدید غذا، فقدان هرگونه هواخوری برای بیش از یک و نیم سال، امکان استفاده از حمام در هفته یک بار آن‌هم با آب سرد یا ولرم و به مدت ۱۰ دقیقه، انتقال زندانی با چشم‌بند و بدون لباس (فقط با شورت) از سلول به حمام جهت تحقیر، حمله به سلول و خارج کردن هر وسیله‌ای که قابل خواندنی بود حتی جعبه خمیردندان، و گرفتن هر چیزی که ممکن بود موجب سرگرمی بشود از جمله گلدوزی و تسبیح و.... و در نهایت به‌کارگیری قوانین ۱۷ ماده‌ای که در سال ۶۲ برای این زندانیان خوانده شد بیانگر شدت این فشارها است.

بعضی از قوانین ۱۷ ماده‌ای عبارت بود از: ممنوع بودن هرگونه نرمش و ورزش در داخل سلول، ممنوع بودن قدم زدن بعد از ساعت ۶ غروب در سلول و نزدیک شدن به پنجره سلول، ممنوعیت استفاده از سیفون بعد از ساعت ۹ شب تا ۶ صبح، خوابیدن اجباری در ساعت ۱۰ شب، ممنوعیت استفاده از هرگونه تسبیح که با هسته خرما یا زیتون یا آلو درست شده باشد، ممنوعیت هرگونه سؤال و پرسش از پاسداران در حین نقل و انتقال به بازجویی، بهداری یا ملاقات و ... با این اولتیماتوم که در صورت عدم رعایت هر یک از این قوانین حکم آن حتی الموت خواهد بود. یک زندانی که قانون خوابیدن در ساعت ۱۰ را رعایت نکرده بود به اندازه‌ای مورد شکنجه قرار گرفت که برای یک سال قادر به تکلم نبود.

اکثریت زندانیان سیاسی در برابر این هم فشارها و وحشی‌گری مسئولین حاکمیت ایستادگی کردند به‌طوری‌طرح‌های لاجوردی به شکست کشانند. با این شکست که در اواخر سال ۶۳ خودش را نشان داد وزارت اطلاعات نوپای جمهوری اسلامی کنترل زندان‌ها را به‌عهده گرفت. زندانیان از انفرادی‌ها به بندهای عمومی منتقل شدند و برخلاف انتظار جمهوری اسلامی مقاومت خود را در اشکال جدیدی بروز دادند.

در یک نامه منتظری خطاب به خمینی، چنین نامه آمده است: «... آیا می‌دانید در زندان‌های جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است؟ آیا می‌دانید عده زیادی زیر شکنجه بازجوها مردند؟ آیا می‌دانید در زندان مشهد در اثر نبودن پزشکی و نرسیدن به زندانی‌های دختر جوان بعداً ناچار شدند حدود ۲۵ نفر دختر را با اخراج تخمدان و یا رحم ناقص کنند؟ آیا می‌دانید در زندان شیراز دختری روزه‌دار را با جرمی مختصر بلافاصله پس از افطار اعدام کردند؟ آیا می‌دانید در بعضی زندان‌های جمهوری اسلامی دختران جوان را به‌زور تصرف کردند؟ آیا می‌دانید هنگام بازجویی دختران استعمال الفاظ رکیک ناموسی رایج است؟ آیا می‌دانید چه بسیارند زندانیانی که در اثر شکنجه‌های بی‌رویه کور یا کر یا فلج یا مبتلا به دردهای مزمن شده‌اند و کسی به داد آن‌ها نمی‌رسد؟ آیا می‌دانید در بعضی از زندان‌ها حتی از غسل و نماز زندانی جلوگیری کردند؟ آیا می‌دانید در بعضی از زندان‌ها حتی از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند؟ این هم نه یک روز و دو روز بلکه ماه‌ها؟ آیا می‌دانید برخورد با زندانی حتی پس از محکومیت فقط با فحش و کتک بوده؟ قطعاً به حضرت‌عالی خواهند گفت این‌ها دروغ است و فلائی ساده‌اندیش...»

در سال ۱۳۶۶ رویارویی و نبرد پاسداران با زندانیان در عرصه‌های مختلف صنفی و سیاسی شدت بی‌سابقه‌ای یافت. تلاش زندانیان برای گرفتن حق ورزش جمعی در زمان محدود هواخوری، نپذیرفتن توابعین در سلول‌ها و اعتراض به محدودیت‌ها و قوانین محدودیت‌زای زندان‌بانان، موضوع مقاومت این رویارویی‌ها بود. هر روز خبر یورش پاسداران به یکی از بندها و شکستن دست و پای زندانیان در تماس‌های نامرئی زندانیان با مورس تبادل می‌شد.

در پی این رویارویی‌ها در زمستان سال ۱۳۶۶ در همه زندان‌ها موضوع تفکیک زندانیان مطرح شد. این تفکیک مقدمه اجرایی شدن قتل‌عام بود. به این منظور در تمامی زندان‌ها از هر زندانی ابتدا چند سؤال می‌شد: نام، مدت محکومیت، اتهام و این‌که آیا زندانی حاضر به مصاحبه تلویزیونی هست یا نه. سؤال اصلی در رابطه با مجاهدین نحوه پاسخ به اتهام بود. نتیجه سؤال و جواب‌ها در زندان گوهردشت به جدا شدن زندانیان مارکسیست ختم شد.

بنا بر اسنادی هم‌چون گزارش سازمان ملل متحد، طرح «پاک‌سازی» زندان‌ها و روند اعدام دسته‌جمعی زندانیان سیاسی طیف چپ که از تابستان ۱۳۶۶ آغاز شده بود، در خرداد و تیر ۱۳۶۷ شدت گرفت و نمی‌توان به قطعیت تاریخ شروع اعدام دسته‌جمعی زندانیان سیاسی (و به‌ویژه زندانیان سیاسی چپ) را با فتوای آیت‌الله خمینی و حمله مجاهدین پیوند زد.

به این ترتیب از حوالی پاییز و زمستان سال ۱۳۶۶ با تفکیک و طبقه‌بندی زندانیان، پروژه قتل‌عام زندانیان سیاسی مطرح شد، اما هنوز تا هفته‌های پایانی این سال برای کسی مشخص نبود که این تفکیک و جداسازی‌ها و این نقل و انتقالات برای چیست؟ با وجود آشنایی زندانیان با شکنجه‌ها و رفتارهای زندان‌بانان جمهوری اسلامی در عین حال به ذهن هیچ‌کس از آنان خطور نمی‌کرد که ممکن است قصد بر این باشد که حتی آن‌ها که توسط قضاییه همین نظام به چند سال حبس محکوم شده‌اند قتل‌عام بشوند.

به احتمال قوی آتش‌بس جنگ ایران و عراق قتل‌عام زندانیان سیاسی را پیش انداخت. خمینی از آتش‌بس به‌عنوان سرکشیدن جام زهر نام برد. در واقع خمینی زهرش را به روی زندانیان سیاسی پاشید و قتل‌عام آن‌ها را سریعاً صادر کرد. آن‌چه که از ۶ ماه قبل، اعم از تفکیک و طبقه‌بندی زندانیان سیاسی، نقل و انتقال مستمر آن‌ها و... به‌عنوان زمینه‌سازی و مقدمات قتل‌عام صورت گرفته بود به سرعت اجرایی شد.

در فروردین سال ۱۳۶۷ زندانیان دیزل‌آباد کرمانشاه اولین کسانی بودند که گفتند: «ما را می‌خواهند ببرند تهران تا اعدام کنند.» بعد از آن، گه‌گاه در بند یا شعبه یا کمیته مشترک و... بازجو یا پاسداری بی‌اختیار و از روی عصبانیت جمله‌هایی با مضمون اتمام حجت نهایی یا تعیین تکلیف می‌گفت، اما باز هم کسی آن را جدی نمی‌گرفت. روز ۴ خرداد ۱۳۶۷، آخوندی به‌نام اسماعیل شوشتری، که نماینده سابق قوچان در مجلس بود، از طرف شورای عالی قضایی به‌عنوان رییس جدید سازمان زندان‌های کشور منصوب شد. او همان کسی است که دو ماه بعد در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی به‌عنوان رییس سازمان زندان‌ها در هیات مرگ شرکت کرد. این نشان می‌دهد لاقلاً از ۴ خرداد مشخص بود که قتل‌عام انجام خواهد شد و اسماعیل شوشتری به همین منظور در سازمان زندان‌های کشور منصوب شده بود.

روز ۱۱ خرداد ۱۳۶۷ تعداد ۱۵۰ نفر از زندانیان مجاهد از بندهای ۲ و ۳ و ۹ زندان گوهردشت به زندان اوین منتقل شدند. این زندانیان که از روزهای قبل توسط پاسداران بند مورد شناسایی قرار گرفته بودند، اولین دسته از زندان گوهردشت بودند که به بند ۴ اوین منتقل گردیدند. به ازای آن، بیش از ۱۰۰ نفر از زندانیان معروف به «ملی‌کش» یعنی آن‌هایی که حکم‌شان تمام شده و به خانواده آن‌ها گفته شده بود که تا چند ماه دیگر فرزندان‌شان آزاد خواهند شد، به گوهردشت منتقل شدند. این جابه‌جایی‌ها نشان می‌داد که جمهوری اسلامی در زندان‌ها طرح و برنامه گسترده‌ای دارد و شروع آن از زندان اوین خواهد بود.

هم‌چنین تشکیل جلسات فوری شورای عالی قضایی و مواضع تند و تهدیدآمیز آیت‌الله موسوی اردبیلی، رییس دیوان عالی کشور، و مقتدایی، سخن‌گوی قوه قضاییه، در مورد قاطعیت در برخورد با جوانان و قانون تشدید مجازات زندانیان، نشان از شرایط جدید و نوعی آماده‌سازی برای اقدامات جدید داشت.

۱۱ خرداد ۱۳۶۷ تعداد ۱۵۰ نفر از زندانیان گوهردشت را هم به اوین منتقل کردند. طبق طرح و سناریو اولیه، اعدام‌ها از اوین شروع می‌شد، در گوهردشت هم غیر از «بند یک» می‌بایست همه زندانیان به‌دار کشیده شده و اعدام می‌شدند. به‌نظر می‌رسید زندان‌بانان فقط منتظر فرمان بودند.

اما در شهرهای کوچک که همه همدیگر را می‌شناختند، و امکان اعدام مخفیانه و بی‌سر و صدای همه آنان نبود بعد از تفکیک زندانیان، بسیاری از آن‌ها را به شهرهای دیگر منتقل کردند تا خانواده‌های آن‌ها با تاخیر از اعدام فرزندان‌شان آگاه شوند و از بحران جلوگیری شود. به‌عنوان مثال زندانیان میانه، تبریز، زنجان، لاهیجان، چالوس و... به شهرهای مختلف فرستاده شدند. بیش از ۱۰۰ زندانی هم در شب عید از دیزل‌آباد کرمانشاه، به زندان گوهردشت منتقل شدند. یکی از آن زندانی‌ها به نام «پرویز مجاهدینیا» در همان روز انتقال به خانواده‌اش گفته بود: «ما را دارن می‌برند تهران می‌خوان اعداممون کنن.»

اکبر هاشمی رفسنجانی، رییس مجلس و عبدالکریم موسوی اردبیلی، رییس شورای عالی قضایی در مردادماه هم‌زمان با آغاز اعدام‌ها در نماز جمعه‌های این ماه از اعدام‌ها حمایت کردند.





اعضاء هیئت مرگ تهران در قتل عام ۶۷

روز ششم مرداد هیات مرگ در زندان اوین مستقر شد و ظرف چند ساعت صدها زندانی حلق آویز شدند. در بین این زندانیان حلق آویز شده، بودند دختران دانش آموزی که در زمان دستگیری فقط ۱۶ یا ۱۷ سال سن داشتند و به جرم خواندن یا فروش نشریه دستگیر شده بودند.

به گزارش زندانیانی که در آن زمان در ۶ مرداد ۱۳۶۷ در سلول‌های اوین بودند، روز اول، هیات مرگ در ساختمان دادسرا که نزدیک سالن ملاقات بود مستقر گردید. زندانیان با چشم بسته به دادسرا آورده می‌شدند و بعد از تشخیص «سرموضع» و صدور حکم اعدام توسط آخوند نیری، آخوند رئیسی و آخوند پورمحمدی، آن‌ها را به زیرزمین ساختمان ۲۰۹ منتقل می‌کردند و همان‌جا حلق آویز می‌شدند. بعد از گذشت چند روز برای این‌که سرعت اعدام هر چه بیشتر بالا رود، فاصله دادسرا تا سلول‌های ۲۰۹ هم برداشته و همه کارها در همان ساختمان ۲۰۹ انجام شد.

قبل از استقرار هیات مرگ در ششم مرداد در گوهردشت، بسیاری از زندانیان شهرستان‌ها را به شهرهای دیگر منتقل کرده بودند و با صدور فرمان مرگ تعداد زیادی از زندانیان سیاسی شهرستان‌ها را در شهرها و نقاط مختلف اعدام کردند.

از آن‌جا که تعداد زندانیان مارکسیست در گوهردشت بیش‌تر از اوین بود هیات قتل‌عام در این ۸.۹ روز، بیش‌تر در گوهردشت مستقر بود. تعدادی از زندانیان سیاسی قدیمی گوهردشت که لاجوردی گفته بود کاری می‌کند که در یک ماه همه آن‌ها در انفرادی ندامت کنند، در همین روز به جوخه اعدام سپرده شدند.

قتل‌عام مارکسیست‌ها در سایر شهرستان‌ها هم در همین زمان شروع شد. در این مسیر بسیاری از مارکسیست‌ها اجبار به دین و آیین را نپذیرفته و بلافاصله حلق آویز شدند.

روز هفتم شهریور این هیات برای قتل‌عام زندانیان مارکسیست به زندان اوین رفتند. هیبت‌الله معینی زندانی سیاسی زمان شاه، مجید (حبیب‌الله) سالیانی، حمید قدیمی، علیرضا زمردیان، ستار کیانی، ابراهیم نجاران و سیفالله غیاثوند از جمله کسانی بودند که در این روز اعدام شدند. در طی ۵ روز تعداد زیادی از زندانیان مارکسیست اعدام شدند.

با شروع قتل‌عام، هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه در روز ۷ مرداد ۱۳۶۷ گفت: «اینایی که از زندونا آزاد کردیم رفتن سلاح گرفتن افتادن به جون مردم. اینا تو اسلام‌آباد رفتن از بیمارستان ۳۰ تا مجروح رو بیرون کشیدن و به رگبار بستن...» او اضافه کرد: «این یکی از فتنه‌هایی است که باید از میان می‌رفت و به این آسانی هم نمی‌شد این فتنه را خواباند و مدت‌ها طول می‌کشید تا این بچه‌های متعصب فریب خورده‌ای که این همه به این‌ها در زندان‌ها محبت شد، توبه‌شان را پذیرفتیم، به‌عنوان «تائب» بیرون آمدند و دوباره به آن‌جا رفتند و برگشتند که با ملت خودشان بجنگند و برای عراق جاسوسی کنند. این فتنه باید یک روزی ریشه کن می‌شد...»

به گواه شاهدان قتل‌عام سال ۶۷ و خاطرات زندانیان از بند رسته، این‌طور به‌نظر می‌رسید که قبل از شروع اعدام‌ها، همه پاسداران به‌طور کامل توجیه شده بودند که طرح و اطلاعات پروژه قتل‌عام زندانیان علنی نشود. به‌همین دلیل، ارتباط آن‌ها با بیرون از زندان کاملاً قطع شد. تلفن‌ها جمع‌آوری گردید و مرخصی پاسداران نیز لغو

شد. گفته می‌شود کارگزاران جمهوری اسلامی در زندان‌ها با این کار می‌خواستند ضمن تضمین پوشاندن قتل‌عام، همه پاسداران را در این کار همراه کنند.

سه روز بعد از شروع رسمی قتل‌عام در تهران، یعنی یک‌شنبه نهم مرداد ۶۷، منتظری طی نامه‌ای به خمینی نوشت: «... و خامسا افرادی که به‌وسیله دادگاه‌ها با موازینی در سابق محکوم به کم‌تر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ای بی‌اعتنایی به همه موازین قضایی و احکام قضات است و عکس‌العمل خوب ندارد. و سادسا مسئولان قضایی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی، بسا بی‌گناهای و یا کم‌گناهای هم اعدام می‌شوند و در امور مهمه احتمال هم منجر است و سابقا ما تا حال از کشتن‌ها و خشونت‌ها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم، جز این که تبلیغات راعلیه خود زیاد کرده‌ایم و جاذبه منافقین و ضدانقلاب را بیش‌تر نموده‌ایم. به‌جا است مدتی با رحمت و عطفوت برخورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت. و ثامنا اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد، نه اکثریت و زنان هم استثناء شوند مخصوصاً زنان بچه‌دار و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود.»

مجد موسوی خوئینی‌ها، دادستان کل کشور در ۳۰ دی ماه همان سال گفت: «ما از بالا رفتن آمار اعدام‌ها واهمه‌ای نداریم.»

علی اکبر ولایتی، وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی ایران در بهمن ۶۷ در خصوص این اعدام‌ها گفت که در این کشور کسانی که «اقدام به مبارزه مسلحانه می‌کنند باید کشته شوند و این قانون است...»

هیات مرگ از یک نماینده اطلاعات، دادستان و یک روحانی به‌عنوان حاکم شرع تشکیل می‌شد. در تهران آخوند حسینعلی نیری به‌عنوان رییس هیأت، مصطفی پورمحمدی، نماینده اطلاعات و مرتضی اشراقی دادستان و جانشینش آخوند ابراهیم رئیسی ترکیب اصلی هیات مرگ را تشکیل می‌دادند. اسماعیل شوشتری هم از موضع رییس سازمان زندان‌ها در این هیات شرکت داشت. هدف چنان‌که در فتوا تصریح شده است تشکیل دادگاه و بررسی وضعیت پرونده افراد نبود بلکه تشخیص «سرموضع» برای اجرای اعدام بود.

گزارش‌ها حاکی است در گرماگرم قتل‌عام سال ۶۷ پاسداران با عجله سعی در دفن اعدام‌شدگان داشتند و به‌همین خاطر بیش از همه از گورهای جمعی استفاده کردند.

رضا ملک معاون سابق تحقیق و بررسی وزارت اطلاعات در زمان علی فلاحیان، طی یک افشاگری از داخل زندان در سال ۱۳۸۷ خطاب به دبیرکل ملل متحد گفت:

«جنایات این رژیم به حدی است که طی چند شب در سال ۶۷ بیش از ۳۳ هزار و ۷۰۰ نفر زندانیان دارای حکم اعدام و در گورهای دسته‌جمعی توسط کانتینرها و بولدوزها به خاک سپرده شدند...»

رضا ملک به دبیرکل سازمان ملل ضمن اشاره به قتل عام سال ۶۷ گفت: «عالیجناب اگر شما به‌دنبال نسل‌کشی و جنایت‌کاران می‌گردید، در ایران بیش از ۱۷۰ تا ۱۹۰ شاید هم بیش‌تر، گور دسته‌جمعی وجود دارد.»

رضا ملک در گزارشی که از گورهای جمعی سمنان تهیه کرده است به‌نقل از یک عامل فعال اطلاعات و شاهد صحنه در سمنان می‌نویسد:

«... به‌رغم این‌که گفته بودند اوین دیگر در خاوران خاک‌سپاری ندارد، ولی به‌علت حجم بالای اعدام‌ها، هر جای خالی و مناسب را که می‌یافتند دست اندازی می‌کردند!... خلاصه بگویم:

«هر سه کامیون، تمامی جنازه‌ها را در عمق زمین مدفون کردند. به‌طوری‌که حتی با کندن زمین هم به هیچ‌وجه امکان دسترسی به جنازه‌ها نبود. خروس خوان بود که کار پایان گرفت! کامیون‌ها رفتند و ما پولی به لودرچی دادیم و او را راهی کردیم. چند شب دیگر هم به همین منوال در نقاط دیگر و گورهای گروهی دیگر، با بکارگیری تجربه شب اول و البته در اطراف سمنان، گذشت! در استان، چون استاندار برادر یکی از بچه‌های وزارت بود، دستمان بازتر بود...»

دکتر مجد ملکی؛ اولین رییس دانشگاه تهران بعد از انقلاب؛ طی مصاحبه‌ای در مورد آمار قتل‌عام شدگان ضمن تأکید روی عدد بیش از ۳۰ هزار اعدام گفت:

«تعداد هم خیلی زیاده؛ من اگر بخواهید سندی دارم که نشون میده تعداد خیلی زیاده و آنچه که آیت‌الله منتظری و دیگران در ۴ هزار و ۵ هزار و این حرف‌ها گفتن اینا اولاً اطلاعاتی‌ست که ایشون داشتن و بعد هم به ایشون دادن و بعد هم مربوط به تهران بوده در حالی که این مسئله کشتار سال ۶۷ در تمام شهرستان‌ها و حتی شهرستان‌های کوچک و روستاها هم اجرا شده است.»

مهم‌ترین سندی که تا به حال قتل‌عام را تا حدی با جزئیاتش افشا می‌کند نوار صوتی دیدار هیات مرگ با منتظری است. این دیدار در روزهای پایانی قتل‌عام، روز دوشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ انجام شد.

منتظری در این نوار گفت:

«به نظر من بزرگ‌ترین جنایت که در جمهوری اسلامی شده و در تاریخ ما را محکوم می‌کنند، به دست شما انجام شده و شما را در آینده جزوه جنایت‌کاران در تاریخ می‌نویسند...»

منتظری نقش وزارت اطلاعات را در قتل‌عام پرننگ می‌بیند: «به نظر من این یک چیزی است که اطلاعات روش نظر داشت و سرمایه‌گذاری کرد. «آقای پورمحمدی درست است که حالا مسئول است و تو اطلاعات است اما قبل از این که مسئول اطلاعات باشه آخونده. جنبه آخوندیش بر اطلاعاتیش می‌افزاید. به نظر من این یک چیزی است که اطلاعات روش نظر داشت و سرمایه‌گذاری کرد.»

نگهبان قبرستان بلای زنجان واقع در خیابان دباغ‌ها گفته است: «شب دیدم ماشین‌های زیادی وارد قبرستان شدند و در ۳ نقطه گودال بزرگی کردند بعد با ۳ ماشین جنازه‌ها را به گودال‌ها ریختند. من با فانوس جلو رفتم و گفتم چکار می‌کنید؟ آن‌ها مرا از محوطه دور کرده و گفتند: «برو اتاقت و ضمنا چیزی هم ندیدی‌ها.»

نگهبان گفت: بعد با ۳ ماشین دیگر روی جنازه‌ها آهک ریختند. فردای آن شب تلخ به محل دفن این شهدا رفتم و دست یکی از این عزیزان را دیدم که با لباس بیرون از خاک است، کمی زمین را کندم و دست را زیر خاک گذاشتم. دست یک دختر بود.»

نهم اردیبهشت ۱۳۹۷ سازمان عفو بین‌الملل در گزارشی شواهد و مدارک جدیدی از گورهای جمعی زندانیان را فاش کرد. این گزارش از جمله شامل تصاویر ماهواره‌ای، عکس و ویدئوهای تحلیلی است. این گزارش توسط عفو بین‌الملل و عدالت برای ایران تهیه شده است. در این گزارش آمده است مقامات ایرانی محل‌های تایید شده یا احتمالی گورهای جمعی زندانیان قتل‌عام شده در سال ۱۳۶۷ را تخریب می‌کنند. در این قتل‌عام هزاران زندانی که به دلایل سیاسی دستگیر شده بودند ناپدید شده و به‌طور فراقانونی اعدام شدند.

در قسمتی از این گزارش تحت عنوان «اختفای جنایت» آمده است: «مقامات ایرانی در حال تخریب گورهای قربانیان کشتار سال ۱۹۸۸ هستند. بر اساس شواهد مقامات ایرانی از طریق تاکتیک‌هایی هم‌چون خاکبرداری با بولدوزر؛ پنهان‌سازی گورهای جمعی زیر قبرهای جدید انفرادی؛ احداث ساختمان یا جاده بر روی گورها؛ ریختن بتن بر روی گورهای جمعی و تبدیل مکان گورهای جمعی به محل انباشت زباله در حال از بین بردن مدارک اصلی هستند که می‌تواند حقایق در مورد ابعاد این جنایت را برملا کند.»

در این گزارش تاکید شده که برای جمع‌آوری اطلاعات مورد نظر در فاصله بین آبان ۱۳۹۴ و دی ۱۳۹۶ با ۲۸ زندانی سابق و ۲۳ نفر از اعضای خانواده‌های قتل‌عام شدگان مصاحبه صورت گرفته و از عکس‌های ماهواره‌های فیلم‌های ویدئویی و عکس‌های مختلف استفاده شده است.

این گزارش، با استناد به گفته‌های خانواده‌های قتل‌عام شدگان و هم‌چنین عکس‌های ماهواره‌ای، تخریب یا نابودی هفت خاوران -گور جمعی- از جمله در خاوران بهشت آباد اهواز، خاوران بهشت رضای مشهد، خاوران وادی رحمت در تبریز، خاوران تازه آباد رشت و هم‌چنین در قروه در استان کردستان، گورستان خاوران در تهران و محل دادگاه سابق انقلاب رژیم در سنج به دست مقامات رژیم ایران را در فاصله سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۹۶ مستند کرده است.

در یک نمونه تکان‌دهنده در شهر قروه در استان کردستان مقامات در ژوئیه سال گذشته با بولدوزر سنگ‌ها و علائمی که توسط خانواده‌های عزادار برای یادبود این قربانیان گذاشته شده بود را تخریب کرده و بهانه آوردند که این زمین‌ها باید تبدیل به زمین کشاورزی شوند.

طبق گزارش‌ها اعدام در قتل‌عام اساسا با شیوه دار زدن بوده است. اما بعضی گزارش‌ها شیوه‌های دیگری از جمله شیوه سلاخی، تیرباران در گودال و گونی و ... را نیز ذکر کرده‌اند. بعضی گزارش‌ها حاکی است که در حوالی رودبار و رشت برای قتل‌عام ابتدا یک گودال بزرگ کنده و سپس زندانیان سیاسی را داخل آن انداخته، تیرباران کرده و در همان‌جا دفن کردند. یا گزارش دیگری حاکی است که زندانیان ایلام و دزفول و ارومیه و ... را به‌عنوان انتقال به بیابان‌ها برده و در آن‌جا قتل‌عام کردند.

یژن پیرنژاد در مورد نحوه قتل برادرش هوشنگ و قتل‌عام زندانیان ارومیه نوشته است:

«مرداد ماه سال ۱۳۶۷ هوشنگ برادر کوچک‌ترم را که مدت محکومیتش هم تمام شده بود همراه تعدادی از مجاهدان اسیر با ۲ مینی‌بوس از زندان ارومیه به بهانه انتقال به زندان تبریز خارج کرده و به تبه‌های اطراف دریاچه ارومیه بردند. در آن منطقه که از قبل تحت کنترل پاسداران قرار داشت تعدادی پاسدار با انواع آلات قتاله سرد از قبیل چاقو، قمه، چماق، تبر و ساطور منتظرشان بودند و زندانیان را در حالی که دست و پایشان را از قبل بسته بودند مورد حمله قرار داده و به‌معنای دقیق کلمه سلاخی کردند. فریادهای مجاهدان آن‌قدر بلند بود که برخی از روستاییان به آن منطقه سرزیر شدند اما بعد از تهدید و پاسداران مسلح از منطقه دور شدند. مدتی بعد از اجرای این جنایت هولناک به خانواده اطلاع دادند که برای گرفتن وسایل هوشنگ مراجعه کنند. اما در مراجعه آنان

جرات نکردند نحوه به شهادت رساندن زندانیان را بگویند وقتی هم با اعتراض خانواده مواجه شدند با همان فرهنگ کثیف و مبتذلی که خاص خودشان است گفتند خوب اگر منافق نباشد به بهشت می‌رود...

برخی گزارش‌ها حاکی است بعضی از زندانیان را به اسم قاچاقچی و مواد مخدر در ملاعام حلق آویز کردند. روز چهارشنبه ۱۲ مرداد احمد غلامی اهل قائمشهر و مجد رامش اهل بابل را روی پل هوایی شهر آمل به اتهام قاچاقچی مواد مخدر بدار کشیدند. مردمی که شاهد صحنه بودند گفتند وقتی طناب گردن‌شان انداختند فریاد می‌زدند: «ما مجاهدیم، ما زندانی سیاسی هستیم.»

محسن مجدباقر بازیگر فیلم غریبه و مه ساخته بهرام بیضایی که با وجود فلج مادرزاد در قتل عام ۶۷ اعدام شد. زندانی سیاسی، طیبه خسرو آبادی فلج مادر زاد بود. مدت محکومیتش هم تمام شده بود. یکی از زنان زندانی در خاطراتش می‌گوید وقتی طیبه را صدا کردند خیال‌مان راحت شد که موضوع صدا کردن زندانیان، اعدام آن‌ها نیست. چون اگر می‌خواستند اعدام کنند او را که بیمار بود و حکمش هم تمام شده بود، برای اعدام نمی‌بردند. اما او را هم برای اعدام بردند.

محسن مجدباقر از دو پا کامل و مادرزاد فلج بود. زندانی سیاسی ناصر منصوری نخاعش قطع شده بود و نمی‌توانست تکان بخورد. او را با برانکارد تا محل اعدام برده و اعدام کردند. آفاق دکنا و کاوه نصاری که بیماری صرع داشتند را هم اعدام کردند. کاوه به علت بیماری قادر به انجام هیچ کاری نبود، حکمش هم تمام شده بود.

غلامحسین مشهدی ابراهیم بیماری حاد قلبی داشت، اشرف احمدی مبتلا به بیماری قلبی شدید بود. لیلا دشتی تومور مغزی داشت. بینایی زهرا بیژن‌یار بر اثر شدت ضربات کابل بر سرش مختل شده بود. شهین پناهی دچار ناراحتی از پا بود و عملاً نمی‌توانست یک پایش را به کار بگیرد. همه آن‌ها اعدام شدند. در شهرستان‌ها هم وضع به همین منوال بود. در قائم‌شهر شعبان مجدعلی‌زاده و در بابل مظاهر مجدی بر اثر شدت شکنجه مدت‌ها بود که تعادل روحی خود را از دست داده بودند، آن‌ها هم اعدام شدند.

مینا ازکیا، سودابه منصوری، روشن بلبلیان و تعدادی دیگر که از بیماری‌های سخت گوارشی رنج می‌بردند، از دیگر کسانی بودند که در جریان قتل عام اعدام شدند.

گزارشات وارده حکایت از آن دارد که آثار قتل عام در خارج از زندان نیز دارای تبعات گسترده‌ای بوده است. این پیامدها قبل از هر کس خانواده اعدام شدگان را تحت تاثیر قرار داد.

پروین فیروزان یکی از شاهدان قتل عام ۶۷ می‌نویسد:

«به مادری زنگ زدند و گفتند: «پسرت آزاد شده، فلان روز بیایید از کمیته زنجان پسران را ببرید». این مادر تمام همسایه‌ها را خبر کرد. به کمک همسایه‌ها ماشینی تزئین و گل آرایی کرد و به سرعت ترتیب یک مهمانی مفصل و مراسم استقبال از فرزندش را داد. مادر که از شدت سختی و فراق، قامتش شکسته و موهایش سفید شده بود، به عشق فرزند موهایش را رنگ کرده و زمان موعود به کمیته زنجان مراجعه می‌کند. اما به جای دیدن فرزندش، ساک و آدرس محل دفن او را تحویلش دادند. کسانی که در خانه منتظر مادر و فرزندش بودند، در برگشت مادر به خانه، با چهره‌ی مات و مبهوت روبه‌رو شدند. دیگر نه کلامی حرف می‌زد و نه اشتیاقی داشت. تنها به نقطه‌ای دور خیره می‌شد و آرام اشک می‌ریخت.»

مادرانی که هنوز خبر اعدام فرزندان‌شان را نداشتند و یا آنان که از طریق کمیته محل یا اوین شنیده بودند ولی هنوز اخبارش را باور نداشتند، سراغ خانواده‌های ملاقات رفتند و با هزار خواهش و اشک و تمنا درخواست کردند از آن‌ها پرسند: فرزندشان کجاست؟ ... مادران غلامحسین مشهدی ابراهیم و مهران هویدا، از همین ناباوران بودند. تعدادی از مادران به محض شنیدن خبر سکنه کرده و برخی دچار جنون شدند. هنوز بسیاری از مادران، حتی پس از گرفتن ساک و وصیت‌نامه، بازهم اعدام فرزندان‌شان را باور نمی‌کردند.

پدر بهزاد رمزی اسماعیل (داور بین‌المللی بدمینتون) بعد از شنیدن خبر بهزاد سکنه کرد و چندی بعد جان باخت. مادری که ۲ پسرش اعدام شده بود، تعادل روحی خود را از دست داد. او مستمرا در خانه‌ها را می‌زد، به همسایه‌ها مراجعه می‌کرد و گم‌شده‌اش را می‌خواست.

پدر رضا زند وقتی برای گرفتن آدرس مزار فرزندش اقدام کرد، از او خواستند که شناسنامه پسرش را بدهد تا آدرس و شماره قبر فرزندش را بدهند. پدر در جواب به آن‌ها گفته بود: «بچه‌مو کشتن حالا شناسنامه‌شو می‌خواین؟ دارم اما نمیدم». پدر را تهدید کردند اما او باز هم ایستادگی کرد و جوابشان را داد. سرانجام پدر (کریم زند) را گرفتند و او را مدتی در سلول انفرادی نگه‌داشتند و ۳ بار هم برایش صحنه اعدام مصنوعی ترتیب دادند. اما پدر هم‌چنان می‌گفت: «شناسنامه را دارم و نمی‌دم.»

در مورد نفر سوم حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، یعنی میرحسین موسوی حرف و حدیث زیادی وجود دارد که از سال ۱۳۸۸ در حبس خانگی به سر می‌برد. از جمله ادعا می‌شود که او از قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ خبر نداشت، چنین ادعایی دروغ بسیار بزرگی است که حتی پذیرش آن برای ساده‌لوح‌ترین انسان‌ها نیز سخت است، چرا

که او نخست وزیر مورد حمایت ۱۰۰ درصد خمینی بود. به خصوص وزیر اطلاعات دولت او، مسئولیت مستقیم قتل عام زندانیان سراسر ایران را به عهده داشت. پس چگونه است که رییس او از این واقعه مهم بی خبر مانده بود! در حالی که موسوی از همان آغاز سرکار آمدن جمهوری اسلامی پست بسیار مهم و حساسی را به عهده داشته و به سرعت ارتقا مقام پیدا کرده بود.

با تاسیس حزب جمهوری اسلامی توسط محمدحسین بهشتی در نخستین روزهای بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، میرحسین موسوی هم به این حزب پیوست و دبیر سیاسی این حزب شد و هم چنین به عضویت شورای انقلاب اسلامی درآمد. او هم چنین سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان حزب نیز بود. در سال ۱۳۶۰ و در کابینه های محمد علی رجایی، مجدجواد با هنر و مجدرضا مهدوی کنی، موسوی به عنوان وزیر امور خارجه معرفی شد.

بعد از کشته شدن محمد علی رجایی، مجدجواد با هنر، رییس جمهوری و نخست وزیر وقت در انفجار ۸ شهریور ۱۳۶۰، علی خامنه ای، رییس جمهور ایران شد و ابتدا علی اکبر ولایتی را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد، اما مجلس به ولایتی رای اعتماد نداد و خامنه ای با وجود اختلافاتی که در داخل حزب جمهوری اسلامی با میرحسین موسوی داشت، او را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد. موسوی از آن زمان تا سال ۱۳۶۸ برای ۸ سال، نخست وزیر ایران بود. او طی حکمی از خمینی به ریاست بنیاد مستضعفان منصوب شد.

میرحسین موسوی یکی از مخاطبان فرمان هشت ماده ای روح الله خمینی بود. موسوی همواره از این فرمان به عنوان یکی از بهترین حکم های حکومتی ولی فقیه اول نظام جمهوری اسلامی ایران یاد کرده است. او خود را به عنوان یکی از علاقه مندان خمینی معرفی کرده است و همواره روح الله خمینی را حضرت امام خطاب می کند. او مناظره اش با محمود احمدی نژاد را این چنین آغاز کرد: «سالگرد رحلت حضرت امام را که همه هویت و عزت ما ناشی از وجود مبارک ایشان است، تسلیم می گویم.»

اخیرا سازمان عفو بین الملل گزارشی منتشر کرده به مناسبت ۳۰ سالگی آنچه که در ایران به «اعدام های تابستان ۶۷» معروف شده است. در این گزارش به اسامی برخی از مقامات این کشور اشاره و عنوان شده میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت، حسن ابراهیم حبیبی، وزیر وقت دادگستری و علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه وقت از این اعدام ها با خبر بوده اند.

براساس این گزارش سازمان عفو بین الملل، از اوت تا دسامبر ۱۹۸۸، شانزده نامه اقدام فوری درباره اعدام های تابستان ۶۷ برای ایران ارسال کرد. به گفته این سازمان حقوق بشری دولت ایران به هیچ یک از نامه ها که خواهان اقدام فوری برای رسیدگی به این موضوع بوده، پاسخ نداده است.

رها بحرینی پژوهش گر سازمان عفو بین الملل در پیامی توییتی که در ۱۹ اوت ۲۰۲۰ منتشر کرد، نامه ای را نشان می دهد که به مقامات دولتی، قضایی و سفرای جمهوری اسلامی ایران ارسال شده بود و این مقامات از دست کم ۲۵ مرداد ۱۳۶۷ در جریان این اعدام ها قرار گرفته بودند اما سیاست وزارت خارجی دولت میرحسین موسوی انکار در جریان بودن از این اعدام ها بوده و در گذشته اعلام کرده بودند که از این اعدام ها بی خبر بوده اند.



نفر اول سمت راست: آیت الله عبدالکریم موسوی اردبیلی، رییس شورای عالی قضایی وقت، نفر دوم از سمت راست: آیت الله علی خامنه ای، رییس جمهور وقت، نفر سوم از سمت راست: میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت

جفری رابرتسون، وکیل حقوق بشر که در حوزه ایران فعالیت دارد و کتابی نیز در این باره نوشته است، در گفت و گو با بی بی سی اما می گوید: «رژیم ایران از جمله آقای موسوی درباره اعدام ها و عدم اطلاع از آن دروغ می گویند.»

رابرتسون با اشاره به این که آقای موسوی در حال حاضر در حصر خانگی است، گفت: «او آن زمان نخست وزیر بوده، در جایگاه دستور اعدام‌ها نبوده، اما لاپوشانی کرده است.»

رابرتسون با اشاره به فیلم مصاحبه تلویزیون اتریش با موسوی می‌گوید: «آن زمان سازمان ملل در حال تحقیق درباره اعدام‌ها در ایران بود، خبرنگار این شبکه پرسید نظر شما درباره اتهامات کشورهای غربی درباره خشونت‌های حقوق‌های بشری مانند اعدام زندانیان در ایران چیست؟ اما نخست وزیر وقت به سؤال پاسخ نداد. او جوابش را عوض کرد. لاپوشانی کرد در حالی که سؤال خبرنگار درباره زندانیان بود.»

بنابراین در طول سال‌های دهه شصت، میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی و فرد شماره سه حاکمیت بوده است و بی‌چون و چرا «حداقل» در جریان این کشتارهای وسیع بوده است.

یکی از مراکز سرکوب در سال‌های اولیه دهه ۶۰، اطلاعات و امنیت نخست‌وزیری (نخست وزیر وقت میرحسین موسوی) بود که توسط خسرو تهرانی اداره می‌شد و عناصری چون تقی محمدی و ... آن را هدایت می‌کردند.

در جریان کشتار سال ۶۷ برنامه‌ریزی این جنایت بزرگ به‌عهده وزارت اطلاعات دولت میرحسین موسوی بود. پورمحمدی (وزیر کشور دولت احمدی‌نژاد و یکی از عوامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای که به‌همراه فلاحیان و اژه‌ای برنامه حکومت برای قتل نویسندگان و دگراندیشان را به اجرا در آورد) یکی از اعضای اصلی هیئت کشتار زندانیان، نماینده وزارت اطلاعات کابینه او (میرحسین موسوی) بود.

علی خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت در آذرماه همان سال در روزنامه رسالت با موضع‌گیری درباره این اعدام‌ها عنوان کرد کسانی که اعدام شدند «مستحق» اعدام بودند.

با وجود این همه وحشی‌گری جمهوری اسلامی، اما بخش آگاه جامعه ما در این دهه‌ها هرگز مرعوب کشتارها و سرکوب‌های بی‌رحمانه جمهوری اسلامی نشده و حتی با صدای بلند به خصوص در خارج کشور علیه این حاکمیت و عوامل آن اعلام جرم کرده و نگذاشته جنایت‌های آن از ذهن جامعه پاک گردد و به فرموشی سپرده شود.

موضوع دادخواهی از قتل‌عام ۶۷ در سال ۹۶ در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح شد. سازمان ملل متحد روز دوم سپتامبر ۲۰۱۷-۱۱ شهریور ۱۳۹۶ هم‌زمان با بیست‌ونهمین سال‌گرد قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی گزارش گزارشگر ویژه درباره وضعیت حقوق بشر در ایران را منتشر کرد. در این سند که همراه با یادداشت دبیرکل به مجمع عمومی ملل متحد ارائه شده است، برای نخستین بار در چند ماده به موضوع قتل‌عام زندانیان سیاسی در ایران در سال ۱۳۶۷ پرداخته شده و بر اعدام هزاران زندانی تأکید نموده و خواستار تحقیقات مستقل و موثر درباره این جنایت و افشای حقایق شده است.

در ماده ۱۰۹ در بخش نتیجه‌گیری‌های این گزارش آمده است:

«طی سال‌ها، تعداد زیادی گزارش درباره قتل‌عام سال ۱۳۶۷ منتشر شده است. اگر تعداد افرادی که ناپدید شده و سپس اعدام شده‌اند را بتوان مورد بحث و جدل قرار داد، شواهد فوق‌العاده زیادی نشان می‌دهند که هزاران نفر به‌طور شتاب‌زده‌ای به‌قتل رسیدند. اخیراً برخی از بالاترین مقامات حکومتی به این کشتار اذعان کرده‌اند. خانواده قربانیان این حق را دارند که حقایق را در مورد این وقایع و سرنوشت عزیزان خود بدانند بدون این که با خطر تلافی و انتقام مواجه شوند. آن‌ها حق دارند که آلام‌شان جبران شود که شامل یک تحقیقات موثر در مورد واقعیت‌ها و افشای عمومی حقایق درباره این اعدام‌ها و همچنین جبران خسارت می‌شود. بنابراین گزارشگر ویژه به دولت فراخوان می‌دهد تا اطمینان حاصل کند یک تحقیقات مستقل و همه‌جانبه در مورد این وقایع انجام می‌گیرد.»

سوم آبان ۹۶ عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران ضمن ارائه گزارش شش ماهه خود به اجلاس کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد چنین گفت:

«برای حرکت رو به جلو من علاقمندم پیشنهاد کنم که ما هم‌چنین باید به عقب بنگریم، در این رابطه تعداد قابل توجهی از دادخواست‌ها، ارتباطات و مدارک پیرامون اعدام‌های هزاران زندانی سیاسی از مرد و زن و نوجوان در سال ۱۹۸۸ صحبت از درد عمیق و مستمری می‌کند که باید مطمئناً به آن پرداخته شود، این قتل‌ها به‌خودی خود توسط بعضی از مقامات بلندپایه حکومت مورد تأیید قرار گرفته است، تقریباً به‌طور روزانه من نامه‌های عمیق و صمیمانه‌ای از بستگان کشته‌شدگان دریافت می‌کنم که خواهان پاسخ‌گویی هستند، خانواده قربانیان حق غرامت و جبران دارند و از این حق برخوردارند که از حقایق این وقایع و سرنوشت قربانیان، بدون ریسک تلافی، آگاه شوند. از این‌رو من بر فراخوان خود به حکومت تأکید می‌کنم تا تضمین کند که یک تحقیقات جامع و مستقل در مورد این وقایع صورت بگیرد.»

سپس آنتونیو گوترز، دبیرکل سازمان ملل در گزارشی به شورای حقوق بشر سازمان ملل، در مورد قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ نوشت: «دبیرکل نگران مشکلات خانواده‌های قربانیان در دستیابی به اطلاعات مربوط به وقایع ۱۹۸۸ و اذیت و آزار کسانی است که در پی کسب اطلاعات بیشتر مربوط به این رخدادها هستند.»

هم‌چنین در بررسی گزارش گزارشگر ویژه در سی‌وهفتمین اجلاس شورای حقوق‌بشر ملل متحد که ۲۱ اسفند ۹۶ برگزار شد، آخرین گزارش زنده‌یاد عاصمه جهانگیر به‌عنوان گزارشگر ویژه سازمان ملل برای نظارت بر وضعیت حقوق‌بشر در ایران، به‌شورا ارائه شد و مورد بررسی قرار گرفت.

یکی از پروژه‌های موفق مخالفین جمهوری اسلامی در خارج کشور، برگزاری دادگاه مردمی «ایران تریبونال» بود که حکم «جنایت علیه بشریت» برای عاملان و آمران کشتارهای دهه شصت، صادر کرد.

دادگاه بین‌المللی «ایران تریبونال» که با تلاش جمعی از زندانیان سیاسی جان به در برده از اعدام‌های دهه شصت، خانواده‌های جان‌باختگان و فعالین عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی تشکیل شده، در دو مرحله رسیدگی، جمهوری اسلامی را به ارتکاب «جنایت علیه بشریت» محکوم کرده است. حکم ۵۱ صفحه‌ای و ۱۷۰ ماده‌ای این دادگاه نمادین، حذف و سرکوب زندانیان سیاسی در دهه شصت را نسل‌کشی می‌خواند.

ایران تریبونال از کارگروه‌های مختلف، کمیسیون حقیقت‌یاب و تیم‌های حقوقی و دادستانی تشکیل شده و وکلای سرشناسی چون جان دوگارد (پروفسور حقوق بین‌الملل)، اریک دیوید (پروفسور حقوق جنایی بین‌المللی)، نانسی هورماشیا (دکتر حقوق)، جفری نایس (پروفسور حقوق) و پیام اخوان (پروفسور حقوق بین‌الملل) با آن همکاری داشتند.

کارزار ایران تریبونال در کلیت خودش از الگو و قانون‌مندی دادگاه راسل پیروی می‌کند؛ دادگاهی که به کوشش برتراند راسل و ژان بل سارتر، نویسندگان انگلیسی و فرانسوی در سال ۱۹۶۵ برای محکومیت آمریکا در جنگ ویتنام برپا شد و توجه افکار عمومی جهان را به جنایات انجام شده در این جنگ جلب کرد.

این گروه به سرپرستی برتراند راسل، فیلسوف بریتانیایی، تصمیم گرفت دولت و ارتش آمریکا را به اتهام «جنایت جنگی در ویتنام» به دادگاه فرا بخواند.

بدون این که حکم لازم الاجرائی برای شخص یا دولتی صادر شود، این دادگاه در محکومیت دولت آمریکا نزد افکار عمومی تاثیر زیادی داشت.

دادگاه ایران تریبونال در دو مرحله شهادت‌ها را شنید. اول مرحله کمیسیون حقیقت‌یاب که پنج روز طول کشید و در لندن بود و سپس لاهه که سه روز به طول انجامید. من در هر دو مرحله دادگاه حضور داشتم و به‌طور روزانه نیز چکیده بحث‌های آن را در شبکه‌های اجتماعی انعکاس می‌دادم حقیقتاً شنیدن سخنان شاهدین بسیار دردناک و تکان‌دهنده بود.

بخش نخست دادگاه مردمی ایران تریبونال که از ۱۸ تا ۲۵ ژوئن سال ۲۰۱۲ در مقر سازمان عفو بین‌الملل در لندن برگزار شد، از کمیته‌ای حقیقت‌یاب، متشکل از حقوق‌دانان بین‌المللی، پروفسور اریک دیوید، حقوق‌دان بلژیکی، خانم مری لوئیز اسمال، همکار برجسته کمیسیون حقیقت‌یاب آفریقای جنوبی، پرفسور دانیل تورپ، حقوق‌دان کانادایی از مونترال، خانم آن بورکلی، محقق سازمان عفو بین‌الملل، پرفسور ویلیام شاباز، حقوق‌دان ایرلندی و پرفسور موریس کوپیتورن، گزارشگر سابق شورای حقوق بشری سازمان ملل در امور ایران تشکیل شده بود، که به بررسی پرونده‌های کشتارها و جنایات‌های جمهوری اسلامی ایران در دهه ۶۰ پرداخت. در این مرحله از دادگاه، هشتاد تن از اعضای خانواده‌های جان‌سپردگان دهه شصت و جان به در بردگان از اعدام‌ها دسته‌جمعی و کشتار زندانیان سیاسی در این دهه، به دادگاه فراخوانده شده و از آنان تحقیق به عمل آمد. شاهدان، از چهل شهر و استان ایران و از میان همه گرایش‌های سیاسی انتخاب شده بودند، که جمهوری اسلامی، آنان و یا عزیزان‌شان را در دهه شصت اعدام و یا زندانی و شکنجه کرده بود.

نتیجه فعالیت این دیوان، ده‌ها ساعت فیلم مستند از شهادت زنده بیش از هشتاد شاهد عینی و بازماندگان قربانیان در برابر دوربین و در حضور تندنویس دادگستری است که به شرح آنچه پرداختند که بر خود یا عزیزان‌شان رفته است. آن‌ها جنایت‌های ماشین انسان‌کشی و خردکنی جمهوری اسلامی را به آرامی و در فضایی به‌شدت غم‌انگیز بازگو کردند تا ثبت شود و در اختیار افکار عمومی و نهادهای بین‌المللی قرار گیرد. این فرصتی بی‌همتا و در عین حال تازآور بود تا آن‌ها تجربه‌های گاه باورنکردنی خود را در این دادگاه بازگو کنند و پس از گذشت این همه سال، برای نخستین بار، نهادی درد دل آن‌ها را به‌مثابه شهروندانی که هرگز امکان دادخواهی نیافتند، بشنود.

مرحله دوم دادگاه هم در شهر لاهه هلند برگزار شد و شاهدان بیش‌تری در مقابل هیات منصفه حاضر شدند. بر اساس شهادت ۷۰ نفر از زندانیان سیاسی و خانواده‌های جان‌باختگان در دومین دادگاه ایران تریبونال در لاهه، حکم جنایت علیه بشریت برای سران حکومتی و همه کسانی که در سال‌های ۶۰ و ۶۷ مرتکب جنایت شده‌اند، صادر شد. اگرچه این حکم در زمانی که صادر شد قدرت اجرایی نداشت، اما با تغییر اوضاع، به‌سرعت می‌توان از اسناد آن برای طرح مجدد اعمال افراد و به دادگاه کشاندن سران و مقامات جمهوری اسلامی استفاده کرد.

قضات تحقیق دادگاه ایران تریبونال تاکید داشتند که رای این دادگاه به معنای پایان کار نیست، بلکه آغازی است برای رسیدگی قضایی بین‌المللی به پرونده «کشتارهای دهه ۶۰ شمسی در ایران». برگزارکنندگان دادگاه که تعدادی از فعالان حقوق بشر در آفریقا، اروپا و آمریکا بوده‌اند در فوریه ۲۰۱۱ یک کمیته اجرایی تشکیل دادند که به تشکیل یک «کمیسیون حقیقت‌یاب» انجامید. این کمیسیون در ماه ژوئن ۲۰۱۲ در لندن تشکیل جلسه داد تا به نقض حقوق بشر در زندان‌های ایران در دهه ۱۹۸۰ رسیدگی کند.

پس از پایان کار کمیسیون حقیقت‌یاب، دادگاه نمادین از بریتانیا به هلند تغییر مکان داد و جلسات رسیدگی به نقض حقوق بشر در ایران در اکتبر ۲۰۱۲ در ساختمان قصر صلح لاهه تشکیل شد. یوهان کریگر، رییس دادگاه نمادین، قاضی سابق دادگاه تجدید نظر آفریقای جنوبی بود. در کنار او پنج نفر دیگر به‌عنوان قاضی در دادگاه حضور داشتند؛ دو فعال حقوق بشر، دو وکیل و یک استاد دانشگاه. بدین ترتیب تعداد قضات شش نفر بود که معمولاً در دادگاه‌های حقیقی مرسوم نیست. رسم رایج در انتخاب قضات انتخاب عددی فرد است تا در صورت اختلاف آراء، همیشه اکثریتی وجود داشته باشد. هیچ کدام از وکلا پول و دستمزد نگرفتند و از خودشان خرج کردند. حتی خانواده‌ها و شاهدان نیز به خرج خودشان به دادگاه آمدند. بعضی از وکلا باورشان نمی‌شد. بعد از شنیدن شهادت افراد می‌گفتند ما در ثبت ماجرا مدیون شما هستیم.

برگزارکنندگان دادگاه مردمی تریبونال به صراحت گفته‌اند که به هیچ گروه سیاسی و یا دولت خارجی وابستگی ندارند و مستقل هستند.



جمهوری اسلامی ایران در جنایت و توحش هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. این حکومت هم‌چون جانور وحشی و درنده‌ای که به دام افتاده باشد برای نجات خود به هرچه که دستش می‌رسد چنگ می‌زند و خون می‌ریزد. به‌همین دلیل این حکومت از هر حرکت و از هر حرکت آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و عدالت‌جویانه متوحش است، هر تکانی که می‌خورد و هر نفسی که می‌کشد، تنها مرگ و نیستی و ویران‌گری می‌آفریند.

اگر امروز این جانین مادران داغ‌دیده و معترض را دستگیر و زندانی می‌کنند، هر معترضی را به زندان می‌افکنند، حتی خانواده‌های زندانیان سیاسی را به‌طور سیستماتیک تحت آزار و اذیت قرار می‌دهند به‌دلیل آن است که هنوز با جنبش‌های سراسری پیگیر و متحد و متشکل مواجه نیستند. امر کشتار و ترور مربوط به کلیت حکومت دیکتاتور و آدم‌خوار و دار و دسته‌های اراذل و اوباش خیابانی آن است. آنچه به این جانین دشمن مردم امکان و جسارت می‌دهد تا هر وحشی‌گری که دل‌شان می‌خواهد بر سر میلیون‌ها مردم تحت ستم و انسان‌های اسیر در زندان آن‌ها بیاورند، دلیلش عدم اتحاد و عمل و اعتراض‌های پراکنده در مقابل دستجات و نیروهای متشکل، سازمان‌یافته و متمرکز طبقه حاکمه است. هرگاه و هرجا که اکثریت مردم تحت ستم و آزادی‌خواه توانسته‌اند مشت‌هایشان را به هم‌گره زده و در مقابل فشارها و جنایات سرکوب‌گران در همه جا دست به اعتراض بزنند، نه تنها جانین هیات حاکمه مجبور به عقب‌نشینی و حتی رعایت بخشی از حقوق انسانی زندانیان شده، بلکه در ادامه مردم موفق به عقب‌راندن دیکتاتوری و گشودن درهای زندان‌ها و آزادی زندانیان و نجات خود از نکبت و فلاکت حکومت‌ها گردیده‌اند.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که دهه شصت یعنی دهه نخست حاکمیت جمهوری اسلامی در تاریخ ایران فراموش نشدنی است. طی این سال‌ها و تا همین امروز هزاران خانواده با یاد بستگان اعدام شده‌شان روزگار می‌گذرانند. سال‌های ۶۰ در دو مقطع قابل بررسی است از ۱۳۶۰ تا ۶۴ هزاران نفر در زندان‌های مختلف اعدام و یا زیر شکنجه کشته شدند و مقطع ۶۷ که با فرمان آیت‌الله خمینی، رهبر وقت ایران هزاران زندانی سیاسی که بسیاری از آن‌ها دوران محکومیت‌شان را سپری می‌کردند طی سه ماه از مردادماه تا اواسط آذر همان سال به جوخه‌های اعدام سپرده شدند.



در اعدام‌های این دو مقطع حتی نام‌های دختر و پسر ده ساله و ۱۵ ساله در میان تیرباران‌شدگان دیده می‌شود. جانیانی که در کشتارهای دهه شصت به‌ویژه سال ۶۷ نقش اصلی داشتند بعدها به پست‌ها و مقام‌های مهمی ارتقا یافتند. همین مسئله نشان می‌دهد هر کسی در حاکمیت جمهوری اسلامی بیش‌تر جنایت کند به‌همان نسبت از این حاکمیت سهم بالایی می‌برد.

حسینعلی نیری در زمان قتل‌عام سال ۶۷ رییس هیات قتل‌عام بود، بعد از مرگ خمینی به سمت معاون دیوان عالی کشور و بعد ریاست دادگاه انتظامی قضات منصوب شد.

مصطفی پورمحمدی نماینده وزارت اطلاعات در هیات قتل‌عام بود بعدها وزیر کشور و وزیر دادگستری شد. و بعد از برکناری در دوره روحانی به‌عنوان مشاور رییس قوه قضاییه انتخاب شد.

اسماعیل شوشتری به‌عنوان رییس سازمان زندان‌ها در هیات قتل‌عام شرکت می‌کرد، بعد از قتل‌عام، ۱۶ سال وزیر دادگستری بود و از سال ۹۲ با حکم روحانی به سمت رییس دفتر بازرسی ویژه رییس‌جمهور منصوب شد.

ابراهیم رئیسی جانشین دادستان در هیات قتل‌عام بود، دادستان کل کشور و ریاست تولیت آستان قدس شد و بعد از شکست در کاندیداتوری ریاست جمهوری از سوی خامنه‌ای به ریاست قوه قضاییه برگزیده شد

علیرضا آوایی به‌عنوان دادستان عمومی دزفول و اهواز در هیات قتل‌عام زندان‌های خوزستان شرکت داشت. بعد از آن به‌مدت بیست سال ریاست کل دادگستری استان‌های لرستان و مرکزی و اصفهان و تهران را داشت، سال ۹۴ به

معاونت وزارت کشور رسید، سال ۹۵ منصب ریاست دفتر بازرسی ویژه رییس‌جمهور را کسب کرد و سرانجام در ۲۹ مرداد ۱۳۹۶ وزیر دادگستری دولت روحانی شد.

محمد مقیسه‌ای که با اسم ناصرین دادیار زندان و از عوامل قتل‌عام به‌طور خاص در زندان گوهردشت بود قاضی شعبه ۲۸ شده است.

اکنون حکومت جهل و جنایت اسلامی برای آن‌که زنده بماند بی‌وقفه می‌کوشد تا همه کس و همه چیزهای انسانی را نابود کند. آتشی که این جانان برافروخته‌اند دامن هر کسی را گرفته است. فقط در اعتراض‌های آبان ماه ۹۸ و

به‌گفته برخی خبرگزاری‌ها صدها نفر تا ۱۵۰۰ نفر را در خیابان‌ها کشتند و هزاران نفر را نیز دستگیر و زندانی کردند که از سرنوشت بسیاری از آن‌ها اطلاعی در دست نیست.

رهایی از این فاجعه و فلاکت عظیمی که جانان حاکم بر ایران بر زندگی شهروندان جامعه‌مان تحمیل کرده‌اند مبارزه همه‌جانبه و پیگیر و سراسری را می‌طلبد. نه خدایی در آسمان‌ها و نه معجزه‌ای روی زمین روی نخواهد داد. راه

رهایی ما تنها به قدرت خود ما و با اتحاد، مبارزه و فداکاری امکان‌پذیر است و تا زمانی که مبارزات ما پراکنده باشد موفقیت نهایی حاصل نخواهد شد. نجات جامعه ما در گرو همبستگی و اتحاد، مبارزه متشکل و هدفمند و در گرو

فداکاری برای رهایی همگانی است.

حکومتی که در چهل و یک سال حاکمیت خود، جز قلدری و دزدی، سرکوب و سانسور، اعدام و ترور، جنگ و خونریزی و بازتولید فقر و فلاکت هنری دیگری نداشته است. همان‌طور که اشاره کردیم هدف اصلی جانان

جمهوری اسلامی از کشتارهای دهه شصت به‌خصوص سال ۶۷، خالی کردن جامعه از فعالین و کادرهای سیاسی و مرعوب کردن مردم معترض و حق‌طلب بود که در مقاطعی موفق بودند اما در درازمدت محکوم به شکست هستند.

در چنین شرایطی، سکوت جایز نیست شعله‌های آتشی که این جانان برافروخته‌اند هیچ‌کس در مقابل جنایات و وحشی‌گری‌های آن‌ها امنیت ندارد. اگر نمی‌خواهیم بیش از این نظاره‌گر باشیم و هم‌چنان در جهنمی از جنایت و

توحش و مرگ روزگار بگذرانیم، اگر نمی‌خواهیم این فرصتی را که به قیمت تلفاتی جبران‌ناپذیر پیش آمده از دست بدهیم، باید در مقابل این جانان و حکومت‌شان بایستیم و برای تغییر وضع موجود تلاش کنیم.

امروز باز هم اعدام‌های فردی و جمعی و شکنجه روانی و جسمی گسترده زندانیان سیاسی و اجتماعی با شدت بیش‌تری در جریان است. سرنگونی و درهم شکستن کل بساط حاکمیت این جنایت‌کاران، به‌دست گرفتن قدرت

توسط توده‌های عظیم رنج‌دیده و ستم‌کشیده و استعمار شده و محاکمه‌املان و مسببان همه این جنایت می‌تواند منجر به حداقل تسکینی برای درد و رنج و اندوه عظیم مردم رنج‌دیده و دردمند شود. جمهوری اسلامی

ایران، مظهر بلاهت و جنایت و وحشی‌گری و پرچمدار مرگ و جهل و سیاهی و تباهی است که باید با قدرت و مبارزه مردمی سرنگون گردد.

تلاش برای رشد و گسترش افکار عمومی در جهت لغو هرگونه شکنجه و برچیدن زندان‌های سیاسی و اعدام برای آینده جامعه ما بسیار حیاتی و مهم است!

نه می‌بخشیم، نه فراموش می‌کنیم اما به فکر انتقام نیستیم!

سی‌ام آبان ۱۳۹۹ - بیستم نوامبر ۲۰۲۰

## ضمایم:

\*اسامی و سمت بیش از ۵۰ تن از آمران و مسئولان کشتار تابستان ۶۷ و اعضاء هیات مرگ در ایران اسامی زیر شامل اصلی‌ترین مقامات حکومتی است که در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ نقش تصمیم‌گیرنده داشتند. این افراد همگی از دست‌اندرکاران کشتار هزاران زندانی سیاسی در استان‌های مختلف در ایران بودند. سمت‌های ذکر شده در متن؛ همان سمت‌هایی است که این افراد در دوران فاجعه هولناک تابستان ۶۷ در آن مشغول به کار بودند. برخی از این جانان نیز هم‌اکنون در قید حیات نیستند.

۴ نفر اصلی و کلیدی و تصمیم‌گیرنده در قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ احمد خمینی، عبدالکریم موسوی‌اردبیلی، علی خامنه‌ای و اکبر هاشمی رفسنجانی بودند.

اسامی و مشخصات به قرار زیر است:

۱- عبدالکریم موسوی‌اردبیلی: رییس دیوان عالی کشور به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی؛ اولین حکم برای قتل‌عام را از خمینی دریافت کرد و در جریان جزییات کشتارهای سال ۶۷ قرار داشت.

۲- محمد موسوی خوئینی‌ها: عضو شورای عالی قضایی - دادستان کل کشور

۳- مرتضی مقتدایی: عضو و سخنگوی شورای عالی قضایی

۴- سیدمحمد موسوی بجنوردی: عضو و سخن‌گوی شورای عالی قضایی

۵- سیدمحمد حسن مرعشی شوشتری: عضو و سخن‌گوی شورای عالی قضایی و یکی از پایه‌گذاران اصلی قوه قضاییه

۶- علی فلاحیان: جانشین وزیر اطلاعات

۷- جواد علی اکبریان: معاون وزیر اطلاعات

۸- غلامحسین محسنی اژه‌ای: نماینده قوه قضاییه در وزارت اطلاعات

۹- حسینعلی نیری: رییس دادگاه‌های انقلاب اسلامی تهران و رئیس هیئت مرگ

۱۰- مصطفی پورمحمدی: نماینده وزارت اطلاعات

۱۱- مرتضی اشراقی: دادستان تهران

۱۲- سیدابراهیم رئیس‌السادات (ابراهیم رئیسی): معاون دادستان تهران و از اعضاء اصلی کمیسیون مرگ

۱۳- علی مبشری: حاکم شرع تهران (جانشین حسینعلی نیری)

۱۴- محمد اسماعیل شوشتری: رئیس سازمان زندان‌ها و از اعضاء اصلی هیئت مرگ

۱۵- علی رازینی: رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح

۱۶- سیدحسین مرتضوی زنجانی: رییس زندان اوین

۱۷- محمد مقیسه‌ای (معروف به ناصرین): رییس زندان گوهردشت (رجایی‌شهر کرج)

۱۸- میرزاجف آقازاده: رییس هیئت مرگ استان آذربایجان شرقی

۱۹- مختار حیدرزاده: دادستان دادگاه انقلاب اسلامی آذربایجان

۲۰- خلیل عابدی: حاکم شرع تبریز

۲۱- محبوبی: نماینده وزارت اطلاعات از استان آذربایجان شرقی

۲۲- علی دادیزاده: معاون دادستان تبریز

۲۳- حاج سیدابوالحسن چاپاری: مدیر کل سازمان زندان‌های استان آذربایجان شرقی

۲۴- قاضی طباطبائی: حاکم شرع اردبیل

۲۵- میرزاییوک خلیل‌زاده‌مروج: امام جمعه اردبیل

۲۶- حسین میرصادقی: دادستان اردبیل

۲۷- سیدعلیرضا آوایی: دادستان انقلاب دزفول

۲۸- شمس‌الدین کاظمی: رییس زندان دزفول

۲۹- غلامرضا خلف رضایی زارع: دادیار شهر دزفول

۳۰- رضا صرامی: رییس زندان‌های خوزستان

۳۱- حمید موسوی: نماینده وزارت اطلاعات از مسجدسلیمان

۳۲- الله‌وردی مقدسی فر: حاکم شرع رشت

۳۳- علیمراد حیدری: جانشین حاکم شرع رشت و حاکم شرع شهرهای شرق گیلان

۳۴- حسین مویدعابدی: مدیرکل اطلاعات استان گیلان

۳۵- محسن خداوردی: دادستان انقلاب رشت

۳۶- علی عبداللہی علی‌آبادی: رییس زندان نیروی دریایی رشت

۳۷- زین‌العابدین قربانی: حاکم شرع لاهیجان و آستانه اشرفیه

- ۳۸- سیداحمد قتیل‌زاد: حاکم شرع بندرانزالی و غرب گیلان  
 ۳۹- سیدتقی بادوام: نماینده اداره اطلاعات فومن  
 ۴۰- ناصر عاشوری قلعه‌رودخان: رییس زندان سپاه فومن  
 ۴۱- حسین ولی‌پور: دادیار زندان مشهد  
 ۴۲- حسن ظریف‌جلالی: رییس زندان مشهد  
 ۴۳- مرتضی بختیاری: دادستان انقلاب بیرجند  
 ۴۴- ذکرائله احمدی: حاکم شرع کرمانشاه  
 ۴۵- عبدالرضا مصری: نماینده دادستان انقلاب کرمانشاه  
 ۴۶- احمد نوریان: رییس زندان دیزل‌آباد کرمانشاه  
 ۴۷- عباسعلی سلیمانی: امام جمعه بابلسر  
 ۴۸- سعیدی: دادستان ساری  
 ۴۹- سلامی: دادستان شیراز  
 ۵۰- مجید تراب‌پور: رییس سازمان زندان‌های فارس، کهگیلویه و بویراحمد  
 ۵۱- محمد سلیمی: حاکم شرع همدان و مرزهای غرب کشور  
 ۵۲- محمدعلی زنجیره‌ای: مسئول زندان اصفهان  
 ۵۳- فریدون حسنونند: از مسئولان اداره وزارت اطلاعات  
 ۵۴- محمد علی نصرتی زنگوجه: رییس زندان تبریز  
 ۵۵- سعیدی: دادستان ساری  
 ۵۶- رمضانی: حاکم شرع شیراز  
 ۵۷- اسلامی: دادستان شیراز  
 ۵۸- خلیل تراب‌پور: رییس زندان عادل‌آباد شیراز

\* مجموعه فیلم‌های تربیونال ایران در لاهه را می‌توانید در آدرس زیر ببینید:

[www.bambuser.com/channel/riksteatern](http://www.bambuser.com/channel/riksteatern)

Advertisements

\* لینک گفت‌وگوی تلویزیون برابری با بهرام رحمانی درباره دادگاه نهایی ایران تربیونال در لاهه:

<https://youtu.be/GMv-pVHS5eo>

\* مجموعه گزارشات بهرام رحمانی از دادگاه ایران تربیونال از لاهه:

<http://www.lajvar.se/1397/10/21/77177>

\* نظرخواهی گزارشگران - دیدگاه شما چیست؟ جواب «بهرام رحمانی» به نظرخواهی وبسایت گزارشگران:

<http://www.gozareshgar.com/10.html>

\* فیلم مستند متولد اوین، ماجرای مبهم تولد فیلم‌ساز در اوایل دهه شصت در زندان اوین است. مریم زارع کارگردان این فیلم که از کودکی با مادرش به آلمان مهاجرت کرده و این روزها در آلمان به بازیگری مشغول است، به دنبال پاسخ سئوالاتی که در مورد تولدش در زندان دارد، دوربین به دست می‌گیرد و سعی می‌کند سر صحبت این داستان ناگفته را با مادرش و هم‌بندان آن زمان مادرش باز کند. تماشای مریم زارع درباره تجربه ساخت این فیلم صحبت کرده است. لینک این فیلم: [https://youtu.be/\\_aJAFKTCgcA](https://youtu.be/_aJAFKTCgcA)